

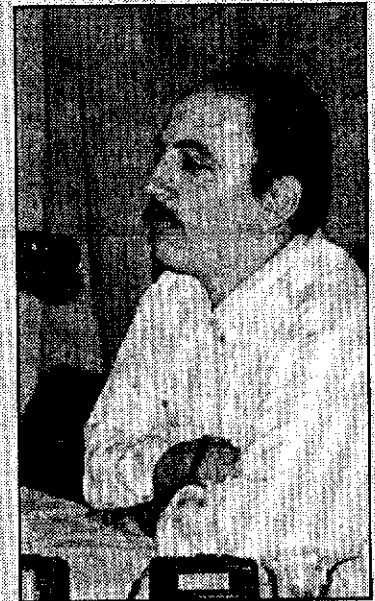
کردستان : گذشته، حال و چالش‌های پیش رو

گفت‌وگو با آقای احسان هوشمند

■ با تشکر از جناب‌عالی که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید. گفته می‌شود که "رادیکال" در ایران یعنی "ریشه" و "رادیکالیزم" یعنی "ریشه‌یابی" و "رادیکالیست" هم یعنی کسی که "ریشه‌یاب" است. در غرب هم به "چپ" می‌گویند "رادیکال". ما نیز در این جا قصد داریم یک کار ریشه‌ای انجام بدهیم و وقایع کردستان را ریشه‌یابی کنیم، خصوصاً در مقطع ۵۷ و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب که یک مدتی هم طول کشید. ما فقط می‌دانیم که هر دو طرف دعوا هزینه‌های اجتماعی زیادی را متحمل شدند، این هزینه‌ها به حدی بود که آیت‌الله طالقانی گفته بود اگر این جنگ شعله‌ور بشود تمام دستاوردهای انقلاب از بین می‌رود، به این معنا که روی کل ایران تأثیر خواهد گذاشت و ما شاهد این تأثیر منفی روی کل ایران، در دوره اول انتخابات مجلس بودیم. کسانی هم بودند که به مجلس راه یافتند و به اصطلاح فریاد "انتقام، انتقام" شان بلند بود و هر جسدی از کردستان می‌آوردند، می‌گفتند باید مسبین سرکوب شوند و جناح‌های سرکوب‌گر و خشن را در ایران به‌طور کل تقویت کردند.

مسئله گنبد هم بود، مسائل داخلی هم بود و حالا هم که بیست‌وسه سال از انقلاب می‌گذرد، ما هنوز چوب جناح‌های خشن را این طرف قضیه می‌خوریم که معمولاً به راه‌حل‌های امنیتی و نظامی متوسل می‌شوند و به مسائل امنیتی و نظامی اولویت می‌دهند. ما در این ریشه‌یابی، می‌خواهیم بدانیم راه پیشگیری از به‌وجود آمدن دوباره چنین وقایعی چیست؟ و بدانیم که آیا آن وقایع قابل پیشگیری بود یا نه؟ آیا ارادی بود یا این که جبری و غیرارادی بود؟ اگر هم گفته شود که جبری بود، خیلی از جبرها را باند‌های سازمان یافته ایجاد می‌کنند. در این صورت تا چه حد این جبرها توسط دیگران زمینه‌سازی شده است؟ همچنین تضادهایی که خیلی پیچیده است، مثل شیعه و سنی و یا مسئله استقلال کردستان در برابر استقلال چهار کشور ایران و عراق و سوریه و ترکیه که این هم قضیه پیچیده‌ای است در چند پروسه، پروسه استقلال، پروسه آزادی و عدالت که مسئله عدالت بسیار مهم است چرا که بعضی‌ها معتقدند اگر در کردستان شعار عدالت سر داده شود و اصلاحات ارضی بشود و تضاد کار و سرمایه را دامن بزنند، ناسیونالیسم کرد مخدوش می‌شود و واکنش نشان می‌دهند. در مورد اصلاحات "عبدالکریم قاسم" این مسأله وجود داشت، مثلاً ملامصطفی نیز این مطلب را به‌طور شفاهی مطرح کرده بود که اگر ما مقاومت نکنیم انسجام کرد از بین می‌رود. با توجه به این که در حال حاضر مسئله کردستان بین چهار کشور، حالت ژئوپولیتیکی خاصی پیدا کرده است. از یک سو اسرائیل تمایل زیادی دارد که این چهار کشور با هم اختلاف پیدا کرده و به جنگ با هم مشغول شوند تا او بتواند به اشغالش ادامه بدهد، از سوی دیگر عکسش هم در جریان اوجالان اتفاق افتاد، اسرائیل با ترکیه برای دستگیری اوجالان همکاری کامل کرد، حتی ترکیه به سوریه هشدار داد که اگر اوجالان را تحویل ندهد و یا از سوریه بیرون نرود، ما اعلان جنگ می‌کنیم. به این معنا که حالا اسرائیل آن قدر با ترکیه متحد شده که شاید شعار "کردستان واحد" را فراموش کرده است. مسئله حاد دیگر، مسئله خط لوله خزر جیحان است که باید از مناطق کردنشین ترکیه بگذرد و امنیتش مطرح است، توسط ارتش ترکیه هم سالی ده میلیارد دلار صرف حفظ امنیت توسط ارتش در این منطقه می‌کند.

مسأله دیگر قضیه نوروژ است و مبارزاتی که برای تثبیت نوروژ در کردستان ترکیه و عراق شده و کشت و کشتاری که در این رابطه اتفاق افتاده است. از مسائل دیگر، درگیری‌هایی است



اشاره: احسان هوشمند، محقق و نویسنده اهل کردستان، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه شیراز است. وی از محققان و فعالان عرصه فرهنگی و سیاسی کشور می‌باشد و تاکنون مقالات و مطالبی در زمینه‌های روشنفکری دینی و چالش‌های قومی در مناطق کردنشین کشور در نشریات و روزنامه‌ها و کتب متعدد به چاپ رسانده است. احسان هوشمند به همراه محمد کریم اسدیبگی و جلال جلالی زاده سنگ بنای انتشار 'هفته‌نامه سبروان' را به زبان کردی-فارسی در سال ۱۳۷۶ در مناطق کردنشین کشور گذارند و تا سال ۷۹ از مسئولان شورای سیاست‌گذاری هفته‌نامه مزبور به‌شمار می‌رفت.



که در خود کردستان عراق با هم داشتند که در نتیجه آن حزب دموکرات دو شاخه شد. جلال طالبانی و بارزانی که درگیری های زیادی هم داشتند و آواره هاشان به ایران آمدند و هزینه های اجتماعی زیادی در برداشت. مسئله مهم دیگر، همان قضیه اوجالان است و همین طور اندیشه کمونیستی او که به چه نحو عمل می کند. خلاصه در یک کلام، چه کنیم که هزینه های اجتماعی پایین بیاید و اختلافات از راه غیراسلحه، بلکه قانون و منطق حل شود. این مطالب اجمال و خلاصه ای بود از مسائلی که می خواهیم به آنها بپردازیم. تقاضا می کنیم اگر مطلبی دارید بفرمایید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم - با عرض تشکر از دست اندرکاران محترم، خصوصاً آقای مهندس میثمی که انصافاً به عنوان یک مبارز دیرین در این کشور حقی به گردن همه مردم دارند و به حق در طی چند سالی که بنده در خدمتشان هستم مشاهده می کنم که در کنار همه دغدغه ها و دل مشغولی ها و گرفتاری هایی که دارند، مسأله کرد و مسائل مربوط به مناطق کردنشین هم یکی از آن دغدغه های جدی ایشان است.

امیدوارم که جامعه روشنفکران ما، دوستان سیاسی، دانشگاهی و فرهنگی و محقق ما این دغدغه ها را جدی بگیرند و ان شاء الله دست به دست هم بدهیم و بتوانیم از دل پدیده هایی چون تفاوت های قومی و امثالهم در راستای منافع ملی و احقاق حقوق مردم گام هایی برداریم. در ارتباط با آنچه در مقدمه مباحث گفته شد، من ابتدا توضیح چند نکته را ضروری می دانم؛ نکته اول این که در صحبت ما به مباحثی در ارتباط با کردهای عراق و ایران و سوریه و ترکیه اشاره شد، طبیعتاً پرداختن به همه این مباحث با توجه به این که هر کدام از این گروه های قومی در هر کشور ویژگی های خاص بومی آن مناطق را دارند، قطعاً دامنه گفت و گوی ما گسترده خواهد شد. نکته دوم در ارتباط با بحث که دغدغه امروز ما شاید پرداختن به مسائل پیرامون اواخر سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ است که طی آن نام کردستان در ایران، توأم می شود با جنگ ها و درگیری های خونین. قطعاً ریشه یابی آن پدیده ها نیاز به یک نگاه جامعه شناختی دارد که دقت داشته باشیم هر پدیده اجتماعی، از جمله همین درگیری های اول انقلاب در مناطق کردنشین در خلأ روی نمی دهد. به عبارت دیگر یک سری دلایل مقطعی دارد که به آنها خواهیم پرداخت و جدی تر از آن یک سلسله علل تاریخی هست که بایستی به آنها پرداخته شود.

■ پیش از هر چیز برای این که بتوانیم تصویری به اصطلاح منطقی از اوضاع و احوال این مناطق در ذهن خود ترسیم کنیم، یک تصویر کلی از مناطق کردنشین برای ما و خوانندگان گرامی ارائه بفرمایید.

□ آنچه را که ما مناطق کردنشین یا کردستان می نامیم، گستره آن در کشور ما بین چهار استان آذربایجان غربی (مناطق کردنشین)، استان کردستان، کرمانشاه و ایلام قرار دارد.

■ بخشی از ایلام یا کل ایلام؟

□ بخشی از ایلامی ها، لر و یا عرب هستند، اما اکثریت ایلام را کردها دربرمی گیرند. در شمال عراق هم به همین ترتیب، قسمت عمده ای از شمال عراق شهرهای بزرگی چون اربیل و سلیمانیه و حتی بخش هایی از شهر کرکوک، به علاوه تعداد زیادی از مناطق شهری و روستایی پراکنده در حول و حوش شمال عراق را هم جزو مناطق کردنشین به حساب می آورند.

در ترکیه؛ بخش هایی از جنوب، جنوب شرقی و جنوب غربی آن تا مرز سوریه که بزرگترین شهر آن دیاربکر است که شاید هم بزرگترین شهر مناطق کردنشین باشد؛ البته اگر رشد جمعیت امروزه کرمانشاه را به حساب نیاوریم. همان طور که مشاهده می شود، مناطق کردنشین منتهالیه مرز غربی ایران، مرز شمال غربی و شمال شرقی عراق، مرز جنوب، جنوب شرقی و جنوب غربی ترکیه و قسمت هایی از شرق سوریه را به صورت به هم پیوسته و البته در کنار این به هم پیوستگی بخش هایی از خاک ارمنستان و آذربایجان و البته مناطقی در درون کشور ما (که به علت مهاجرت های احیاناً اجباری

برینتون هم در کتاب
"کالبدشکافی چهار انقلاب"
می گوید، معمولاً بعد از
هر انقلابی ابتدا
میانه روها به قدرت
می رسند، بعد از
فروپاشی، ساختار
پیشین و نظم پیشین،
جانشین می شوند.
در نتیجه آن انضباط
و هماهنگی بین ارکان
قدرت به حداقل ممکن
می رسد و دیگر آن
انضباطی که قبل از
انقلاب در قالب احزاب
داشتند نمی توانند
پیش بگیرند چرا که
نهادهای پیشین
فروپاشیده اند
و نهادمند شدن
نظم جدید نیازمند
زمان است



یا داوطلبانه) در حوالی قزوین، شمال کشور و خراسان منطقه قوچان که کردها مستقر شده‌اند را دربرمی‌گیرد.

■ چگونه و به چه علت کردها در این کشورها مستقر شدند؟

□ شواهد نشان می‌دهد این مناطقی که ما از آنها به‌عنوان مناطق کردنشین نام بردیم، همواره بخشی از حکومت یا سرزمین ایران بوده‌اند. کما این که مادها به‌عنوان اولین دولت متمرکز و بزرگ ایرانی در قبل از هخامنشیان، در این منطقه مستقر بوده‌اند و به‌همین دلیل است که در نزد کردها و سازمان‌های قوم‌گرای کرد، توجه به دولت ماد به‌عنوان یکی از اقتضات ملی کردها مورد توجه بوده‌است. اما در زمان دولت صفویه بعد از رسمیت مذهب شیعه در کشور ما که البته توأم

با بروز بعضی خشونت‌ها و تعصب‌های مذهبی خصوصاً با شدت خاص شاه اسماعیل موجب می‌شود که به قول جامعه‌شناسان بخش‌هایی از جمعیت کرد سنی کشور نسبت به بقیه ساکنان کشور احساس تمایز کنند و شکاف اجتماعی به‌وجود بیاید. یعنی کردها احساس کنند که با بقیه شهروندان این کشور تفاوت‌هایی دارند و به‌خاطر آن تفاوت‌ها، با نگاهی تعصب‌آمیز، حقوق مذهبی آنها در نظر گرفته نمی‌شود. و طبیعتاً این احساس تمایز، به‌دنبال خودش احساس گریز از مرکز را هم تقویت می‌کند به‌خصوص که ما در نظر داشته باشیم در دوران دولت صفویه، هم حکومت‌های محلی امارات نشین در مناطق کردنشین و سایر مناطق کشور داشتیم و هم این که بخش‌هایی از مناطق کردنشین به‌صورت ایلی و عشیره‌ای زندگی جمعی‌شان را می‌گذراندند. طبیعتاً این احساس تمایز به علاوه آن قدرت محدودی که این امارات یا قبایل داشتند از آن طرف مرز هم تکیه فوق‌العاده عثمانی بر عامل مذهب و حمایت از حقوق سنی‌ها، جاذبه‌هایی برای اینها ایجاد می‌کند و اگر این نکته را هم اضافه کنیم که دولت عثمانی هم در کنار روند تمرکزگرایی صفویه، که در حال برکنار کردن امارات و خصوصاً امارات کرد، یعنی امرای کرد و جانشین کردن امرای قزلباش ترک یا فارس به جای آنها بود، یا خلیفه عثمانی وعده‌هایی می‌دهد دال بر این که در صورت پیوستن این مناطق به آنها از امرای کرد برای اداره این مناطق استفاده خواهد کرد. ما در این دوره، یعنی بعد از جنگ چالدران که منجر به شکست شاه اسماعیل می‌شود، شاهدیم که بالغ بر ۲۰ امارت نشین کرد که بخش عمده‌ای از مناطق کردنشین ایران در آن زمان را تشکیل می‌داد، یعنی بالغ بر دو سوم مناطق کردنشین ایران، با خلیفه عثمانی قراردادی می‌بندند و خود را از تابعیت ایران خارج کرده و تابعیت عثمانی را می‌پذیرند.

■ آیا نقش قومیت و اختلاف اقوام یک امر طبیعی است و آنچه منشأ تفرقه می‌شود، احساس تمایز است؟ و آیا همین احساس تمایز منشأ گریز می‌شود؟

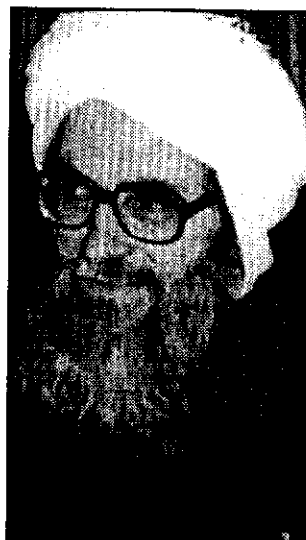
□ در ارتباط با "قوم" و "قومیت" بین پژوهشگران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی اتفاق نظر وجود ندارد، اساساً در ارتباط با قومیت یک نکته حائز اهمیت است، بعضی از عالمان علم سیاست، قومیت را یک پدیده کهن می‌دانند و برخی یک پدیده نو مربوط به بعد از ظهور دولت مدرن و نوین، البته خود من جزو آن دسته از افراد قرار خواهم گرفت که قومیت را یک امر کهن می‌دانند، یعنی احساس تعلق و وابستگی به افسانه‌های مشترک، خاطرات مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک؛ این را لزوماً مربوط به دوران جدید نمی‌دانم، کما این که قبل از دوران جدید هم ما تأکیداتی در بین بعضی از امرای کرد، یا شاعران و نویسندگان کرد دال بر کرد بودنشان داریم. تفاوت، فی‌نفسه مایه اختلاف و جنگ و خونریزی نیست، وقتی که این تفاوت تبدیل به ابزاری می‌شود برای فشار آوردن و تبعیض روا داشتن و برای ضایع کردن حقوق و برای برتری طلبی، اینجاست که این تمایز طبیعتاً به‌دنبال خودش عوارضی را ایجاد خواهد کرد و درگیری‌ها و اعتراض‌هایی را به‌دنبال خواهد داشت.

■ قرآن آیه صریح دارد که "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم" در این آیه، فرقه‌مندی و اختلاف اقوام پذیرفته شده‌است.

□ بله، قرآن کریم، به صراحت تفاوت‌ها را پذیرفته، و این تفاوت‌ها رسمیت دارد، ولی مایه برتری نیست. البته این به آن معنا نیست که در دولت عثمانی هم برتری طلبی اعمال نشد. به عبارت دیگر، به

برینتون معتقد است
که تندروها اصولاً قبل از
پیروزی انقلاب خودشان
کم‌کم دارند صف‌بندی
می‌کنند و نظم در
بینشان شکل می‌گیرد
و همین که میانه‌روها
به قدرت می‌رسند، آنها
خود یک "دولت در دولت"
می‌شوند.

میانه‌روها در هر یک از
جوامع مورد بررسی ما،
دیر یا زود با وظیفه اداره
جنگ روبه‌رو گشته‌اند
و ثابت کرده‌اند
که رهبران جنگی
خوبی نیستند
چون بی‌گمان
پای‌بندی میانه‌روها
به نگاهداشت آزادی‌های
فردی، یکی از عوامل
شکست است



بی گمان
آیت الله طالقانی
با توجه به
ویژگی های شخصی
و نوع نگاه
و بینش و
البته با توجه به
ارتباطی که
از پیش با بعضی
از زندانیان کرد
داشتند، طبیعتاً
پل ارتباطی بودند
بین حکومت
و کردها

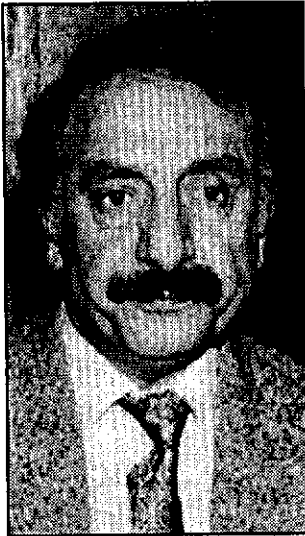
همان نسبت که دولت صفویه نسبت به سنی ها سخت گیری می کرد و شیعه را رسمیت می داد، خلیفه عثمانی هم سنی گری را رسمیت می داد و به شدت با شیعه ها برخورد می کرد، کما این که خلیفه عثمانی چهل هزار نفر از شیعیان تکلورا، بنا به قول بسیاری از مورخین ترک، می کشد و مابقی آنها می آیند جزو قزلباش ها قرار می گیرند و به قول برویین سن می بینیم که نزد علویان ترکیه که بخشی از آنان هم کرد هستند، شاه اسماعیل مقام الوهیت و قدسی می یابد.

پس اگر قرار باشد برای شکل گیری بحران، یا شکل گیری جریان گریز از مرکز در کشورمان، در مناطق کردنشین دوره تاریخی قائل باشیم، طبیعتاً به لحاظ تاریخی باید به دوره شاه اسماعیل صفوی برگردیم. اگرچه به اعتقاد بسیاری، حرکت شاه اسماعیل زمینه های تحکیم فرهنگ ملی را در دیگر نقاط کشور مهیا نمود.

■ آیا جنبش ها و نهضت های قومی کرد به دنبال تبعیض های مذهبی و قومی ناشی از روی کار آمدن صفویان در ایران و عثمانی در ترکیه و رقابت این دو دولت با هم، پدید آمده اند؟

□ از دوره شاه اسماعیل اول تا ظهور رضاخان ما شاهد چند جنبش سیاسی در مناطق کردنشین هستیم که عمده ترین آنها جنبش شیخ عبیدالله و جنبش سمکو است که از لحاظ تاریخی، پرداختن به آنها ضرورت دارد، چرا که هیچ پدیده امروزی در خلأ رخ نداده است و باید به ریشه ها و جنبه های تاریخی آن توجه بشود. همان طور که مشاهده می شود، بعد از این که مرزهای سیاسی ایران در منطقه غرب کشور با مرزهای اجتماعی- فرهنگی آن متفاوت می شود، به عبارتی در کرانه غربی کشور جایی را مرز ایران و عثمانی قرار می دهند که در اصل در دو سوی مرز، مردمانی با گذشته مشترک، زبان مشترک، آداب و سنن مشترک زندگی می کنند و مرز ایران و عثمانی عملاً از دل مناطق کردنشین می گذرد و بخش عمده ای از مناطق کردنشین نیز متأسفانه، به واسطه خیانت حاکم بدلیس (۱) به عثمانی می پیوندند (که البته عرض کردم فشارهای دولت صفویه را بایستی در این جا قطعاً مورد نظر داشت). آنچه این مرز را از هم جدا کرد، رقابت بین ایران و عثمانی بود که تا دوره رضاخان و فروپاشی دولت عثمانی هم این عامل همواره در جای خود باقی بود؛ به عبارت دیگر همواره حکام ایران و عثمانی از مسئله کردها به عنوان ابزاری در جهت اعمال فشار به حاکمیت دولت رقیب استفاده می کردند، این است که شما می بینید در دوره ای شیخ عبیدالله شمدینانی، (یا به قول سفیر عثمانی، شیخ عبیدالله افندی) از شیوخ برجسته سنی مناطق کردنشین عثمانی بوده است. روستاهای او توسط شاه از پرداخت مالیات معاف شده بودند، اما ولیعهد و حکامش (والی منطقه و شجاع الدوله) به زور از او مالیات می گیرند. مقاومت می کند و در نهایت موجب بروز سلسله درگیری هایی می شود؛ البته با تحریک عثمانی ها و بعداً غربی ها.

روس ها و انگلیس ها هم ظاهراً خیلی بدشان نمی آمد این اتفاق بیفتد، گرچه روس ها سعی کردند طرف ایران را بگیرند، اما انگلیس ها ابتدا طرف شیخ عبیدالله و عثمانی را می گیرند و درگیری هایی در مناطق کردنشین رخ می دهد. بعد از ماجرای شیخ عبیدالله هم، ماجرای سمکو رخ می دهد. در اینجا من اشاره زیادی به این جریانات نخواهم کرد، چرا که در وقت مقتضی به آنها خواهم پرداخت، اما نکته ای که اینجا می خواهم به آن پردازم این است که بسیاری از قوم گراهای کرد یا ناسیونالیست های کرد، حرکت شیخ عبیدالله را اولین قیام ملی کردها ارزیابی کرده اند. این در حالی است که واقعیت تاریخی این مطلب را نقض می کند. دست کم من این طور فکر می کنم که تا دوره شکل گیری دولت نوین ترکیه، عراق و دولت رضاخان در ایران، ما حرکت قومی و نهضت قوم گرای کرد نداشتیم، یعنی اولاً تا زمان روی کار آمدن رضاشاه در ایران، و تا زمان روی کار آمدن کمال آتاترک در ترکیه و تا زمان روی کار آمدن ملک فیصل در عراق، ما حرکت ملی در بین کردها نداشتیم. ثانیاً حتی بر فرض این که این حرکت را یک قیام قومی بدانیم، قطعاً قبل از حرکت شیخ عبیدالله در مناطق کردنشین عثمانی بالغ بر پنجاه سال قبل از این حرکت، سلسله حرکت هایی مثل حرکت های خاندان بدلیس یا بتلیس یا شورش رواندوز یا شورش بدرخانی ها بوده که چیزی حدود پنجاه سال پیش از حرکت شیخ عبیدالله در عثمانی شکل گرفته، و حتی امرای بدرخان خود را شاه کردستان اعلام کردند. پس به نظر من در این صورت:



قاسملو در سال‌های بعدی در یکی از نشریات اتریش به نام پروفیل در ۱/۵/۸۷ در پاسخ آنچه درباره خودمختاری پرسیده می‌شود می‌گوید: "ما به خاطر کسب خودمختاری در ایران می‌جنگیم، ولی برای تشکیل یک دولت مستقل برای کردها، می‌بایستی نسل‌های آینده اقدام کنند." یعنی در لابه‌لای این صحبت‌ها از تشکیل یک دولت مستقل کرد و از هم‌پاشیده شدن تمامیت ارضی کشور حمایت می‌شود که طبیعتاً بی‌اعتمادی را نزد حکومت مرکزی نسبت به خواسته‌های آنها زیاد می‌کند

نخست این که حرکت شیخ عبیدالله اولین جنبش قومی نیست، چرا که ما اصولاً در دوران مدرن شاهد حرکت‌های قومی و سیاسی شدن قومیت هستیم.

دوم این که قبل از شیخ عبیدالله هم حرکت‌های مشابه شیخ عبیدالله با تفاوت سی، چهل سال یا پنجاه سال قبل در عثمانی رخ داده است.

■ علت این که این جنبش‌ها را در ایران قومی به حساب نمی‌آورید، چیست؟ آیا جنبش‌های سیاسی، قومی ویژگی‌های خاصی دارند؟

□ نکته اول حائز اهمیت در این دو جنبش این است که تفاوت بین مرزهای سیاسی و اجتماعی مساله‌ساز می‌شود. نکته دوم این که ساختار ایلی و عشیره‌ای هم به کمک این بحران‌ها می‌آید. به عبارتی، باز یکی از سرکردگان ایلی یا نخبه‌های ایلی به همراهی شیخ عبیدالله می‌آید به نام حمزه آقای منگور (۲) نکته سوم که این حرکت را از حرکت قومی بودن مبرا می‌کند. این است که ما هیچ بیانیه، خواسته یا برنامه‌ای دال بر طرح خواسته‌های قومی در حرکت شیخ عبیدالله مشاهده نمی‌کنیم.

■ ما نیفتست نداشته؟ شاید داشته ولی مکتوب نشده است؟

□ نه، در بیان هم گزارش نشده، در هیچ سند تاریخی، یعنی در اسناد معتبر تاریخی، هیچ خواسته‌ای نیست که این که دعوا کاملاً مشخص است. دعوا بر سر پرداختن عوارض و مالیات و گرفتن مالیات بوده که شیخ اعتراض کرده، البته به تحریک عثمانی‌ها این اعتراض متوجه ایران می‌شود و هیچ خواسته‌ای نداشته است. حال چرا اینجا به شیخ عبیدالله اشاره کردم، برای این که بعدها فرزندان شیخ عبیدالله در تحركات قومی، خصوصاً در ایران مؤثرند، به‌ویژه در حرکت بعدی که همان حرکت سمکو است:

اسماعیل آقای سیمتقو یا سیمکو رهبری ایل شکاک را به عهده داشته که البته قبل از او پدرش محمد آقا و برادرش جعفر آقا رئیس این ایل بودند، ظاهراً والی تبریز، جعفر آقا را به تبریز دعوت می‌کند به بهانه سرکوب آشوری‌ها که در تبریز زیاد شده‌اند و به قرآن سوگند می‌خورد که کاری با او نخواهد داشت. جعفر آقا به تبریز می‌رود، البته او آدم زورگویی هم بوده و حاکم تبریز با همین خدع‌ها او را از پای در می‌آورد، و به این ترتیب سمکو که جوانی بیش نبوده جانشینی برادرش را به عهده می‌گیرد و رئیس ایل می‌شود و البته در انتقام برادر سرکش می‌شود و در حین حرکت سمکو با توجه به خلأ قدرت مرکزی در ایران که سال‌های جنگ اول است و انقلاب مشروطه و دولت مرکزی توان نظامی و توان اداره کشور را از دست داده، بحران شکل می‌گیرد و سمکو مناطق مختلفی از مناطق کردستان شمالی را تصرف می‌کند و بعدها توسط رضاخان سرکوب می‌شود. سمکو کاملاً ویژگی یک مرد عشیره‌ای را داشت. مثل همه ایلاتی‌ها رفتار می‌کرد، مهاباد و رحمت‌آباد را غارت کرده و صدها نفر را کشت، حتی در بین پژوهشگران کرد هم رفتار سمکو گاه تشبیه شده به رفتار آتپلا و یک آدم خونخوار و خشنی که در اشغال و فتح هر منطقه اقدام به خونریزی و غارت و کشتار فراوان می‌کرده است. اسناد تاریخی بسیار معتبری در خصوص رفتار سمکو با مناطقی که تصرف کرده در دسترس است. حرکت سمکو و شیخ عبیدالله نکته‌ای را برای ما برجسته می‌کند و آن تفاوت مرزهای سیاسی - اجتماعی است، به عبارتی از آن جایی که بخشی از کردها در شمال عراق یا جنوب ترکیه ساکن بودند، همواره آن بخش بر تحولات این بخش تأثیر گذار بوده و تاکنون هم این تأثیر گذاری نمود داشته است. به لحاظ تاریخی پرداختن به این دو حرکت که قبل از ظهور دولت مدرن در ایران شکل گرفتند حایز اهمیت است، من در مورد سمکو تأکید می‌کنم که اولین بار طرح خواسته‌های قومی شکل می‌گیرد. آن هم نه توسط خود سمکو، بلکه توسط مشاور ارشد سمکو به نام سید طه که نواده شیخ عبیدالله است و البته هر دو حرکت سمکو و شیخ عبیدالله بی‌تأثیر از سیاست‌های دولت عثمانی در اعمال فشار بر قاجار، نبوده است.

■ حرکت سمکو چند سال قبل از روی کار آمدن رضاخان بوده است؟

□ چیزی حدود ده، پانزده سال قبل از مطرح گردیدن رضاشاه بوده است، رضاشاه که روی کار می‌آید حول و حوش ۱۹۳۰ م. (۱۳۱۰ ش.)، سمکو را می‌کشد، یعنی عملاً حدود بیست تا بیست و چند سال حرکت سمکو طول می‌کشد، البته حول و حوش سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش. سمکو عملاً شکست

یکی از زمینه‌های جدی
بعدی بحران در کردستان
از این مسئله نشأت
می‌گیرد که احزاب کرد در
مواجهه با شرایط نوین
آماده نیستند. به عبارت
دیگر از آنجایی که طی دو
دهه آخر عمر حکومت
پهلوی و عملاً بعد از سال
۲۵ که جریان قاضی
محمد سرکوب می‌شود یا
بخش عمده فعالین کرد
به زندان می‌روند یا
اکثر آنها از ایران فرار
می‌کنند و در عراق ساکن
می‌شوند، نسبت به
اوضاع ایران تحلیل
چندان روشنی نداشته‌اند.
نسبت به اوضاع منطقه
کردنشین ایران و نیز کل
کشور، همین که انقلاب
پیروز می‌شود، اینها
بدون داشتن یک برنامه
مدون وارد کشور
می‌شوند

خورده و در خاک عثمانی مستقر شده، یکی دو بار حرکت‌های مزبوحانه انجام می‌دهد و موفق نمی‌شود و نهایتاً رضاشاه به حوالی اشنویه دعوتش می‌کند و در آنجا کشته می‌شود.

■ این سمکو همان کسی است که خالوقربان (قاتل میرزا کوچک خان) را کشته است؟

□ بله، خالوقربان را سمکو می‌کشد. اگر چه برخی می‌گویند نزدیکان خالوقربان او را کشتند و البته توسط حکومت هم مجازات شدند. خالوقربان کرد کرمانشاه بوده، عده‌ای از کردهای کرمانشاه را بسیج می‌کند که با سمکو بجنگند؛ که کشته هم می‌شود. این که می‌گویم سمکو قوم گرا نبوده، به این دلایل است که:

۱) سمکو در برابر کشته شدن مردم ساوجبلاغ یا مهاباد توسط روس‌ها کوچک‌ترین اعتراضی نمی‌کند.

۲) خودش در فتح مهاباد و بعداً رحمت‌آباد به همان خشونت‌ی که یک غیر کرد در دوران عشیره‌ای، ایلی با کردها رفتار کند، رفتار می‌کرده و این نکته حائز اهمیتی است.

۳) نامه‌هایی که برای حکومت و رضاخان بعدها می‌نویسد، نشان می‌دهد که این آدم با آن نامه‌های سراسر مدح و ثنای به حکومت، خواسته قومی نداشته است و به علاوه حاضر نمی‌شده با شیخ محمود برزنجی که برای اولین بار حرکت ملی گرایانه قدرتمندی در کردستان عراق شکل داده و خودش را شاه کردستان در سلیمانیه می‌داند، همکاری کند و از این مهم‌تر در سرکوب جنبش آزارات به رهبری احسان نوری پاشا، حداقل و عده‌ای به ترک‌های جوان می‌دهد که با آنها همکاری کند که بتوانند این جنبش را سرکوب کند.

همه اینها نشان از آن دارد که حرکت سمکو، حرکت قومی نبوده است، اما در جریان حرکت سمکو، سید طه به او پیوسته و روزنامه کردی-فارسی در ارومیه منتشر می‌کند و برخی از خواسته‌های قومی را هم به زبان سمکو جاری می‌کند، شاید به این دلیل باشد که قاسملو، پدر ناسیونالیزم کرد در ایران را، سمکو می‌داند، که البته با شواهدی که عرض کردم، به نظر من این عنوان برای سمکو، دور از واقعیت به نظر می‌رسد.

■ آیا این جنبش‌ها مربوط به دوران پیش از مدرن است؟ حرکت‌های دوران مدرن چگونه اتفاق می‌افتند؟ و آیا حرکت‌های دوران پیش از مدرن بر حرکت‌های بعدی تأثیر گذاشته است؟

□ بله، تا اینجا حرکت‌های پیش از دوران مدرن بود و این حرکت‌های پیش از دوران مدرن، متأسفانه تأثیرات خودش را در دوران رضاشاه و پس از آن به جای گذارد و آن احساس تمایزی که از دوره صفویه شکل گرفته، اثرات خودش را طی این دوران طولانی چندصدساله نشان می‌دهد. اگر بخواهم این حرکت‌ها، خصوصاً حرکت شیخ عبیدالله و سمکو-را جمع بندی کنم، به نظر می‌رسد که اولاً رفتاری که سمکو در پیش می‌گیرد، هیچ شباهتی به رفتار ملیون کرد (مثلاً حرکت احسان نوری پاشا در جنوب ترکیه در جنبش آزارات) ندارد، آن چنان کاملاً با شکل و شمایل ایلی، قبیله‌ای، عشیره‌ای حتی از غارت کردن مناطق کردنشین هم برحذر نمی‌شود. از سوی دیگر هیچ برنامه‌ای برای طرح خواسته‌های قومی از آنها مشاهده نمی‌شود. ضمن آن که فتوای شیخ عبیدالله مبنی بر قتل شیعیان رافضی که منظور آذری‌های غرب آذربایجان بوده، این احساس تمایز را ما بین کردها و آذری‌ها شدت می‌بخشد.

■ منظور تان از خواسته‌های قومی، زبان مشترک و ... است؟

□ بله، زبان و اداره مستقل مناطق و غیره. ضمن این که برای اولین بار پای غربی‌ها، در چالش‌های سیاسی داخلی به صورت جدی تری باز می‌شود، یعنی با حرکت شیخ عبیدالله از سویی و حرکت سمکو به طور مشخص دول غربی مانند انگلیس، مقداری کمتر آمریکا و البته روس درگیر مسائل کردها می‌شوند.

عثمانی‌ها در جنگ جهانی اول با فتوای جهاد، کردها را علیه روس‌ها تحریک می‌کنند، از آن طرف روسیه هم با در اختیار قراردادن اسلحه به برخی از این جنبش‌ها، جای پای در منطقه باز می‌کند. انگلیسی‌ها هم به همین ترتیب، با تحریک کردها علیه حاکمیت مرکزی عثمانی بدشان نمی‌آید که فشار بر عثمانی را بیشتر کنند که البته در اینجا مقداری اوضاع پیچیده تر می‌شود.

بگذار حرف دلم را بگویم،
من بیش از تمام دوستانم
با بعث دشمن هستم و تو
خودت آگاه‌تر از من
هستی و می‌دانی که رژیم
بعث عراق و صدام چه
بیلایی بر سر برادران کرد
ما در عراق آورده‌اند. پس
از کشتن حدود دو سه
هزار نفر کرد و تخریب
حدود ۶۰۰۰ روستا و
کوچانیدن صد هزار نفر و
آواره کردن بیش از
دویست هزار نفر به ایران
و کشورهای دیگر، تو
چگونه به چنین دشمن
خونخواری متکی
می‌شوی؟" قاسملو در
پاسخ می‌گوید: "سیاست
این چیزها را نمی‌داند."
غنی بلوریان می‌گوید:
"به همین دلیل مردان
با تجربه می‌گویند که
سیاست کثیف است."
قاسملو در جواب
می‌گوید: "راست است
راست است و راست
گفته‌اند."

پس حرکت سمکو گرچه کشتار و خونریزی فراوان را به همراه دارد، اما به علت نداشتن پایتخت و کابینه و برنامه خاص برای اداره جامعه و ناتوانی در برقراری ارتباط با نخبه‌های شهری، نهایتاً وجه عشیره‌ای آن بر وجه قومی اش غلبه می‌کند. این نکته هم باید در اینجا اضافه شود حرکت سمکو نشان داد که از دوره صفویه تا دوره رضاشاه، حکومت مرکزی ایران، هیچ‌گویی کارآمدی برای جذب مناطق کردنشین در نظام ملی نداشته و جز اعمال زور و خشونت و تزویر در همراه کردن کردهای کردستان شمالی، یعنی مناطق کردنشین آذربایجان غربی، هیچ راهکار عمده‌ای برای اداره کردستان نداشته است. جالب است توجه کنیم که در همین زمان، یعنی از دوران صفویه تا اواخر دوران قاجار، در حالی که در کردستان شمالی همواره جریان‌های گریز از مرکز شکل گرفته، اما در کردستان مرکزی یا کردستان اردلان (۳) به واسطه حضور قدرتمند خانواده اردلان و غلبه فرهنگ ملی در آنجا، شعری کرد پارسی‌گویی بسیاری داشته، حتی تاریخ‌هایی که نوشته می‌شده در دوران خانواده اردلان، در سنج به زبان فارسی بود. در این منطقه مثل سایر مناطق ایران، حساسیت خاص ایجاد نشده است، چون اعمال فشار زیادی نسبت به مردم این منطقه صورت نگرفته است. به اضافه این که در این دو حرکت، مشخص شد که دولت رقیب ایران، دولت عثمانی همواره از کردها در جهت اعمال فشار بر دولت ایران، استفاده کرده است.

■ دقیقاً از چه زمانی حرکت‌ها و جنبش‌های اقوام کرد در ایران وارد دوره نوین شده و به اصطلاح قومی و سیاسی می‌شود؟

□ بعد از شکل‌گیری دولت رضاشاه، ضمن این که جنبش سمکو سرکوب می‌شود، اتفاقاتی می‌افتد که باعث می‌شود بحران به اصطلاح مناطق کردنشین وارد دوران نوین حیات خود شود. رضاخان در دورانی به قدرت می‌رسد که نابسامانی و هرج و مرج، تقریباً گوشه و کنار ایران را در بر گرفته است. حرکت شیخ خزعل در خوزستان، میرزا کوچک در گیلان، کلنل پسیان در خراسان، سمکو در کردستان و غرب ایران (کردستان شمالی) باعث می‌شود در این دوران، "مقوله امنیت"، برای مردم اهمیت بسیاری پیدا کند. در اینجا بد نیست اشاره کنم به یک جمله از خاطرات یک نویسنده کرد در کتابی به نام "وحشت در سقز" (۴) از مصطفی تیمورزاده که در این کتاب اشاره می‌کند به این که حرکت‌های سمکو و شیخ عبیدالله و اشغال مناطق کردنشین توسط روس‌ها و عثمانی‌ها و غیره چه مشکلاتی را متوجه مناطق کردنشین کرده است. وی می‌گوید: "ملاحظه فرمایید که دولت و ملت ایران در آن موقع تا چه اندازه خوار و در فضای گیتی مهتوک و مفلوک بود. ملت ایران مثل تویی بود که لشکر خارجی از دو طرف آن را بازیچه خود قرار داده بود، آن هم در خاک خودش، و الا چگونه ما باید سه نفر از رجال نامی ایران (منظور رجال کرد است) توسط بیگانگان (منظور عثمانی‌ها) اعدام شوند و بالغ بر صد هزار تومان غنایمان تصرف شود، علاوه بر این تمام عشایر و اکراد را اجباراً به جنگ و محاربه با روس‌ها می‌بردند. حال اگر ایرانیان امروزه در مقابل این ننگ و فجایع خفت‌بار دیروز، جان و مال خود را در راه ناجی و قائد توانا، رضاشاه تثار نمایند، آیا باعث افتخار نیست؟" این مطلب نشان می‌دهد، امنیت آن قدر اهمیت دارد که این اقدام تمرکزگرایانه رضاشاه نه تنها با مقاومت روبه‌رو نمی‌شود، بلکه مورد استقبال بعضی از نخبگان هم قرار می‌گیرد، ظاهراً در بسیاری از مناطق دیگر و برخی از روحانیون هم در آن اوایل از حکومت رضاخان حمایت‌هایی کردند.

در ارتباط با دوره رضاخان، جدا از بحث امنیت که مورد استقبال قرار گرفته، توجه به نکاتی دیگر حائز اهمیت است؛ نخست آن که دولت رضاخان به عنوان دولت ملی در ایران شکل می‌گیرد، باید به این نکته اشاره داشت که این دولت بسان دولت‌های مشابه در مغرب زمین براساس حق شهروندی شکل نمی‌گیرد، براساس انتخاب آزاد، آزادی مطبوعات و احزاب و غیره، نیست. یک اقتدار متمرکز از بالاست که البته هدف نهایی آن متجدد کردن یا روزآمد کردن فرهنگ ایرانی است و در این راستا، تلاش بسیار جدی صورت می‌گیرد، خصوصاً در سال ۱۳۰۷ با قانونی که در مجلس تصویب می‌شود طبق آن حتی لباس‌های محلی سنتی غیرقانونی و افراد بزرگسال ذکور را به جز روحانیون رسمی به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف می‌کند و بعدها کلاه نمدی اروپایی جایگزین



کلاه پهلوی می‌شود و اسامی مناطق مختلف کشور هم به قول آبراهامیان در کتاب "ایران بین دو انقلاب"، عوض می‌شود. این همسان‌سازی فرهنگی در جامعه‌ای که تفاوت‌های مذهبی - فرهنگی بی‌شماری دارد هم به لحاظ زبانی، چرا که تأکید بسیار عمده‌ای بر زبان فارسی و رسمیت دادن به آن می‌شود، البته با نفی سایر زبان‌ها، طبیعتاً زمینه بروز اعتراضاتی را در آینده فراهم می‌کند. به قول محقق ایرانی کاوه بیات، رسمیت دادن به زبان فارسی به خودی خود مشکل نیست، چرا که قبل از این که رضاشاه، زبان فارسی را رسمی کند، در بسیاری از مناطق ایران و یا در تمامی مناطقی که حوزه تمدنی ایران را تشکیل می‌دهد زبان فارسی زبان رسمی مردم و نخبگان و شاعران و نویسندگان بوده است.

■ حتی افغانستان...

□ بله، هر جا که تمدن ایرانی است، حتی افغانستان، تاجیکستان، سلیمانیه و... (مناطق کردنشین عراق). اولین تاریخی که درباره کردها نوشته شده، "شرفنامه بدلیسی" یا "تاریخ شرفنامه" است که در دوره صفویه نگاشته شده است. شرف‌الدین بدلیسی این کتاب را به خلیفه عثمانی هدیه می‌کند، در حالی که این کتاب به زبان فارسی است. بعد از آن تواریخی که در کردستان نگاشته می‌شود، در کردستان اردلان به زبان فارسی است. به عبارت دیگر، زبان فارسی پیشتر در کردستان رسمیت داشته است، اما تأکید نابجای رضاشاه در نفی زبان‌های محلی و قومی، طبیعتاً زمینه اعتراض را در دوره‌های بعد از خودش که خلأ قدرت ایجاد می‌شود، به وجود می‌آورد.

■ اولین حرکت اعتراضی مناطق کردنشین در دوره رضاشاه توسط چه

کسی صورت گرفته است؟

□ اولین حرکت اعتراضی دوره رضاشاه در مناطق کردنشین توسط شخصی به نام ملاخلیل از روحانیون برجسته کرد، در اعتراض به پوشش زنان و در اعتراض به تأکید رضاشاه بر همسان‌سازی فرهنگی شکل می‌گیرد. اما متأسفانه و مثل همیشه توسط میلیون کرد مورد توجه قرار نمی‌گیرد. برای این که، حرکت

ملاخلیل کاملاً صبغه مذهبی داشته، و هیچ خواسته قومی و زبانی از دل حرکت ملاخلیل بیرون نمی‌آمد. تنها کتاب مستقلی که درباره قیام ملاخلیل چاپ شده توسط آقای ابراهیم افخمی است، تحت عنوان "قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان" (۵) ما در ابتدای کتاب می‌خوانیم، "ملاخلیل ادعای استقلال کرد نداشت و هر روز بیشتر حرکت ایشان قدرت می‌گرفت و مخالفت با لباس و کلاه پهلوی و رفع حجاب بانوان به عنوان شعار روز و سمبل نهضت ملاخلیل شناخته شد." و شاید هم به همین دلیل باشد که ناسیونالیست‌های کرد و روزنامه‌نگارها و مستشرقین غربی به حرکت ملاخلیل توجه نمی‌کنند که بعداً من اشاره خواهم کرد که این عدم توجه ناشی از این واقعیت است که اگرچه رضاشاه تأکید بر همسان‌سازی فرهنگی داشت، یعنی همه اقوام با تفاوت‌های زبانی و مذهبی متفاوت بایستی به لحاظ فرهنگی همسان بشوند، اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که جنبش‌های قوم‌گرای کردی با تاسی به همین راهکار رضاشاه خودشان در پارادوکسی می‌افتند که از دل آن تمام تفاوت‌های زبانی - مذهبی در میان کردها نفی می‌شود و زبان استاندارد جایگزین آن می‌شود و اصولاً نه تنها توجه به مذهب از اولویت برداشته می‌شود که هر کسی مذهبی باشد و کرد و سنی مذهب و خواسته دینی مطرح کند، قطعاً مورد اعتراض و حمله قرار می‌گیرد. کما این که ما در ابتدای انقلاب شاهد بودیم مرحوم علامه مفتی زاده، که متأسفانه نه تنها اعمال فشار توسط دولت مرکزی متوجه‌شان است، بلکه یاران ایشان توسط احزاب سوسیالیست و کمونیست کرد ترور می‌شوند. نمونه آن خانواده شیلی و نمونه دیگر برادران نمکی هستند که سه برادر حتی در میان‌شان نوجوانی بودند که ناجوانمردانه ترور می‌شوند، همچنین خانواده جلالی زاده خصوصاً شهید مسلم جلالی زاده که متأسفانه در کمال قساوت

در آن بلبشوی سال ۵۸

چیزی جای خودش نیست

و دولت هم

بالاخره نمی‌داند

طرف مذاکره اش کیست،

حزب دموکرات است،

قاسملو است،

عزالدین حسینی است،

کومله است یا دیگران؟

ترور می‌شود. پس همان بلایی که رضاشاه بر سر اقوام می‌آورد، متأسفانه در میان جنبش‌های کردی هم ما به شکل دیگری دیده می‌شود.

■ جنبش‌های کردی به معنا و شکل نوین در بین کردهای کشورهای همسایه از جمله عثمانی از چه زمانی و چگونه شکل می‌گیرند؟

□ در دوران احتضار خلیفه عثمانی کم‌کم شاهد شکل‌گیری جنبش کردی به معنای نوین آن در عثمانی سابق هستیم. نوادگان امیرعالی بدرخان مثل کامران بدرخان و دیگران، نوادگان شیخ عبیدالله و بسیاری از خانواده‌های کرد در همراهی با ترک‌های جوان در جهت نفی حکومت عثمانی به پا می‌خیزند. این حرکت زمینه‌های شکل‌گیری حرکت‌های قومی را در مناطق کردنشین ایجاد می‌کند و حدود ۱۰۴ سال قبل اولین بار یک نشریه کردی در قاهره به‌وسیله همین خانواده‌ها منتشر می‌شود و کم‌کم خواسته‌های قومی در کردستان عثمانی سابق و بعدها عراق و ترکیه شکل می‌گیرد.

در اینجا لازم است اشاره کنم که کمال آتاترک لباس کردی می‌پوشد و وعده می‌دهد که ترک‌ها و کردها با هم اداره‌سرمین را به‌عهده خواهند داشت، خصوصاً بعد از جنگ جهانی اول که آخرین رمق و توان را از عثمانی‌ها گرفته و بعد از شکست عثمانی‌ها در کنفرانس سِور "Sevre" برای اولین بار حق حاکمیت کردها و آشوری‌ها و ارمنی‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. به این معنا که در ماده ۶۲ تا ۶۴ این کنفرانس پیش‌بینی می‌شود که بعد از تجزیه دولت عثمانی، مناطق کردنشین به صورت خودمختار اداره بشوند، بعد از یک سال این مناطق کردنشین اگر خواستند مستقل باشند و اگر نخواهند به همان صورت خودمختار به حیات خودشان ادامه بدهند. این نکته حائز اهمیت است که برای اولین بار در دوران مدرن توجه به خواسته‌های قومی در صدر توجه گفتمان بین‌الملل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر با طرح ویلسون دال بر اعطای حقوق قومیت‌ها و همچنین خودگردانی برای قومیت‌ها و با نظرات لنین در همین سال‌ها دال بر حق تعیین سرنوشت خلق‌ها عملاً دو گفتمان غالب جنگ اول

یعنی گفتمان آمریکایی و گفتمان کمونیستی تأکید بر خواسته‌های قومی دارد و باید توجه داشت همین تأکید به علاوه سرازیر شدن انبوهی از روزنامه‌نگارها و محقق‌ها و مستشرقین غربی به مناطق کردنشین، بعدها منشأ تحولات بسیار عمده‌ای در اثرگذاری بر رویدادهای مناطق کردنشین می‌شود. البته در اینجا تذکر این نکته بسیار جدی و ضروری است، عده‌ای با نگاه تقلیل‌گرایانه، سعی می‌کنند واقعیت‌های موجود مناطق کردنشین را که ما به صورت عینی با آنها مواجه هستیم لزوماً برگردانند به توطئه استکبار و غرب و آمریکا و کمونیست و امثالهم گرچه تأثیرات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و روس‌ها در بروز برخی رویدادها چنان برجسته است که قابل انکار نیست، اما تقلیل این پدیده اجتماعی، درگیری‌های خونین مناطق کردنشین، شکل‌گیری احزاب کرد به تأثیر غربی‌ها، به نظر می‌آید که کاری دور از واقعیت باشد. توضیح این نکته ضروری بود و ما در جای جای بحث‌مان به تأثیرات غربی‌ها اشاره خواهیم داشت. در کردستان عثمانی، زمزمه و نگاه‌های قومی کم‌کم برداشته می‌شود. خصوصاً که در کنفرانس سِور، شریف پاشا نماینده‌ای که از طرف ترک‌های جوان به آنجا رفته، یک‌باره تغییر موضع می‌دهد. او که به قول محققان غربی تا آن روزگار هیچ نام و نشانی از کرد بودن خود به‌جز اجدادش نداشت، یک‌باره تبدیل به کرد دو آتسه می‌شود و خواسته‌های قومی را مطرح می‌کند. گرچه در مورد خواسته‌های او در آنجا هنوز در بین اسناد تاریخی به‌صورت جدی تحقیق نشده است. برخی معتقدند که او در آنجا خواهان استقلال کردستان بود. برخی معتقدند که نه، خواهان خودگردانی کردستان عثمانی بود، البته با تابعیت از دولت ایران، چرا که می‌خواستند نظر دولت ایران را به خود معطوف کند که به این ترتیب هم کردها به دامن ایران برگردند و هم حق خودگردانی داشته



قاعدتاً احزاب کرد هم نشان دادند که گرچه شعارشان شعار چپ و سوسیالیستی بوده، اما در عمل هیچ‌گاه سوسیالیستی عمل نکردند، هم در ساختار حزبی‌شان، هم در ارتباط با دورانی که توانسته‌اند بخشی از منطقه را در دست داشته باشند

متأسفانه در شکل‌گیری احزاب سیاسی ایران و احزاب مسلح، خصوصاً احزاب کرد، ما با این دغدغه روبه‌رو هستیم که رهبران حزب از چنان تقدس و الوهیتی برخوردار می‌شوند که غیرقابل نقد می‌شوند و به خاطر بقای حزب، گاهی حتی اهداف حزب هم فراموش می‌شود. مثلاً یکی از اولین خواسته‌ها و مرامنامه کومله ژک و بعداً حزب دموکرات این بود که به هیچ‌کس دیگری خیانت نکنند. اما در ماجرای حلبچه، چون حزب باید بماند و ماندنش ناشی از کمک‌های حزب بعث عراق است به راحتی از این مسئله دهشتناک که وجدان بشریت را در جای جای دنیا به شرم واداشت می‌گذرد.

باشند. البته هنوز صحت و سقم این مطالب مورد ارزیابی علمی قرار نگرفته، به هر حال بعد از آن حرکت، انگلیسی‌ها شیخ محمود را استاندار کردند و دو نفر از نیروهایشان را به عنوان مشاورین سیاسی و نظامی او برگزیدند. شیخ محمود بعدها ادعای استقلال و شاهی کرد. قبل از این که ملک فیصل شاه عراق بشود، شیخ محمود خود را رسماً شاه کردستان اعلام کرد و بعدها با انگلیسی‌ها درگیر شده و حرکت او سرکوب شد.

در اینجا باز توجه به چند نکته حایز اهمیت است: در مناطق کردنشین عثمانی ما شاهد بروز جنبش‌های قوم‌گرا می‌شویم. نشریات متعدد کردی چاپ می‌شوند به علاوه این که برای اولین بار رادیوی کردی زیر نظر انگلیسی‌ها در مناطق کردنشین در موصل دایر می‌شود و به زبان کردی برنامه پخش می‌کند. همه این‌ها بعداً در طرح خواسته‌های قومی تأثیرگذار است و به این طریق بحران قومی در کردستان عراق و عثمانی یا ترکیه وارد دوران جدیدی می‌شود.

در این جا بد نیست اشاره شود که آتاتورک به وعده‌هایی که داده، به سرعت پشت پا می‌زند، سال بعد در کنفرانس لوزان، بی‌توجه به آنچه که در قرارداد سور گفته شده، ویژگی‌های جدیدی برای مناطق کردنشین تعریف می‌شود که به خودگردانی تنها به صورت بطیء اشاره می‌شود. آتاتورک برای دستیابی به برنامه‌ها و اهدافش هم به غربی‌ها خودش را نزدیک می‌کند و هم کردها را سرکوب می‌کند تا این که جنبش کردهای آزارات به رهبری ژنرال احسان نوری پاشا کمیته "خوی‌بوون" یا مستقل بودن شکل می‌گیرد و البته برای اولین بار رضاشاه با آتاتورک قراردادی می‌بندد و از اینجاست که رقابت بین ایران و عثمانی، جای خودش را به همکاری بین ایران و ترکیه می‌دهد. نیروهای آتاتورک از پشت آزارات یعنی از داخل خاک ایران که با آن قرارداد این منطقه به ترکیه تعلق می‌گیرد (این بخش از خاک ایران) از پشت به نیروهای احسان نوری پاشا حمله می‌کند. آنها را منهدم می‌کنند و احسان نوری پاشا به ایران پناهنده می‌شود و تا اواخر عمرش که اوایل سال ۵۶ باشد، بر اثر حادثه تصادف با موتور در تهران کشته می‌شود.

احسان نوری پاشا نگاه مثبتی به ریشه‌های ایرانی کردها داشته و در آثار و خاطراتش و نیز در ریشه‌های نژادی کردها به آن پرداخته است.

باید توجه داشت که اگر چه عمر دولت نوین در عراق امروز و ترکیه حتی کمتر از عمر جنبش‌های ملی‌گرای کردی است، یعنی قبل از این که ملک فیصل شاه عراق بشود، شیخ محمود، خودش را شاه اعلام کرده، یا قبل از این که آتاتورک بتواند قدرتش را اعمال کند، جنبش‌های کردی در ترکیه شکل گرفته‌اند، اما رضاشاه بی‌توجه به واقعیت تاریخی ایران زمین که طی دوهزار سال تا سه‌هزار سال، کرد، لر، عرب و بلوچ و امثالهم مسالمت‌آمیز و برادرانه با هم زندگی کردند و هیچ‌گاه مشکل جدی با هم نداشتند، با توجه به واقعیتی که در عراق و ترکیه رخ داده، و با نگرانی از رویدادهای آنجا پیشگیری می‌کند، قانون ۱۳۰۷ اجرا می‌گردد که نهایتاً باعث بروز این حوادث می‌شود.

■ که خیلی‌ها این طرح یکسان‌سازی رضاخان را به‌عنوان مدرن‌نیم پذیرفتند یا به تعبیری مدرن‌نیزم مکانیکی!

□ به قول شما مدرن‌نیزم مکانیکی. بله، واقعاً یک حرکت متمرکز از بالا بدون زمینه‌یابی واقع‌بینانه از شرایط اجتماعی ایران آن روز که درصد عمده‌ای از مردم بی‌سواد و درصد عمده‌ای روستائین و ایلی و عشیره‌ای هستند. آیا این قانون با شرایط اجتماعی آن روز تطابق دارد یا خیر؟ هیچ‌وقت مورد توجه کارشناسی رضاشاه قرار نگرفت.

■ آیا به نظر شما محتوای رنسانس در این مدرن‌نیزم نبود؟

□ بله، در دوران رضاشاه و بعد از آن ما به دلایلی شاهد ورود طرح خواسته‌های قومی و سیاسی شدن قومیت، خصوصاً کردها هستیم؛ نخست آنچه شکاف اجتماعی به جای مانده از دوران صفویه است، هنوز به‌عنوان یک مکانیزم فعال حضور دارد. دوم این که با تمرکز قدرت رضاخان که نهادهای سنتی محلی مثل امارات و عشایر، نفی می‌شوند و تلاش جدی در جهت همسان‌سازی فرهنگی شکل می‌گیرد، شهرنشینی به دنبالش گسترش پیدا می‌کند. سوم؛ در این میان آشنایی با مفاهیم مدرن توسط

در کنار دست‌های مرموز،
هدف شدن حزب و
در نتیجه گاه ناتوانی در
درک شرایط جدید در روند
جدایی‌ها و تنش مؤثر
بوده است. به عنوان
نمونه اینها برای نفت
شمال بیانیته می‌دادند
به جای این که بگویند باید
کل نفت ایران ملی شود. در
جریان ۵۷ این همه فروهر
و دیگران دخالت می‌کنند.
صباغیان که وزیر کشور
است، در ماجرای استعفای
بازرگان و دولت موقت،
دیگر وزیر کشور نیست.
یعنی دغدغه قدرت
ندارند، ولی همین
صباغیان حاضر است
برای مذاکره با دموکرات
به کردستان برود، در
حالی که دیگری دارد
جانشینش می‌شود و این
نشان می‌دهد که آن احزاب
درکی از شرایط جدید
نداشتند که گروه‌های
دیگری سرکار می‌آیند و
ممکن است با برخوردهای
جدی روبه‌رو شوند

نخبگان قوم‌گرایی کرد صورت می‌گیرد. مفاهیم حقوق بشر و حق شهروندی و حق خلق‌ها تحت تأثیر ادبیات مارکسیستی. چهارم این که احزاب و جنبش‌های قوم‌گرا در عراق و ترکیه شکل می‌گیرند و بر مناطق کردنشین ایران تأثیر می‌گذارند. خصوصاً که سیاست‌های رضاشاه احساس زیر فشار بودن را برای کردها به همراه دارد. پنجم این که تفاوت مرزهای سیاسی با مرزهای قومی و اجتماعی موجب می‌شود آنچه که در آن سوی مرز می‌گذرد به این طرف منتقل بشود، لذا احزاب کرد در ایران شکل می‌گیرند.

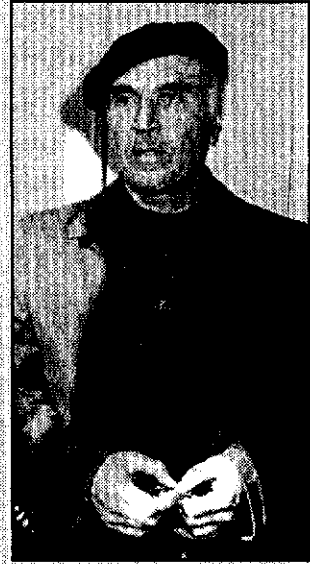
روی این نکته تأکید می‌کنم که آیدنولوزی مارکسیستی روی شکل‌گیری احزاب کرد در ایران نقش عمده‌ای داشته و خارجی‌ها در شکل‌گیری احزاب دخالت می‌کردند. البته در سیاسی‌تر شدن خواسته‌های قومی، مجاورت و نزدیکی مکانی کردها با آذری‌ها که هم به لحاظ زبان، هم به لحاظ مذهب با هم متفاوت‌اند، در این دوره کم‌کم منشأ حوادثی می‌شود. به خصوص که آذری‌ها هم تحت تأثیر رویدادهای آذربایجان شوروی با خواسته‌های قومی آشنا می‌شوند. طبیعتاً بخش‌هایی از خاک آذربایجان که کرد و ترک‌نشین است همچون مناطق اطراف ساوجبلاغ و مکریان مثل نقده، میان‌آب، عملاً منشأ بروز حساسیت‌هایی می‌شوند. البته تفاوت قائل نشدن بین وضعیت اجتماعی کردهای ایران با کردهای عراق و ترکیه، هم توسط دولت مرکزی ایران و هم توسط برخی نخبگان قومی کرد زمینه‌طرح خواسته‌های قومی را ایجاد می‌کند. اعمال تبعیض‌های زبانی و مذهبی را هم اگر به آن اضافه کنیم و اگر ناتوانی نظام سیاسی در نهادسازی برای جلب فرهنگی - اجتماعی را هم بیفزاییم. دولت رضاخان و بعد از او هم نتوانند از این که برای جذب اقوام گوناگون ایرانی در فرهنگ ملی نهادسازی کنند. همه این‌ها دست به دست هم می‌دهد و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش قومی را در مناطق کردنشین ایران مهیا می‌کند. پس اگر جنبش دوره صفویه مذهبی و عشیره‌ای بود، حمزه آقا و شیخ عبیدالله هم عشیره‌ای و مذهبی بود. سموک عشیره‌ای بود و ما کم‌کم در طی جنبش جمهوری کردستان در سال ۱۳۲۰ با شکل‌گیری کومله ژ.ک روبه‌رو می‌شویم.

■ هنوز به قاضی محمد نرسیده‌ایم؟

□ قاضی محمد از دل این تغییر و تحول و با نظر دولت شوروی نام حزب کومله ژ.ک را حزب دموکرات ایران می‌گذارد و عملاً وارد طرح خواسته‌های قومی می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که متأسفانه هر وقت دولت مرکزی از تمرکز قدرت بالایی برخوردار است، در این مناطق آرامش برقرار می‌شود و هر وقت این تمرکز به دلایلی در مرکز تضعیف می‌شود و ما شاهد خلأ قدرت و ضعف اقتدار حاکمیت هستیم، ناامنی و درگیری در مناطق کردنشین شروع می‌شود و مجدداً با سرکوب شدید و اقتدار متمرکز حاکمیت آرامش برقرار می‌شود و این چرخه و سیکل موجب می‌شود که از سویی همواره حاکمیت از مردم سلب اعتماد کند و از سوی دیگر مردم هم به خاطر قدرت روزافزون حاکمیت از حاکمیت سلب اعتماد کنند و این بی‌اعتمادی، ناامنی را در دوران خلأ قدرت به دنبال بیاورد و متأسفانه نتیجه این در بلندمدت و کوتاه‌مدت همواره هم متوجه زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی منطقه بوده و هم این که منجر به قربانی شدن هزاران انسان بی‌گناه در این فرآیند شده است.

■ سواد علمی و دانشگاهی در بین اعضا و رهبران احزاب کرد در دوران مدرنیت در چه سطحی بوده است؟

□ وقتی حزب دموکرات در ایران شکل می‌گیرد، در بین اعضای کومله ژ.ک تعداد کمی در حدود دیپلم سواد داشتند، عموماً مغازه‌دار و تاجر و کم‌سوادند یا سواد مکتب‌خانه‌های قدیمی است. بعدهاست که در جنبش حزب دموکرات، قاسملو - آن هم گفته می‌شود عضو حزب توده بوده و به چکسلواکی می‌رود - دکتر می‌گیرد و یا در بین دار و دسته ژنرال مصطفی بارزانی یا ملامصطفی بارزانی هم خود ملامصطفی سواد قدیم داشته، فرزندانشان هم به همین ترتیب. هیچ آدم تحصیل کرده‌ای به آن معنا، به عنوان نخبه یا رهبر حزب مشاهده نمی‌شود. اما یک نکته اصلی هم که آبراهامیان به آن اشاره می‌کند این است که به دلیل قوت فرهنگ فارسی در ایران، نخبه‌های کرد مثل مرحوم رشید یاسمی - که خدمات فراوانی به فرهنگ مملکت کرده - بیشتر جذب فرهنگ ملی می‌شوند تا جذب



متأسفانه احزابی که به

اسلحه روی می آورند،

چون ضریب ریسک شان

بالا می رود، مجبورند در

فضای پر از رعب و خطر

باقی بمانند. اینجاست که

وسایل و راه به قول مرتون

هدف می شود و اهداف

قربانی می شوند و حتی

گاهی در جریان احزاب

کرد، سوسیالیزم هم

قربانی می شود

فرهنگ قومی، آقای یاسمی در کتاب معروفش با عنوان "کردها و پیوستگی نژادی آن"، عملاً نشان می دهد که کردها و فارس ها منشأ مشترکی داشته اند و به لحاظ زبانی هم بسیار به هم نزدیک اند و ما در اوایل مدرن شدن، کمتر در بین تخبه های آن دوره، تحصیل کرده می بینیم، به غیر از خانواده بدرخانی ها که در فرانسه، کرسی زبان کردی را در دانشگاه سوربن بنا می کنند.

نکته دیگر این که یک نوگرایی دینی مثل سیدنورسی در کردها می بینیم. در کردهای ترکیه، تقریباً همزمان با اقبال لاهوری که متأسفانه باز هم به دلیل مذهبی بودن وی، چندان مورد اقبال جریانات ناسیونالیستی کرد قرار نگرفته است، که از قضا نکات حائز اهمیتی هم دارند و هنوز هم در ترکیه دیدگاه های "نورسی" منشأ اثراتی است. در همین زمان است که زمینه شکل گیری کومله ژ-ک فراهم می شود.

■ در باره نحوه شکل گیری حرکت قاضی محمد در کردستان صحبت کرده، بفرمایید نقش اصلی و مؤثر را در این حرکت کدام یک برعهده داشتند: روس ها؟ عراقی ها؟ و یا مردم منطقه؟ □ البته در ارتباط با جمهوری کردستان، نکته ای حایز اهمیت است و آن این که بدانیم در چه شرایطی اولین جنبش قومی در ایران شکل می گیرد، اولاً: باید توجه داشت که در سیاست های رضاشاه در همسان سازی فرهنگی و ازسوی دیگر اسکان عشایر مورد توجه بود. طبیعتاً مناطق کردنشین هم از این سیاست ها بی بهره نبودند. عشایر متعددی که در کردستان شمالی وجود داشتند (و اصولاً در کردستان شمالی نسبت به کردستان مرکزی و جنوبی، ساختار عشیره ای غلبه دارد) گرچه در دوره رضاشاه ساکن می شوند، اما این لزوماً به معنای از بین رفتن فرهنگ عشایری نیست. گرچه علی گلاویز در کتاب خود به نام "مناسبات ارضی در کردستان" در اشاره به این واقعیت می گوید: "در نیمه اول قرن حاضر یا ربع اول قرن حاضر، جز نام و شبج بی جان عشایر چیزی از آن باقی نمانده بود" اما اگر بخواهیم واقع بینانه نگاه کنیم، نه تنها عشایر در منطقه حضور داشتند، بلکه قدرتمند هم بودند. با این تفاوت که بخش عمده ای از آنها کاملاً یکجانشین شدند، اما این که احساس بشود اقتدار اجتماعی آنها از بین رفته، به نظر می آید که چندان با واقعیت های موجود تناسبی نداشته باشد. کما این که قاضی محمد به پاس خدمات رؤسای ایلات کرد، رؤسای ایل شکاک و بیگزاده و هرکی و بارزانی را به سمت فرماندهی ارتش دولت خودمختار خودش تعیین می کند که حمه رشید رئیس ایل بیگزاده از بانه، عمرخان شریفی رئیس ایل شکاک که وزیر دفاع دولت خودمختار می شود و درواقع رؤسای ایلات، شکاک و هرکی و بیگزاده هستند که بعدها هم در اوایل انقلاب به عنوان همراهان حزب دموکرات مطرح می شوند. پس، از یک سو ساختار ایلی و عشیره ای به قوت خودش باقی است و ازسوی دیگر با حرکت مالاخلیل یک مقدار صیغه مذهبی هم در آن منطقه نمود اجتماعی پیدا می کند. نکته دیگر این که؛ شکل گیری جنبش های سیاسی و ملی در کردستان عراق و ماجرای ملامصطفی به هر حال در کردستان عراق شکل گرفته و حتی قبل از آن در کنار آن حزبی به نام کومله ژ-ک، نخستین بار توسط کردهای عراق در شهر سلیمانیه تشکیل شده، که محمود جودت از فعالان کرد عراق مؤسس اصلی آن بوده است. کومله ژ-ک سلیمانیه که همزمان با جنگ جهانی دوم ایجاد شده بود، خیلی زود منحل می شود و بنیانگذاران آن به سرعت سازمان نوینی با سیاست های نو، به نام "هیوا" یا "امید" را اعلام می کنند و پس از اعلام موجودیت به اصطلاح کومله ژ-ک در سلیمانیه است که یکی از روحانیون کرد به نام ملااحمد فوزی از سلیمانیه در ۱۳۱۹ وارد مهلباد می شود و مجلس درسی در آنجا تشکیل می دهد که براساس مصاحبه ای که آقای صمدی در کتاب "تاریخ مهلباد" آورده، نشان می دهد افزون بر درس مذهبی، ملی گرایی کردی هم در کلاس های آقای ملااحمد فوزی، ارائه می شده است. کریم حسامی هم در کتاب "کاروان شهدای کرد" به این مسئله اشاره می کند که ملااحمد فوزی در سلیمانیه شروع می کند به انتقال بحث های قومی. این نکته حائز اهمیت است، چرا که تا به حال همواره بحث است که نقش کردهای عراق در شکل گیری جنبش کومله ژ-ک ایران به چه اندازه است. در ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۱ (در برخی منابع به سال ۲۰ یا ۱۹ هم اشاره می کنند) در همین کلاس های احمد فوزی، برای اولین بار تعداد زیادی حدود ۱۶ نفر از اهالی مهلباد در باغی گرد هم می آیند. دو نفر فرستاده



من فکر می‌کنم احزاب کرد
ایرانی باید به این نکته
برسند که سرنوشت آنها
با سرنوشت عراق و ترکیه
کاملاً متفاوت است.
پیوستگی نژادی و قومی و
زبانی و مذهبی و فرهنگی
آنها با مردم ایران بسی
بیشتر از پیوستگی
کردهای عراق و ترکیه با
آن دو کشور است. در
جایی که مردم کرد در
ترکیه و عراق برای
رسمیت نوروز مبارزه
می‌کنند

حزب هیوا یا امید که از عراق آمده‌اند که یکی از آنها حاج احمد، کاپیتان ارتش عراق بوده و برای اولین بار کومله را تشکیل می‌دهند، یعنی حزب "تجدید حیات کرد" یا کومله "ژ-ک" که از جمله اعضای اولیه‌اش می‌شود به رحمان ذبیحی، یا شاعران مشهور کرد، استاد هیمن و استاد هزار اشاره کرد که به اصطلاح ایگلتون می‌گوید کاپیتان میرحاج احمد در این جلسه ضمن ابلاغ تبریکات حزب هیوا به مناسبت تشکیل کومله، پیشنهادهای و دستورالعمل‌هایی از سوی حزب خودش، برای تنظیم وظایف اعضای حزب تازه تأسیس در مه‌باد ارائه می‌دهد. وی تأکید می‌کند برای عضویت باید سوگند یاد کنند، ضمن این که نفس حضور کردهای عراقی طبیعتاً می‌تواند باعث شود که ما نتوانیم نقش کردهای عراق را در تشکیل کومله ژ-ک انکار کنیم. البته این پیوند، بعدها گسترش بیشتری پیدا می‌کند، چنان که همین افسر کرد عراقی، و دیگر نظامیان کرد عراقی و روسی، بعدها ارتش جمهوری مه‌باد را ایجاد می‌کنند.

اما ماموستا مدرسی که در آن جلسه اولیه حزب کومله ژ-ک حضور داشته، بیان می‌کند که هر عضو تازه واردی به کومله ژ-ک باید برای عدم خیانت به اکراد به هر شکل و طریقی، کوشش برای استقلال کردستان به قرآن سوگند بخورد.

■ کل کردستان؟

□ بله، افشا نکردن هیچ راز حزبی نه با زبان، نه با قلم، نه با اشاره - تا آخر عمر، عضو حزب باقی ماندن - تمام مردان کرد را برادر و تمام زنان کرد را خواهر خود دانستن و بدون اطلاع و اجازه جمعیت وارد هیچ حزب و دسته دیگر نشدن.

■ این سوگندنامه بوده؟

□ بله، این سوگندنامه بود. بنابراین کومله ژ-ک عملاً با این نگاه و با همراهی بخشی از حتی روحانیون منطقه یا آدم‌های مذهبی شکل می‌گیرد. به نظر می‌آید که اتحاد جماهیر شوروی که آن موقع بخش‌هایی از ایران را در اشغال داشت و عملاً تأثیرگذار بر رویدادهای منطقه بود، توانسته بود بر ساختار این حزب هم اثر بگذارد که البته به صورت مفصل در منابع مختلف به آن پرداخته شده است.

■ واکنش این حزب در برابر امتیاز نفت شمال به شوروی سابق چه بود؟ آیا این حزب با اعتراض‌های مردمی علیه بیگانگان همراه شد؟

□ اطلاعیه‌ای در تاریخ دوم آبان‌ماه ۱۳۲۳ شمسی برابر با ۲۴ اکتبر ۱۹۴۴ از سوی جمعیت ژ-ک یا کومله ژ-ک منتشر شده بود که اگر به قول آقای صمدی نویسنده کتاب "تاریخ مه‌باد" آرم جمعیت را در بالا و نام کمیته مرکزی در پایین آن اطلاعیه دیده نمی‌شد، هر خواننده‌ای فکر می‌کرد که این اطلاعیه مربوط به حزب توده ایران است.

■ آقای صمدی جزو کدام دسته از محققان است؟

□ می‌دانیم که به هر حال شهر مه‌باد خاستگاه جنبش‌های قومی در ایران است. ایشان در ارتباط با مونوگرافی و تاریخ مه‌باد کتاب‌هایی منتشر کرده‌اند، از جمله معروف‌ترین کتابشان "تاریخ مه‌باد" است. البته کتاب ایگلتون را هم به فارسی ترجمه کرده‌اند، ولی حوزه مطالعاتشان تحولات سده اخیر مه‌باد است که خیلی گرایش‌های قومی در آنها برجسته نیست.

اطلاعیه‌ای که در این کتاب به آن اشاره شده، اطلاعیه شماره ۳۱۲، روز دوم آبان ۱۳۲۳ است که در این اطلاعیه آمده: "زنده باد کرد و کردستان بزرگ، به نام یزدان بزرگ و متعال" البته در این اطلاعیه توجه به چند نکته حائز اهمیت است که باید به آنها دقت شود که قطعاً برای ما کردها مایه عبرت خواهد بود. در برخی از رویدادهایی که در ایران در شرف تکوین بود اگر ما با کردها کارشناسانه، واقع‌بینانه برخورد می‌کردیم، قطعاً نتایج و ثمراتش برای مردم کرد بیش از آن چیزی بود که تا به حال به دست آمده است. من اشاره کنم مثلاً در زمان دولت موقت مرحوم بازرگان، مرحوم آیت الله طالقانی با آن حسن نیتی که داشتند مورد تأیید تمام جریان‌های سیاسی بودند، به کردستان رفتند. غنی بلوریان در خاطراتش اشاره می‌کند که حسن نیت آقای طالقانی و هم‌بند بودن با ایشان و تأکید می‌کند بر روحیه آزادمنشی، صداقت، خلوص و ثبات قدم آقای طالقانی. یعنی آیت‌الله طالقانی مورد تأیید دوست و

دشمن بود. متأسفانه در آن برهه خاص تاریخی با دست به اسلحه بردن احزاب، کردها دچار مشکلات جدی شدند. مردم کرد هزینه‌های زیادی پرداختند و تعداد زیادی کشته شدند. کما این که در جریان شکل‌گیری حزب دموکرات و قبل از آن کومله ژ.ک، اگر این احزاب به جای همراهی با روس‌ها و شوروی‌ها و توده‌ای‌ها با جنبش ملی مردم ایران به رهبری مرحوم دکتر محمد مصدق، که با نفی امتیاز نفت انگلیس در جنوب و همچنین امتیاز نفت شمال، عملاً ایرانی آباد و آزاد را خواهان بود همراه می‌شد، قطعاً ثمراتش برای مردم کرد بیشتر بود.

در اطلاعیه کومله ژ.ک آمده است: "در این روزها رادیو و مطبوعات ایران اعلام کردند که حکومت اتحاد شوروی به منظور استخراج نفت، درخواست نمود که مناطقی در شمال ایران در اختیارش قرار گیرد و به او امتیاز داده شود، ولی حکومت نمک‌شناس ایران، نیکی‌های سه سال اخیر اتحاد شوروی را نادیده گرفته و این درخواست را رد کرده است، ما که حدود سه میلیون نفر از ملت‌مان در تقسیم نادرست کردستان بزرگ داخل مرزهای ایران شده است (۶)، تا زمانی که این مرزها از میان کردستان برداشته نشده و حق مشروع ما به ما داده نشده است، در تمام کشورهای ترکیه، ایران، عراق خود را ذی‌حق می‌دانیم که در هر زمینه‌ای دخالت کنیم و آن را با زندگی خود بسنجیم. بدین وسیله در مورد ادعای حکومت اتحاد شوروی و پاسخ حکومت ایران چند سطر ذیل را اعلام می‌داریم، پاسخی که از طرف دولت ایران به نماینده اتحاد جماهیر شوروی داده شده است به هیچ عنوان با منافع ملت‌های ایران (به‌جای اقوام ایران در این‌جا ملت‌های ایران) هماهنگی ندارد. بنابراین منفعتمند سه میلیون نفر مردم کرد نیز مورد نظر نبوده است. ملیت کرد پس از تحمل این همه ظلم و ستم نمی‌تواند ببیند که درخواست دولتی همچون دولت اتحاد شوروی که پیوسته، از تقای سطح زندگی و سرفرازی ملت‌های کوچک و جبهه همت خود قرار داده است، از سوی مرد نفهمی چون ساعد، نخست‌وزیر ایران رد بشود و زمینه اغتشاش در کشوری که سه میلیون نفر کرد در آن ساکن هستند فراهم گردد. (یعنی سه میلیون کرد، به خاطر امتیاز نفت شمال حاضرند مملکت را به اغتشاش بکشند.) جمعیت ژ.ک به اطلاع حکومت اتحاد شوروی می‌رساند که ۹ میلیون نفر ملت کرد بالاخص کردهای ایران مخالف تصمیم حکومت ایران دایر بر ندادن امتیاز نفت شمال هستند و تحت هیچ عنوانی با این نظر حکومت موافقت ندارند."

اینجاست که مشخص می‌شود نظر محققینی که معتقدند کومله ژ.ک مذهبی بوده است، صواب نیست. نخست آن که کومله ژ.ک - همان‌گونه که در آن بیان‌نامه اشاره شد و در این اطلاعیه هم مشخص است - هم استقلال‌خواه بوده و هم به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی کمونیستی و دولت شوروی قرار داشته، کما این که در آن هنگامه که ملت ایران خودش را آماده می‌کرد که دست استعمارگران را از ایران کوتاه کند. به‌جای این که با تمام ملت ایران همراهی بشود، این عده در مهاباد با قلبی از توده‌ای‌ها همراهی می‌کنند که خواهان بودند امتیاز نفت شمال برای موازنه به روس‌ها داده شود. البته پایین این اطلاعیه هم علامت رمزی شهر مهاباد، کمیته مرکزی جمعیت ژ.ک، آ.ل.ب. کاملاً مشخص است که این اطلاعیه توسط همان حزب ارائه شده است.

■ "ل" مخفف چیست؟

□ رمز شهر مهاباد "آ.ل.ب." بوده است، علامت رمزی بوده، معنای خاصی نداشته، برای این که شناسایی نشوند.

■ آیا قاضی محمد روابط خاص با شوروی‌ها و همچنین غربی‌ها؛ آمریکا و انگلیس داشته است؟

□ در همان حول و حوش بعضی از منابع از ملاقات‌های بین رهبران کرد با شوروی‌ها و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها پرده برداشتند. کوجرا در کتاب "جنبش ملی کرد"، ص ۱۹۷ اشاره می‌کند که نخستین بار در ۲۵ سپتامبر ۴۱، یعنی درست یک ماه پس از اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی، دو افسر انگلیسی و آمریکایی در مهاباد با قاضی محمد دیدار کردند و طی این دیدار قاضی محمد طرح وحدت کردستان، یعنی یکپارچه شدن کردستان را برای دو افسر مزبور تشریح کرد و از آنها

در دوران محمدرضا از
شهریور ۱۳۲۰، هر وقت
دولت مرکزی با خلأ قدرت
روبه‌رو بوده و تمرکز
حاکمیت و اقتدار کم شده یا
وجه دموکراتیک دولت
افزایش یافته، به دنبال آن ما
شاهد درگیری و ناامنی بودیم
و متأسفانه ناامنی،
بی‌اعتمادی را در کنار
آسیب‌های فراوانی به مردم
منطقه به همراه داشته است.
بر این اساس به نظر می‌آید تا
روزی که منطق اسلحه در
میان کردها جاری است،
قاعدتاً حداقل در ایران امیدی
به حل معضل کرد نیست.
وقت آن رسیده که احزاب کرد
با بازنگری در گذشته،
شجاعانه مسئولیت
اشتباهات خود را بپذیرند و
به همین ترتیب حکومت‌ها و
احزاب هم با اعلام نفی اسلحه
در ساختار حزبی‌شان و
محکوم کردن روی آوردن به
اسلحه، زمینه بازسازی
خودشان را فراهم کنند. البته
در کنار این قاعدتاً عقیم
ماندن تلاش صدساله دولت‌ها
در جهت همسان‌سازی
فرهنگی، بایستی چشم‌انداز
را در مقابل دولت‌ها قرار بدهد
که نمی‌توان با تفنگ، زور و نه
با هیچ رویکرد دیگری مردم را
به شکل کنسروی به لحاظ
فرهنگی همدست نمود

به نظر می آید نگاه
نوستالژیک گونه به گذشته
با واقعیت‌های تاریخی
موجود در منطقه همخوانی
نداشته باشد و ما کردها
باید این را در نظر داشته
باشیم. افزون بر آن که با
نگاه ایدئولوژیک چپ بعید
به نظر می آید که بتوان
برای مسائل کردستان
راه حلی جست‌وجو کرد
من شخصاً معتقدم بی‌ثباتی
مناطق کردنشین در ایران،
بعد از ظهور دولت به‌ظاهر
مدرن در ایران، یعنی بعد از
رضاخان تاکنون تحت‌تأثیر
متغیرهای ویژه‌ای است که
دوران مرحله دوم بی‌ثباتی
را به لحاظ تئوریک می‌تواند
برای ما تشریح کند

پرسید چگونه می‌تواند با ستاد کل نیروهای بریتانیا تماس بگیرد. البته کوچرا بیان می‌کند که افسر انگلیسی در این دیدار برخورد درستی با قضیه کرد و قاضی محمد را به تعقیب این امر تشویق نکرد. برخی منابع دیگر می‌گویند قاضی محمد از برخورد آنها خوشش نیامده و تمایل نداشته به آن نزدیک بشود، پس از این سرخوردگی (البته کوچرا می‌گوید) قاضی محمد با شوروی‌ها وارد گفت‌وگوی سیاسی می‌شود. این متن هم برگرفته از پیام تلگرافی مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۴۴، آقای کُرت، کمیسر بریتانیا در تبریز است براساس گفته‌های یک خانم نروژی به نام "میس داهل" که همسر یکی از اهالی مهاباد بوده و نقش مترجم را برای آنها به عهده داشته است (که احتمالاً نامش را به خانم "حبیبی" در مهاباد تغییر داده است) به هر حال بعد از ارتباطی که شوروی‌ها با قاضی محمد برقرار می‌کنند که گفته می‌شود یکی از افسران کرد جمهوری آذربایجان (که باقر آف آن موقع ظاهراً رئیس‌جمهور آذربایجان بوده) به بهانه خرید اسب آمده توی یکی از قهوه‌خانه‌ها، در آن قهوه‌خانه با تعدادی از شخصیت‌های کرد آشنا می‌شود. از جمله یکی‌شان را به خاطر لباسش تشویق می‌کند و می‌گوید من کُرد آذربایجان هستم، آنها دعوتش می‌کنند و کم‌کم با ژ. ک ارتباط برقرار می‌کند. به نظر می‌آید که ایشان نماینده باقرآف بوده، بعدها آنها را به اتحاد جماهیر شوروی دعوت می‌کند و در آنجا باقرآف از آنها می‌خواهد که هم حزبشان را به نام حزب دموکرات تغییر دهند؛ که البته بعد از برگشت قاضی از سفر دومش به باکو، نام حزب عوض می‌شود. برخی از منابع کردی سعی دارند که نشان بدهند پیش از سفر قاضی محمد به باکو، عملاً نام حزب عوض شده، ولی منابع مستقل، حتی منابعی که کردی‌اند، مثل آقای علاءالدین سجادی در کتاب "میزووی راپرینی کورد" در ص ۸۳ اشاره می‌کند: "پس از رفت‌وآمدهای قاضی بین تبریز و ساوجبلاغ یا مهاباد و سپس حرکت به سوی باکو همراه علی لاریجانی و چند نفر دیگر و ملاقات باقرآف در ۱۹۴۵، به دنبال یک هفته توقف در آنجا تصمیم گرفته شد که کومله ژ. ک تبدیل به دموکرات کردستان و به همراه حزب دموکرات پیشه‌وری برای گرفتن حششان همصدا بشوند." همین منبع کردی که معتبر هم هست و سایر منابع اشاره دارند که به هر حال شوروی‌ها در تغییر نام و همگام‌شدن با ماجرای پیشه‌وری نقش عمده‌ای داشته‌اند. کما این که بعدها کردها در "جمهوری آذربایجان خودخوانده" آقای پیشه‌وری هم نمایندگانی به پارلمان جمهوری برای مجلس آنجا ارسال می‌کنند. برزویی می‌گوید که شوروی اصولاً از قاضی دو چیز می‌خواست: تشویق رهبران جمهوری ایران حرکت به سوی استقلال کامل و تلاش حزب برای تحکیم اتحاد میان آذربایجان و کردستان که البته به کمک شوروی‌ها، انعقاد یک قرارداد دوستی بین دولت آذربایجان یعنی پیشه‌وری و قاضی محمد را ما شاهد هستیم که شوروی‌ها در ازای آن مقدار پول و سلاح و چاپخانه و فرستنده رادیویی و خدمات دیگر به عنوان تجلی ابعاد گوناگون این رویکرد نوین دولت جمهوری کرد، در اختیار قاضی محمد قرار می‌دهند. در دوم بهمن ۱۳۲۴ قاضی محمد رهبر حزب دموکرات کردستان، در حالی که لباس افسران روسی (ارتش سرخ) را پوشیده که عکسش هم هست و البته عمامه هم بر سر داشته، در برابر مردم مهاباد و رؤسای عشایر اطراف، رسماً تشکیل جمهوری مهاباد را اعلام می‌کند و اینگلتون در کتابش اشاره می‌کند که قاضی محمد در صحبت‌هایش گفته "کردها ملتی جداگانه‌اند که سرزمین خاص خودشان را دارند و مثل ملت‌های دیگر دارای حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشند. آنها دیگر بیدار شده‌اند و دوستان نیرومندی دارند." البته اینجا در درجه اول، نقش روس‌ها کاملاً حائز اهمیت است و در درجه دوم؛ خلأ قدرت مرکزی از اهمیت بسزایی برخوردار است و در درجه سوم؛ تعیین‌کننده بودن نقش قاضی محمد هم کاملاً قابل توجه است. چرا که بعضی سعی می‌کنند که نقش قاضی محمد را کم‌رنگ نشان دهند و به اصطلاح نقش مهم‌تر را برای ساختار حزبی قائل بشوند. البته قاضی محمد جزو خانواده قاضی‌ها بوده، که خانواده‌ای صاحب‌نام و اصیل در شهر مهاباد بودند و البته در مقایسه با پیشه‌وری که در پایان جمهوری آذربایجان فرار می‌کند و خودش را خلاص می‌کند، قاضی محمد می‌ماند، وی اهل گفت‌وگو هم بوده، ولی این اشتباهات را هم نباید از نظر دور داشت که لباس روسی به تن کردن یا صراحتاً تکیه بر آنها داشتن، به هر حال، تأثیرات قاضی محمد را بر این جنبش نشان می‌دهد.

■ آن موقع شوروی به عنوان ستاد اردوگاه زحمتکشان عالم معروف بود، شاید قاضی محمد قرآنی عدالت طلبانه از دین داشته و به همین جهت به سمت شوروی رفته است. آیا این طور بوده است؟

□ البته، بله، شاید یکی از اشتباهات قاضی این بوده که می توانست در کنار این، حداقل نیم نگاهی هم به شکل گیری جمعیت های آزادیخواهانه ای که در تهران با حضور دکتر مصدق در حال شکل گیری بوده داشته باشد، در حالی که می بینیم این طور نیست، چرا که بعدها قاضی به همراه پیشه وری دچار اشتباهات دیگری هم می شود و آن این است که به همراه حزب دموکرات آذربایجان با حزب دموکرات قوام السلطنه (نخست وزیر وقت) در انتخابات همراه می شوند و همه اینها نشان می دهد که به لحاظ استراتژیک در آن دوره تاریخی، قاضی محمد قطعاً دچار اشتباهاتی شده است.

■ در دو پروسه می شود به توده نگاه کرد، یکی پروسه خیانت، یکی پروسه عدالت؛ یعنی بالاخره عدالتخواهی که دین ما دارد و شیعه هم ادعا دارد، می گوید که بهترین قرآنت از عدالت این است که همه مثل هم باشند، هر کس به اندازه نیاز خود بخورد و هر کس به اندازه توانایی اش کار بکند. شعارهای جذاب کمونیست ها را هم فراموش نکنیم و چیزهایی که لنین در مورد قومیت ها و خلق ها گفته. این ها جذابیتهایی بوده که نمی شود بدون تأمل و خیلی زود در پروسه خیانت بررسی اش کرد.

□ نه، بحث خیانت اینجا مطرح نیست. اصولاً من به عنوان محقق، سعی در متهم کردن ندارم. سعی در ارزیابی و تحلیل دارم. بحث بر سر اشتباه استراتژیک است. یعنی یک بحث است که تمهیداً کسی خائن باشد و یک بحث از زاویه ای دیگر خطای استراتژیک است. البته در مورد حزب دموکرات باید یکی دو نکته دیگر را هم در آن دوران در نظر گرفت. نکته اول این که عموماً کادر مرکزی حزب دموکرات و کومه ژ-ک از آن روز تا به حال معمولاً شهروندان یا نخبه های یک منطقه مشخص جغرافیایی از کردستان شمالی است، شامل مهاباد و نقده و سقر (تقریباً) و بوکان، اینها شهرهای اصلی اند که کادر از آنها برخاسته است. یعنی حزبی که داعیه توجه به تمامی کردهای ایران را دارد و البته خودش را نماینده همه کردهای ایران می داند، هیچ وقت شما در کادرش از کردستان جنوبی (قابل فهم است که چون شیعه مذهب اند، با حزب همکاری نکردند) مثل کرمانشاه و ایلام عضوی مشاهده نمی کنید.

ولی از کردستان مرکزی هم شما در کادرهاشان ندیدید فقط یکی دو نفر در دوره های بعدی به آنها پیوستند. همین حالا هم ساختار حزب عملاً در دست کسانی است که خاستگاهشان مربوط به کردستان شمالی است. این یکی از نکات عمده است.

نکته بعدی این که بعضی از مخالفینشان را، در همین جمهوری ترور می شود، اما معلوم نیست که خود قاضی در جریان بوده است یا خیر. ولی برخی از منابع اشاره داشتند به این که برخی از مخالفین هم در این دوران کشته شده اند، به هر حال یا مأموران شوروی سرکوبشان کردند یا نه. مثلاً محمودیان، بازرگان معروف مهابادی کشته می شود. باز مشخص نیست که

آیا نیروهای قاضی یا خود قاضی در جریان بوده یا روس ها، چرا که محمودیان با قاضی مخالفت داشته است. این شخص دو روز پس از اعلام جمهوری در ۴ بهمن پس از دستگیری توسط نیروهای جمهوری، قبل از رسیدن به شهربانی به دلایل نامعلومی کشته می شود. یا حتی محدود کردن قدرت و برخی از رؤسای عشایر نیز در هاله ای از ابهام است.

نکته بعدی هم این است که در جمهوری مهاباد، ایرادی هم که بعدها برزویی - از محققان کرد - می گیرد. این است که معلوم نیست که اگر قاضی محمد خودش را رئیس جمهور مهاباد اعلام می کند و یا حزب او را انتخاب کرده است؟ (که قطعاً این طور است) و یا خود مردم مهاباد، یا مردم مناطق کردنشین او را در یک فرآیند دموکراتیک انتخاب کرده اند که به نظر می آید مردم دیگر نقاط کردستان به جز مهاباد نقش زیادی نداشته اند.

■ آیا مردم قبولش داشته اند؟

□ بله، مردم مهاباد قبولش داشته اند. نکته دیگر این که تقریباً تمام وزیران، مهابادی و عضو طبقات متوسط شهرنشین بوده اند، به غیر از آنهایی که کارهای نظامی انجام می داده اند. سپس مهاباد کم کم پیکره جمهوری تازه بنیاد را تشکیل می دهد. نخست وزیرشان حاج باباشیخ که اهل بوکان بود، چندان اهمیت نداشته، چون امور اجرایی در دست رئیس جمهور متمرکز بوده و پست نخست وزیری تشریفاتی بوده است. اما بیشتر پست های کلیدی در دست مهابادی ها بوده تا در دست کردهای کردستان مرکزی یا کردستان اردلان که وزیر جنگشان محمد حسین خان سیف قاضی وزیر آموزش و پرورش و معاون رئیس جمهور مناف کریمی، وزیر کشور محمد امین معینی، وزیر بهداری محمد ایوبیان، وزیر خارجه و معاون رئیس جمهور عبدالرحمن ایلخانی زاده، وزیر راه اسماعیل ایلخانی زاده، وزیر اقتصاد احمداللهی، وزیر پست و تلگراف کریم احمدی، وزیر دادگستری ملاحسین مجددی، وزیر بازرگانی مصطفی داودی، وزیر کشاورزی محمود والی زاده، گذشته از ملامصطفی بازرانی که درجه ژنرالی می گیرد، دیگر افسران جمهوری هم جعفر دهبوگری که خانی "قمرقلعه" بوده، مصطفی خوشنام از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا بوده است. محمد قدسی از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا بوده، البته دیگران هم مثل کاپیتان میرحاج احمد، کاپیتان محمود، سرهنگ مصطفی خوشنام، سرگرد خیرالله عبدالکریم، از کردهای عراقی بودند که در ارتش قاضی محمد (مهاباد) نقش ویژه ای داشتند و نقش کردهای عراقی باز در این جا برجسته می شود.

وقتی ارتش سرخ در آنجا مستقر است، در بعضی موارد بین جمهوری مهاباد و جمهوری آذربایجان اختلافاتی ایجاد می شود؛ از جمله بر سر اداره شهر تکاب در آذربایجان غربی که البته بعدها طی قراردادی اداره تکاب را جمهوری مهاباد قبول می کند که به دست آذری ها باشد. از سوی دیگر هم وقتی روس ها در بهار ۱۳۲۵ از ایران خارج می شوند، با توجه به این که دولت مرکزی باب گفت و گو را با پیشه وری باز می کند، این چندان خوشایند کردها نبوده و شاید کردها (به قول برزویی) این وضعیت را مقدمه اعاده وضعیت سابق می دانستند و همیشه از آن هراس داشتند. البته از هشتم اردیبهشت - یعنی از روز آغاز مذاکرات پیشه وری با تهران - تا ششم تیرماه

که قاضی به منظور مشابه وارد تهران می شود به اصطلاح به همین دلیل یک رشته اقدامات تندروانه شکل می گیرد. انعقاد پیمان دوستی با آذربایجان و تلاش برای اشغال استان کردستان، نمونه این اقدام تندروانه بود که البته دولت شوروی مانع از تحقق اشغال این ناحیه شد و شاید هم شرایط مساعد نبود. قاضی با اشغال کردستان جنوبی می خواست با دست پر در این مذاکرات شرکت کند. به خصوص بعد از گفت و گوهای اولیه با قوام، مسئله تبدیل شدن همه نواحی کردنشین به یک استان با استانداری قاضی محمد مطرح شد که البته عملی نشد و مسکوت ماند.

در همین سفر تهران است که برخی منابع می گویند قاضی شعار معروفی را مطرح می کند که از آن روز تا به حال به عنوان شعار حزب دموکرات ادامه پیدا می کند: "خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران" و عملاً در مصاحبه اش در تهران طی اقامتش در تیرماه همان سال بعد از خروج روس ها، می گوید که هدف عمومی و هدف خصوصی دارد.

هدف عمومی: آزادی، تأمین دموکراسی و استقلال ایران.
هدف خصوصی: کسب اختیاراتی شبیه به اختیارات انجمن ایالتی آذربایجان برای کردها.

البته در نامه رهبر ارگان حزب توده، سال چهارم، در ۱۸ تیرماه ۱۳۲۵ صفحه ۶ و ۱ در روز سه شنبه این مطلب یعنی اهداف عمومی و خصوصی یا خاص قاضی محمد منتشر شده، ولی در آذرماه ۱۳۲۵ کم کم زمینه سقوط به اصطلاح دولت مهاباد فراهم می شود، چرا که دولت مرکزی نیروهایش را وارد کرد. عملاً بعد از این که قوام با استالین به توافقاتی رسیدند و بحث امتیاز نفت شمال مطرح شده، روس ها بدون پشتوانه کردها را رها می کنند. از سوی دیگر، چون جمهوری آذربایجان و جمهوری کردستان حیات خود را وابسته به حضور روس ها و وعده های آنها کرده به راحتی از هم می پاشند. البته پیشه ووری به سرعت فرار می کند و جان خود را نجات می دهد. اما قاضی محمد می ماند، یکی دو بار مذاکره می کند و حتی خودش کیلومترها به استقبال نیروهای ارتش شاه می رود و عملاً همراهی می کند، بعدها دستگیر و بعد از محاکمه اعدام می شود.

با توجه به مذاکرات قاضی محمد با تهران، با قوام و نیز استقبال او از ورود ارتش ایران به شهر مهاباد، معلوم نیست که چرا قاضی بازداشت و محاکمه و بالاخره اعدام می شود؟ یکی از نقاط مبهم این گونه بررسی ها، عدم دسترسی به پرونده بازداشت، بازجویی ها و دفاعیات قاضی محمد است. اگرچه برخی منابع غیرمستند از سوی حکومت وقت و یا علاقه مندان قاضی محمد مطالبی را انتشار داده اند. اما در سندیت آنها تردید است. متأسفانه در مراکز اسنادی هم سندی ارائه نشده است.

■ آیا اعدام او با نظر شاه بوده یا فشار ارتش؟ یا حتی فشار برخی نفوذی ها در درون حکومت؟ و آیا این به خاطر آن بوده تا رویارویی مردم و حکومت تقویت شود؟

□ البته در ارتباط با قاضی محمد برخی از روحانیون برجسته کردستان مرکزی مثل آیت الله مردوخ روحانی محبوب سندی که رسماً با حکومت جمهوری کردستان و قاضی محمد مخالف بودند، اما با اعدام قاضی محمد

موافق نبودند. گفته می شود برخی روحانیون شهر مهاباد، از جمله ملاخلیل معروف که علیه رضاخان و کشف حجاب قیام می کند، رهبر سابق منگورها، ملاصدیق پیشنماز مسجد عباس آقا در مهاباد، ملامحمد در یکی، شیخ عبدالرحیم باقروند (اگر درست گفته باشم) اینها از روحانیون منطقه هستند که نسبت به اعدام قاضی محمد نظر مثبتی را نشان می دهند. البته ریچارد کاتم در کتاب "ناسیونالیسم در ایران" (۷) تأکید می کند، تنفر تاریخی کردها از روس ها را نباید از یاد ببریم که هنوز بیست یا سی سال از واقعه قتل عام مردم مهاباد به وسیله روس ها نگذشته، یعنی جدا از این که حکومت روس عوض شده و حکومت کمونیستی روی کار آمده، ولی مردم مهاباد قتل عامی که طی آن بالغ بر شش تا هفت هزار نفر از مهابادی ها توسط روس ها کشته شدند و نیز درگیری های عثمانی ها و روس ها که معمولاً متوجه مناطق کردنشین و مهاباد می شد از یاد مردم نرفته است و به هر حال مردم، جمهوری مهاباد را، دست نشانده روسیه شوروی می دانستند. به علاوه این که، ساختار سنتی ایلی-روستایی، تسلیم شدن در برابر یک قدرت شهری را جذاب نمی دانست؛ این برای رؤسای ایلات چندان جذابیت نداشت. وقتی به قاضی محمد هم گفته می شود که از رؤسای ایلات می خواهند در برابر دولت مرکزی مقاومت کنند، مقاومتی صورت نمی گیرد و این بدان معناست که نگاه عمومی نسبت به قاضی محمد - علی رغم تصور عمومی - مثبت نبوده است، مولودی - از محققین کرد - در تز خود می گوید: "سؤال اصلی اینجاست که پس حمایت همه اقشار و طبقات مردم از حزب در جریان فروپاشی جمهوری کردستان در مهاباد کجا رفت؟ و چرا مردم عقب نشینی کردند؟ در تبیین علت شکست جمهوری مهاباد گفته شده است که عقب نشینی خلق های ایران و از جمله خلق کرد از مواضع خودشان، عامل اصلی فروپاشی جمهوری کردستان و به طور کلی حرکت و نهضت ملی خلق های ایران بوده است." که البته نقل قول آقای مولودی، از منابعی است که از حزب دموکرات بیان شده است.

مجموعاً همین وضعیت کردهایی که همراه قاضی محمد بودند، اگر قاضی خواسته باشد (در این باره اختلاف هست)، با قاضی محمد همراهی نمی کنند. بارزانی ها هم حاضر نمی شوند با دولت مرکزی بجنگند، آنها هم با دولت مرکزی قراردادی می بندند که اجازه بدهند به خاک عراق برگردند، بعد هم برمی گردند و البته از طریق یک راهپیمایی تاریخی، ملامصطفی خودش را به روسیه می رساند و در آنجا به حیات خود ادامه می دهد که بعدها در زمان عبدالکریم قاسم بازمی گردد.

■ آیا اقدام بارزانی ها برای مذاکره با دولت مرکزی ایران از نظر کردها خیانت محسوب نمی شد؟

□ البته کیانوری می گوید بارزانی قاضی محمد را به خیانت نسبت به آرمان کرد متهم می کند. کما این که نظر برخی محققین این است که ملامصطفی کیش شخصیتی داشته که اصولاً از بودن قاضی محمد در مهاباد راضی نبوده؛ چرا که بارزانی خودش را رهبر بلامنازع کردها می دانسته و رقیبی را در همسایگی نخواهد رئیس جمهور کردستان باشد، عمل نمی کرده است. این است که عده ای معتقدند آمدن بارزانی ها به کردستان و تشکیل نیروی مسلح برای قاضی، عملاً برای این بوده که

بتوانند بر فرآیند این حرکت حکومت قاضی به نفع خودشان اثر بگذارند و بعدها آن را مصادره کنند و شاید یکی از دلایل اصلی شان هم این باشد که وقتی قاضی محمد در این وضعیت جدید، بعد از خروج روس ها در مانده می شود، بارزانی ها حاضر به دست به اسلحه بردن و مقاومت در مقابل دولت مرکزی نمی شوند و به سرعت با قوام السلطنه قرارداد می بندند و به خارج از مرزهای ایران می روند. البته بعدها مهاجرت تاریخی شان را به سمت شوروی آغاز می کنند. به هر حال ممکن است این حس رقابت یکی از متغیرهای جدی باشد.

■ بعد از شکست جمهوری مهاباد، فعالیت حزب دموکرات چه وضعیت و سمت و سویی پیدا می کند؟

□ بعد از شکست جمهوری مهاباد و اعدام قاضی ها و بعد از موفقیت حکومت مرکزی و اقتدار نظامی ها و آرامشی که برقرار می شود، عملاً فعالیت های حزب دموکرات از بین می رود و فعالیتی باقی نمی ماند و این در حالی است که بسیاری از اعضای حزب دستگیر شده یا فرار کردند و خصوصاً به عراق رفتند.

گرچه به عنوان شعبه ای از حزب توده - همان طور که غنی بلوریان در خاطراتش می نویسد و قاسملو هم اشاراتی به این مطالب دارد و اسناد ساواک که بعدها توسط وزارت اطلاعات تحت عنوان "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک" (جلد اول) منتشر می شود - کم کم به نام حزب توده، فعالیت های مقطعی شکل می گیرد. در جریان ملی شدن صنعت نفت این فعالیت ها به اوج خودش می رسد، بعد از کودتا مجدداً از این فعالیت ها کاسته می شود. چون باز هم فضای کشور سنگین شده و البته در این حول و حوش در درون حزب هم درگیری هایی به وجود می آید که اعضای حزب نسبت به هم بدبین می شوند. در همین زمان، بعد از کودتا - اوایل دهه چهل در سال ۱۳۴۳ - بیانیه ای از سوی حزب دموکرات منتشر می شود و افرادی را به عنوان خائن به مردم کرد که با دولت مرکزی همکاری داشته اند معرفی می کند؛ از جمله وهاب بلوریان مهابادی که عضو کمیته حزب دموکرات در سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ بود (برادر غنی بلوریان متهم به تسلیم کردن لیست اعضای حزبی به سازمان امنیت بود) و در آن اطلاعیه عبدالرحمن قاسملو نیز متهم به عمل مشابهی می شود قاسملو و بلوریان دستگیر می شوند و قاسملو سریعاً آزاد می شود. البته منابع مکتوب امروز وزارت اطلاعات می گویند قاسملو به علت همکاری و انتشار اسامی قابل توجه تعداد زیادی از اعضای حزب، آزاد می شود، ولی غنی بلوریان تا سال ۱۳۵۷ در زندان می ماند، در سال ۱۳۴۳ که کنگره دوم حزب دموکرات کردستان ایران به کمک ملامصطفی در کوی سنجاق عراق تشکیل می شود و عبدالله اسحاقی با نام مستعار احمد توفیق است به عنوان دبیرکل حزب انتخاب می شود و در همان جا پیشنهاد اخراج عبدالرحمن قاسملو به دلیل خیانت به جنبش خلق کرد و همکاری با ساواک مطرح می شود. پیشنهاد قبول می شود و قاسملو از حزب و عراق اخراج و روانه کشور چک می شود. در شهر پراگ به تحصیلاتش ادامه می دهد و ظاهراً با یک خانم چک ازدواج می کند. بعدها وقتی ملامصطفی، احمد توفیق را زیر فشار می گذارد و تبعیدش می کند، قاسملو برمی گردد و رهبری حزب را به دست می گیرد.

یکی از نکات قابل توجه در آن دوره این است که به هر حال حزب دموکرات در این دهه شدیداً به بارزانی وابسته می شود و چون بارزانی با شاه قرارداد دوستی بسته، علیه قاسملو و علیه کمونیست ها و بعدها علیه بعثی ها. به هر حال در این حوزه بارزانی تعدادی از فعالان کرد ایرانی را دستگیر و حتی به اشاره برخی منابع، اعدام می کند. در رأس آنها سلیمان معینی و نیز ملاآواره قرار داشته اند که جسد ملاآواره پس از اعدام به نیروهای ایرانی مستقر در مرز (۱۳۴۷ ش. ۱۹۶۸ م.) تسلیم می شود. البته برخی کشته شدن این افراد را به رژیم پهلوی نسبت می دهند. کما این که در آن موقع حزب دموکرات در درون خودش با چالش هایی روبه رو بود از جمله درگیری بین گروه احمد توفیق و گروه قاسملو البته غلبه ابتدا با احمد توفیق بود. زمانی که قاسملو اخراج شده و تعدادی از کردهای فعال ایرانی را هم اعدام کرده و به رژیم تحویل داده، طبیعتاً ملامصطفی مورد مخالفت برخی از کردهای خودش و کردهای ایرانی قرار می گیرد و با توجه به حمایت های مادی و تسلیحاتی که ایران از وی کرد، اعلام آمادگی هم کرده، کم کم نیروهای بارزانی از احمد توفیق (یعنی دبیرکل حزب دموکرات بعد از قاضی) سلب صلاحیت می کنند و او را به روستای بارزان تبعید می نمایند. احمد توفیق، بعدها به نیروهای عراقی پیوست و برای زندگی در بغداد، منطقه کردستان را ترک کرد و چند سال بعد در هاله ای از ابهام به قتل می رسد و هرگز مشخص نشد که آیا به دلیل اختلافات داخلی حزب دموکرات توسط حزب دموکرات به قتل رسیده یا توسط هواداران ملامصطفی کشته شده و یا بعثی ها او را به قتل رسانیدند؟

غنی بلوریان در خاطراتش به این قضیه اشاره می کند که "قاسملو هم با رفتنش به چکسلواکی، احتمالاً با وجود گرایش های تندتر کمونیستی روابط مشکوکی با کمونیست ها برقرار می کند." البته معلوم نیست که آیا به دلیل اختلافاتی است که بلوریان با قاسملو بر سر نحوه اداره حزب داشتند یا آن که مبتنی بر واقعیاتی است؟ به خصوص که بعد از این که قاسملو برمی گردد، در عراق به عنوان کارمند اداره اقتصادی دولت عراق استخدام می شود و با اداره امور اقتصادی بغداد همکاری می کند و ماهانه ۳۰۰ دینار دریافت می کند.

مدتی پس از ایفای نقش، قاسملو در عراق (به عنوان کارمند دولت) که بسیار هم به عراقی ها نزدیک بوده، در نزدیکی های انقلاب گفته می شود که بعثی ها قاسملو را از عراق اخراج می کنند. یکی از دلایل آقای بلوریان این است که گذشته از نزدیکی هایی که به بعثی ها و حکومت عراق داشته، در عین حال جاسوسی هایی هم کرده و مدارکی را در اختیار بلوک شرق قرار داده است. عراقی ها متوجه شده و اخراجش کرده اند. البته صحت و سقم این مطالب معلوم نیست.

■ حزب دموکرات و احزاب کرد در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پیروزی آن تا چه حد مشارکت داشته اند؟

□ در این اوضاع و احوال است که کم کم زرمه های انقلاب در زمستان ۵۷ شکل می گیرد. کادرهای آواره حزب دموکرات - چه آنهایی که در کردستان عراق بودند و چه آنهایی که در کشورهای دیگر سکونت داشتند - کم کم به کردستان ایران می آیند. کما این که بسان دیگر نقاط کشور، مردم

کردستان هم به انقلاب پیوسته در کردستان مرکزی هم مرحوم مفتی زاده فعالیت‌هایی را از قبل شروع کرده و بالطبع هواداران او دارای وزن و جاهت سنگینی در شهر هستند. البته در کردستان شمالی غلبه با گرایش‌های چپ و کمونیستی است. طبیعتاً قاسملو و اعضای آواره حزب هم که برمی‌گردند، همزمان درگیر شرایط انقلابی می‌شوند و زمینه‌های فعالیت مجدد آنها فراهم می‌شود.

به هر حال انقلاب در حال پیروزی است. اتفاقاتی در مناطق کردنشین می‌افتد، افزون بر اینها ریشه تاریخی قضیه زمینه‌های شکل‌گیری بسیار سریع بحران را در مناطق کردنشین مهیا می‌کند. من چاره‌ای ندارم بدون بزرگ‌نمایی نقش بیرونی‌ها، به این نکته تأکید کنم که با توجه به پیام مذهبی انقلاب و اجماع عمومی در جامعه نسبت به روح مذهبی انقلاب، طبیعی به نظر می‌آید که در یک پروسه‌ای بین نیروهای مذهبی و چپ‌ها درگیری‌هایی ایجاد شود یا اختلاف‌نظرهایی بروز کند، ضمن آن‌که با تندشدن رنگ شیعی حرکت، به هر حال اصطکاک با اهل سنت هم پیدا شود.

نکته مهم اینجاست که مردم کردستان همپای تمام مردم ایران علیه رژیم پهلوی به پا می‌خیزند، یعنی در روزهایی که هیچ خبری از حزب دموکرات و قاسملو و جریان‌های دیگر کرد نبود، مردم کرد گام‌های بلند خودشان را در جهت نفی حکومت پهلوی برداشته بودند. کما این‌که در مناطقی مثل پاوه، سنندج، سقز شهدای فراوانی را هم مردم کرد در راهپیمایی‌ها تقدیم انقلاب کردند. به نحوی که بسیاری از رهبران انقلاب در آن وقت، آیت‌الله خمینی و دیگران پیام‌هایی را خطاب به کردها، دراویش اهل حق و مرحوم مفتی زاده صادر نمودند که در آنها از همراهی مردم کرد تشکر شده و با آنها ابراز همدردی و همدلی شده بود. به صورت نمونه در تهران یکی از بزرگترین شهدای کرد که مرحوم ماموستا هه‌زار یا استاد شرفکندی هم برای او شعری سروده، مرحوم استاد کامران نجات‌اللهی اهل بیجار است که در جریان درگیری انقلاب تیر خوردند و شهید شدند. در خود استان کردستان و استان کرمانشاهان در منطقه پاوه، به دست نیروهای پالیزبان تعداد زیادی از مردم پاوه هم قتل عام می‌شوند که نمایندگان آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله خمینی آنجا حضور پیدا می‌کنند و تسلیت می‌گویند.

پس، قبل از این که احزاب کرد مجدداً در ایران شروع به حرکت کنند، حرکت مردم کرد علیه رژیم طاغوت شروع شد، که البته احزاب برمی‌گردند و سوار بر موج اعتراضی مردم می‌شوند و به دلیل این که تشکل ملی فعالی که تمام کشور را به طور حزبی پوشش بدهد نبوده، احزاب به سرعت وارد این فرآیند می‌شوند و البته همراهی می‌کنند.

■ نکته دیگری که حائز اهمیت است، روی کار آمدن دولت بختیار است، در این باره توضیح بفرمایید.

□ غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: "وقتی ماجرای روی کار آمدن بختیار مطرح شد، در مسجد مهاباد سخنرانی کردم و رسماً اعلام کردم که ما باید در برابر (آیت‌الله) خمینی از بختیار حمایت کنیم." بلوریان می‌نویسد: "با توجه به شناختی که از ملاها داشتیم، حمایت از بختیار که جزو

جبهه ملی بود و دم از مصدق می‌زد و اعلام کرده بود که از حقوق همه مردم ایران دفاع خواهد کرد، طبیعتاً برای من منطقی‌تر به نظر می‌آمد." البته همین شاید مقدمات اولیه اصطکاک را بین انقلابیون و جنبش کرد نشان بدهد، کما این‌که در برخی از منابع غربی هم آمده که قاسملو هم طی یک سخنرانی، رسماً حمایت خود را از بختیار اعلام می‌کند تا بختیار بتواند قدرت را به دست بگیرد.

■ اعضا و سران جبهه ملی، فروهر و سنجابی و حسینی این کار بختیار را محکوم کردند؛ چرا که بختیار از راه مصدق عدول کرده بود...

□ بله، نظر بلوریان که بختیار را مصدقی می‌داند، با نظر اعضای جبهه ملی که حرکت بختیار را محکوم کرده و اعلام کردند که از راه مصدق عدول کرده مغایر است. این از نکات اولیه‌ای است که بین انقلابیون و احزاب کردی زمینه‌های اصطکاک را تقویت می‌کرد. نکته بعدی که باید به آن پرداخت، مسلح شدن سریع کردهاست. به عبارت دیگر، احزابی که وارد منطقه شدند، به سرعت اسلحه‌پادگان‌ها و مراکز نظامی را تصاحب می‌کنند.

■ قبل از انقلاب؟

□ نه، در ۲۳ بهمن ۵۷. مثلاً ما در کیهان چهارشنبه ۹ اسفند ۵۷ می‌بینیم که مردم اهالی کردنشین، پادگان‌های عمده مهاباد و پسوه و پیرانشهر را کم‌کم به دست می‌گیرند. بعداً می‌بینیم که در روزی که مرحوم فروهر با حسن نظری که داشتند به همراه تیم ویژه دولت وارد مهاباد شدند، در همان روز، (همان طور که غنی بلوریان هم در خاطراتش اشاره می‌کند) به سرعت پادگان مهاباد خلع سلاح می‌شود و تیم قاسملو آنجا را اشغال می‌کند.

آقای بلوریان در ص ۳۱۲ خاطراتش می‌نویسد: "دکتر قاسملو لحظه به لحظه با اشخاص مختلفی تماس می‌گرفت و نقشه اشغال پادگان مهاباد را می‌کشید. نامبرده در این خصوص چیزی به من نمی‌گفت. من از کانال دیگری از کارهایش مطلع بودم. به او خبر دادم قبل از این که اتفاقی بیفتد بهتر است ما کردها در مقابل دولت موقت بازرگان کاری نکنیم. اگر تو بر این امر اصرار داری که مسئله کرد باید از طریق صلح‌آمیز حل شود، لازم است از این طریق حرکت کنیم. نامبرده گفت: "آنجا (پادگان مهاباد) مرکز شراسر است، باید جمع‌آوری شود." بلوریان می‌نویسد پاسخ دادم: "این حرف شما با تفکرات حزب مغایرت دارد اگر ما به صلح ایمان داریم و می‌خواهیم از طریق مسالمت‌آمیز مسئله کرد را حل کنیم، نباید کاری کنیم که برای خود مشکل درست کنیم." قاسملو نیز تأکید می‌کند که او راه صلح را نمی‌بندد. البته باز غنی بلوریان در ص ۳۲۳ خاطراتش می‌نویسد: "روز ۳۰ بهمن هیأت نمایندگی حکومت موقت - یعنی فروهر و دیگران - در راه بازگشت به تهران بود، یعنی هفت هشت روز بعد از پیروزی انقلاب. ساعت ۱۱/۲۰ همان روز پادگان مهاباد خلع سلاح شد."

■ گفتید ۹ اسفند؟

□ نه، آن اخبارش بود که روز ۹ اسفند در کیهان منتشر شد. اما غنی بلوریان به صراحت اعلام می‌کند که در روز ۳۰ بهمن پادگان خلع سلاح

شده بود. ضمن آن که شهربانی مهاباد هم در ۲۳ بهمن خلع سلاح شده است.

■ برخورد احزاب کرد و مردم کردستان با دولت موقت چگونه بود؟

□ در خاطرات آقای غنی بلوریان آمده که: "در دوران حکومت کوتاه بازرگان یک فضای باز سیاسی به وجود آمد که تا آن زمان در تاریخ سیاسی ایران بی نظیر بود."

وی می نویسد: "وقتی ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ داریوش فروهر، محمد مکرری، اسماعیل اردلان و آیت الله نوری به مهاباد آمدند، در یک جلسه مشترک ساعت ۱۰ صبح ۲۹ بهمن بین داریوش فروهر از یک طرف و قاسملو و من از طرف دیگر در منزل منتقم قاضی در مهاباد برقرار شد.

فروهر گفت شما می توانید به نام حزب دموکرات کردستان ایران به طور آشکار فعالیت سیاسی داشته باشید. نامبرده همچنین از ما خواست تلاش کنیم این بار از طریق سیاسی برای حل مسئله اقدام کنیم، فروهر در ادامه صحبت هایش به صراحت گفت من از مبارزه و جنبش های ملت کرد در تمامی قسمت های کردستان مطلع هستم و می دانم کردها تاکنون از جنگ مسلحانه طرفی نبسته اند، همین قدر به شما می گویم که به حرف دولت های دور و بر خودتان گوش ندهید و بدانید آنها نیز دشمن کرد هستند. کردها در این منطقه محدود که از هر طرف محاصره شده، مشکل است که بتوانند با جنگ و نیروی مسلحانه موفق شوند. شادروان فروهر: "اسلحه برداشتن کردها به معنای وابسته بودن آنها به یکی از دشمنان شان است. شما کردها خیلی جنگیده اید و هر بار نیز شکست خورده اید، بیایید این بار برای اولین بار در کردستان راه سیاسی را برای حل مسئله خود انتخاب کنید؟"

غنی بلوریان می نویسد: "من داریوش فروهر را از زندان می شناختم و به افکار او و تحلیلش در خصوص کردستان آگاهی داشتم و می دانستم دوست و دلسوز ما کردهاست، ولی متأسفانه ما گوش به حرف هایش ندادیم." این نکته ای برجسته است از خاطرات یک نفر از دل جنبش کرد.

آقای عبدالله ابریشمی هم به اهم مواردی که موجب شکست حزب دموکرات شده اند، اشاره می کند. در کتاب خود "مسئله کرد در خاورمیانه" ص ۶۴ می نویسد: "اولاً حزب تا پیش از انقلاب، حضور فعال و عملی در کردستان نداشت. در حالی که مردم بدون رهبری حزب حرکت هایشان را پیش برده بودند. کادر رهبری حزب عملاً بعد از ورود به ایران دنباله رو جریان های سیاسی غالب بر منطقه بود، دوم (که خیلی نکته مهمی است) در مسابقه مسلح شدن، حزب به کارهایی دست زد که در نتیجه آن بسیاری از مردم از حزب دور شدند.

■ نمونه این کارها چه بود؟

□ نمونه اش برخورد حزب با ایل منگور است. غنی بلوریان در این باره می نویسد من با قاسملو صحبت کردم، مدتی بود که از طرف رژیم به ایل منگور اسلحه داده می شد و از ارومیه طیف ملاحسنی و دیگران به ایل منگور اسلحه می دادند و من چون از قبل با آنها آشنایی داشتم، رفتم و اسلحه ها را گرفتم و همراهی کردم و ظاهراً بلوریان در مهاباد نبوده. اعضای حزب با منگوریان درگیر شدند و بسیاری از مردم ایل را کشتند که

در اینجا عملاً مردم در مقابل حزب قرار می گیرند البته در اینجا منظور از مردم، ایل منگور است بعدها این خشونت به جاهای دیگر کشیده می شود.

■ درباره عملکرد احزاب دیگر توضیح بدهید.

□ به سازمان زحمت کشان ایران که بعدها به نام کومله فعالیت می کند. از کمونیست های دواشته بودند، با این همه سخنگوی آنها را آن موقع در کردستان یکی از رهبران مذهبی به نام شیخ عزالدین حسینی است. بلوریان می نویسد: "در چند مورد قاسملو تحت تأثیر شیخ عزالدین قرار می گیرد. علی رغم این که خود غنی بلوریان هم برایش عجب است که چطور یک ملای سنتی سنی مذهب می تواند تا این حد به کمونیست ها نزدیک شود.

■ و حتی قاسملو را هم تحت تأثیر قرار بدهد.

□ البته این بحث دیگری است، اعمال فشار است.

■ موضع احزاب و مردم کرد در برابر رفرا ندوم چه بود؟

□ موضع احزاب کرد نسبت به رفرا ندوم، بی اعتمادی بین دولت مرکزی و گروه های کرد را تشدید می کند. ظاهراً غنی بلوریان به همراه قاسملو برای ملاقاتی با آیت الله خمینی به تهران می آیند. قاسملو نظرش این بوده که عزالدین حسینی هم بیاید، به این دلیل که ملاست و بعدها می توانیم او را برای صحبت کردن با روحانیون درگیر کنیم." با رهبر انقلاب قرار ملاقاتی می گذارند و صحبتی می کنند البته در ملاقاتی که در ۵۸/۱/۸ داشتند از طرفی دلگرم می شوند، چون به هر حال آیت الله خمینی آنها را می پذیرد، خودشان به خودشان انتقاد می کنند. بلوریان می نویسد: "ما برنامه کتبی مدونی نداشتیم و شفاهی صحبت کردیم." از سوی دیگر وقتی برمی گردند قاسملو با رفرا ندوم موافق بوده و بلوریان خیلی خوشحال بوده که بازرگان با گشاده رویی و خیلی مهربان با آنها برخورد کرده از این برخورد به شدت تحت تأثیر قرار گرفته اند از طرف دیگر می گوید که ما در همین جا تصمیم گرفتیم در رفرا ندوم شرکت کنیم و قرار بوده که حزب دموکرات برای شرکت در رفرا ندوم به مردم بیانیته بدهد.

اما متأسفانه به محض این که برمی گردند، می بینند شیخ عزالدین بیانیته داده و رفرا ندوم را تحریم کرده، تنها به این دلیل که کومله تحریم کرده است. غنی بلوریان می نویسد که برای ما خیلی تعجب آور بود ما در دفتر مرکزی حزب جلسه گذاشتیم و قرار بود برای دفاع از رفرا ندوم بیانیته بدهیم. قاسملو بدون مشورت، خودسری می کند و نظرش کاملاً برمی گردد و اینجا گام بعدی برای اصطکاک برداشته می شود.

نکته بعدی که عملاً مشکل ایجاد می کند در ۱۱ اسفند ۵۷ در یک اجتماع بسیار بزرگ است که در میدان ورزشی شهر مهاباد برگزار می شود، حزب دموکرات موجودیت خود را اعلام می کند اما این حرکت که چندین هزار نفر در ورزشگاه مهاباد در آن حضور داشتند؛ به دوش کشیدن اسلحه بوده است. یعنی همه حاضران مسلح بوده اند. کما این که در همان جا قرار گذاشته می شود در مراکز دیگر کردنشین این جلسات اعلام موجودیت، برگزار شود و نقده به عنوان اولین مرکز بعد از مهاباد انتخاب می شود.

به قول آقای ابریشمی در کتاب مسأله کرد در خاورمیانه: "در نقده اولاً با توجه به این که دو سوم جمعیت را ترک ها تشکیل می دهند، ثانیاً ورزشگاه در منطقه ترک نشین قرار داشته و از این مهم تر تیمی از تندروهای وابسته

به حکومت مثل آقای حسنی و دیگران هم مترصد فرصت بودند، طبیعتاً وقتی که نشست نقده در مناطق ترک نشین بخواهد برگزار شود بحران ایجاد می‌شود. ابریشمی می‌نویسد که برخی از آدم‌های محترم و روحانیون ترک آمدند یا در میانی کردند، با دفتر حزب تماس گرفتند (بعدها بلوریان مطلب را تأیید می‌کند) بلکه این مراسم اولاً مسلحانه برگزار نشود. ثانیاً در منطقه کرد نشین برگزار شود، کما این که بلوریان تأیید می‌کند و می‌نویسد: "ترک‌های نقده نامه‌ای به کمیته حزب می‌فرستند و می‌گویند ترک‌های نقده از این اقدام شما ناراضی هستند و نمی‌خواهند شما به صورت مسلحانه در منطقه اقدام به برگزاری مراسم بکنید و پیشنهاد می‌کنند که این مراسم در کنار شهر انجام بشود."

بعدها عبدالله حسن زاده دبیر کل فعلی حزب دموکرات در جلد اول کتاب "نیم قرن مبارزه"، بیان می‌کند که در فاجعه نقده، رهبران حزب سهل‌انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند.

من نکته‌ای را اینجا اضافه کنم که آقایان خودشان هم بیان کردند. در حالی که دولت موقت با حسن نیتی که مرحوم بازرگان، آیت الله طالقانی، فروهر، سحابی و... داشتند، قطعاً فرصت مناسب تاریخی بود برای جریانات کرد که بتوانند با زبانی منطقی‌تر و با گفت‌وگو، بحث‌هایشان را مطرح کنند، ولی متأسفانه این طور نمی‌شود و عملاً در جریان نقده - وقتی در مناطق ترک نشین در ورزشگاه در حال برگزاری میتینگ هستند - دست‌هایی (مشخص نیست از کدام طرف) شروع می‌کنند به تیراندازی و ایجاد بلوا و طبیعتاً کشت و کشتار راه می‌افتد، ارتش هم دخالت می‌کند. کردهای شهر آواره و ده‌ها و شاید هم بیشتر شهروندان نقده‌ای - اعم از کرد و ترک - خصوصاً کردها از بین می‌روند و این برادرکشی بین کرد و ترک قطعاً اصطکاک بین جریانات کرد را با دولت مرکزی بیشتر می‌کند کما این که بعدها حادثه روستای قارنا (اطراف نقده) رخ می‌دهد که شبانه روستاییان کرد مورد هجوم تندروهای مخالف احزاب کرد قرار گرفته و با سلاح گرم چهل یا پنجاه نفر انسان بی‌گناه قتل عام می‌شوند.

یعنی آیا مردم کرد بحران نقده و درگیری پس از میتینگ حزب دموکرات را از چشم دولت مرکزی می‌بینند؟

□ به دولت مرکزی بدبین می‌شوند. به علاوه این که سر تیپ ظهیر نژاد فرمانده لشکر ارومیه و آقای حسنی در غائله دخالت می‌کنند. برخی از کردها مدعی اند به جای این که جدا کنند یا میانجی باشند، ابتدا با عکس شیخ عزالدین حسینی روی تانک‌ها آمدند و کردها راه را برایشان باز کردند اما بعداً معلوم شد که اینها نیروهای آقای حسنی و لشکر ارومیه‌اند و مردم را به تیر می‌بندند و این هم باز اصطکاک را بیشتر می‌کند.

کیهان روز ۵۸/۲/۱ (شماره ۱۰۶۸۸) اشاره می‌کند که در میتینگ نقده بین سیزده هزار کرد مسلح و غیرمسلح یا بنا به قول دیگری بیست هزار کرد مسلح و غیرمسلح وجود داشتند طبیعتاً عده‌ای کشته شدند.

علاوه بر درگیری نقده، چگونگی درگیری در سنندج را توضیح دهید.

□ البته بعد از درگیری هیأت حسن نیت متشکل از استاندار، عزالدین حسینی، قاسملو و عده‌ای از روحانیون تشکیل شد و سرلشکر

ناصر فرید رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرد: "چنانچه با توجه به اقدامات وسیع مقامات و روحانیون سیاسی محلی در شهرستان نقده، درگیری‌هایی که پیش آمده است پایان نپذیرد و آتش بس اعلام نشود، ارتش جمهوری اسلامی ناگزیر برای جلوگیری از برادرکشی و خوتریزی طبق تصمیم دولت در محل حضور خواهد یافت تا میان طرفین درگیری حائل بشود." به هر حال ظاهراً ارتش مجبور است که برای آتش بس اقدام و دخالت کند.

■ نیروهای سپاه و کمیته و... در این درگیری دخالت نداشتند؟

□ تخیر، هنوز نیروهای مردمی فعال نبودند. نکته‌ای باید در اینجا اضافه کرد، آن درگیری بین هواداران مرحوم مفتی زاده و هواداران آقای صفدری بوده است که ظاهراً در حسینیة حضور داشتند.

نیروهای صفدری در پادگان بودند و گروهی برای دریافت اسلحه و تفنگ از کمیته‌ای که وابسته به مفتی زاده بوده برای دریافت اسلحه و فشنگ می‌روند که نه تنها به آنها اسلحه داده نمی‌شود، بلکه درگیری هم صورت می‌گیرد و بازار تعطیل می‌شود و مردم تحسن و اعتراض می‌کنند و به سمتی که مردم می‌روند (این طور که کیهان ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ نوشته) درگیری‌هایی رخ می‌دهد که بین کمیته‌های انقلاب اسلامی شماره ۱ و ۲، تحت ریاست صفدری و آقای مفتی زاده منجر به درگیری می‌شود که به نظر می‌آید چند نفر عابر بی‌سلاح توسط نیروهای صفدری مورد اصابت قرار گرفته و دو نفر کشته می‌شوند.

■ غنی بلوریان درباره این حادثه مطلبی ندارد؟

□ غنی بلوریان در اینجا اشاراتی می‌کند. اولاً غنی بلوریان نسبت به علامه مفتی زاده نظر بسیار منفی دارد، ایشان را یک کرد سنی متعصب می‌داند که می‌خواهد خودش را رهبر کردها اعلام کند و به تندی و با گزش در مورد ایشان صحبت می‌کند. دیگر آن که بلوریان تلفات را بیش از هزار نفر گزارش می‌دهد که بنا بر نظر منابع مستقل بسیار اغراق شده است. غنی بلوریان به عنوان نماینده حزب دموکرات با یک نفر (احتمالاً ملاعبدالله حسن زاده رهبر فعلی حزب دموکرات) به سنندج می‌آیند که صحبت کنند اما درست در همان موقع بعد از ماجرای صفدری، به سرعت هواداران کومله و کمانگر رادیو و تلویزیون را اشغال کرده و شهر را تقریباً به دست گرفته و اجازه ورود به آنها را نمی‌دهند. کمانگر بعدها به بلوریان می‌گوید "به احترام زندانی بودن به تو اجازه می‌دهم اما چون شماها نماینده‌های مزدوران بارزانی (چون قبلاً وابسته به بارزانی بودند) و از آن مهم‌تر نمایندگان حزب بعث هستید به همراهت اجازه ورود نمی‌دهیم." کما این که بعدها در غائله سنندج معلوم شد که نیروهای جلال طالبانی هم در شهر حضور داشتند و طبیعتاً تحت تأثیر آنها بوده که به نیروهای حزب دموکرات بلوریان و همراهش اجازه ورود داده نمی‌شود. شکل‌گیری جنبش‌های رقیب و جریان مفتی زاده از یک سو و از سوی دیگر کومله، کم‌کم درگیری بین اینها را معنادارتر می‌کند.

■ آقای مفتی زاده که به درگیری مسلحانه معتقد نبوده، چرا کمیته مسلح داشته؟

□ این کمیته کسانی بودند که شهر را اداره کردند. آن روز خود مفتی زاده

هم در شهر نبوده، اما هوادارانش می‌خواهند شهر را اداره کنند. به خصوص نگران بودند کمونیست‌ها با به‌کار بردن اسلحه شهر را تصرف کنند. حتی یکی از اسناد به‌دست آمده از سفارت آمریکا، اشاره می‌کند: "در فوریه ۱۹۷۹ وقتی که مهندس بازرگان زمام امور را به‌دست گرفت، دریافت که اتحادیه وسیعی از رهبران مذهبی - سیاسی و قبیله‌ای کردها به‌وجود آمده که مسلح بوده و از سوی نیروهای چریکی و فراریان ارتش حمایت می‌شوند." البته این نکته مهمی است که برخی از روزنامه‌نگاران غربی هم به آن اشاره کرده‌اند. تعدادی از افسران اخراجی و فراری ارتش هم آمده‌اند مسلح شده‌اند و در بین نیروهای کرد در منطقه نفوذ کرده‌اند.

■ به نفع چه کسی؟

□ به نفع احزاب کرد. به نقل از همین اسناد که پس از اشغال سفارت آمریکا انتشار یافت، برخی از این گروه‌ها روز به روز می‌خواهند افرادشان را بیشتر کنند و حتی گاهی اوقات با، اعمال زور و تا حد ممکن وضعیت خودشان را در منطقه تثبیت کنند، طبیعتاً اینها بر نگرانی‌ها می‌افزاید. البته هیئت‌های اعزامی از طرف دولت و آیت‌الله خمینی هم مشغول فعالیت‌های خودش است، اما مسلح بودن، تحریم رفراندوم، نکته‌های حائز اهمیت است.

■ لطفاً موضع شیخ عزالدین حسینی را در قبال رفراندوم جمهوری

اسلامی توضیح دهید.

□ امام جمعه مهاباد آقای شیخ عزالدین حسینی، بیانیه‌ای می‌دهد و اعلام می‌کند چون جمهوری اسلامی مبهم و نامعلوم است و به‌ویژه از نظر حق تعیین سرنوشت و مسئله خودمختاری کردستان در چارچوب ایران آزاد و حقوق حقه سایر خلق‌ها نامشخص می‌باشد، بنابراین تا زمانی که رسماً جواب قطعی از طرف دولت و شورای انقلاب اسلامی اعلام نگردد، شخصاً از شرکت در رفراندوم خودداری نموده و مردم نیز با توجه به مسئولیت‌های ملی و مذهبی خود آزاد و مختارند.

البته به دنبال بیانیه و با دخالت شیخ عزالدین حسینی صندوق‌های رأی در مهاباد جمع‌آوری شد و رأی‌گیری در این حوزه برگزار نشد. اما در سایر مناطق، رأی‌گیری برگزار گردید، اگر چه غنی بلوریان در خاطراتش مدعی است که مردم کرد به جمهوری اسلامی در رفراندوم رأی ندادند، اما انتشار نتایج رفراندوم در مناطق کردنشین نشان از رأی مثبت مردم به جمهوری اسلامی است. در بوکان ۲۲۵۶۹ نفر رأی آری، ۱۱۳ نفر رأی منفی، سرپل ذهاب ۳۷۵۲۳ نفر رأی مثبت، ۳۳۸ نفر رأی منفی، جوانرود ۱۴۴۵۱ نفر رأی مثبت و ۹۶ نفر رأی منفی، مریوان ۴۶۴۷۲ نفر رأی مثبت و ۲۸ نفر رأی منفی، سنندج ۱۰۱۶۱۸ نفر آری و ۱۰۸۱ نفر منفی، سقز ۳۴۸۳۶ نفر آری و ۵۵۸ نفر رأی نه، استناد بلوریان به رأی منفی کیهان به تاریخ ۱۲ فروردین ۵۸ است، اما در آن روزنامه مورخ ۱۲ و ۱۴ فروردین، آمارها عکس نظر او را نشان می‌دهد. گرچه نتیجه رأی رفراندوم در تقابل با خواسته حزب دموکرات، قاسملو و عزالدین حسینی بوده (که خواهان تحریم انتخابات گردیده بودند) متأسفانه بدون توجه به درخواست مردم، این افراد و احزاب، حاضر به انعطاف‌پذیری نمی‌گردند.

همه اینها نشان می‌دهد که به هر حال مسائل کردستان، روز به روز

پیچیده‌تر می‌شود. از آن طرف در طرح خواسته‌ها، حزب دموکرات خواهان آن است که مرزهای منطقه کردنشین بدون توجه به تفاوت‌های زبانی و مذهبی تمامی استان‌های کردستان، کرمانشاه و ایلام و آذربایجان غربی را با هم در بر بگیرد. در حالی که دولت هم اگر قرار بود صحبتی داشته باشد، حوزه مورد نظرشان، بیشتر استان کردستان و بخش‌هایی از استان آذربایجان غربی بود.

قاسملو در همان ۱۲ اسفند در مطلبی که در کیهان سال ۵۷ از او منتشر شده، خواهان آن بود که از تجدید سازمان ژاندارمری و شهربانی در منطقه کردستان خودداری کنند و وظایف اینها را به عهده اهالی بگذارند و همچنین او خواستار انحلال ارتش و ایجاد ارتش خلقی شد و گفت: "ارتش نباید چماق دولت برای سرکوب خلق‌ها باشد." همه این عوامل، روز به روز اوضاع را پیچیده‌تر می‌کند. مرحوم آیت‌الله طالقانی در روز ۵۸/۱/۶ در سنندج در روزنامه کیهان که صحبت‌هایش منتشر شده بسیار صریح می‌گوید: "اگر هموطنان کرد ما با دولت مسئله‌شان را صادقانه در میان نگذارند و حل نکنند، هر روز باید منتظر حوادث باشیم. اگر کردستان مواجه با شکست شود و مشتعل شود، ایران مشتعل می‌شود و ما دوباره گرفتار طاغوت و جلادی خواهیم شد که از آریامهر بدتر و تجربه‌دارتر خواهد بود." البته انتخابات شورای شهر سنندج به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی برگزار می‌شود. جالب اینجاست که بدانیم در انتخابات، اکثریت قریب به اتفاق کرسی‌های شورا را نیروهای مذهبی و هواداران علامه مفتی‌زاده به‌دست می‌آورند و عملاً شهر به دست آنها می‌افتد، ولی گروه‌های سیاسی کمونیست بدون توجه به این تفاوت‌ها و حق مردم درگیری‌هایی را شروع می‌کنند. به این ترتیب، زمینه‌های گسترش بحران روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

یک شاعر کرد به نام آقای عمر فاروقی در کتابش "نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان" می‌نویسد: "پس از اعلام بی‌طرفی ارتش و سقوط رژیم شاه و اعلام پیروزی انقلاب، بدبختانه شهر سقز با همه کوچکی (تصویری از کردستان آن روز) لانه گروه‌ها و احزاب فراوان شد، به طوری که بیش از ده حزب و گروه در این شهر مستقر و هر کدام نوعی راه را تبلیغ می‌کردند." عمر فاروقی در این مورد شعری کردی دارد:

یه کی دیموکرات یه ک کمونیسته
یه که تروتسکیست یه ک مائوئیسته
کوریک کومه له و تا قمی ئیسلامی
به شیک سیاسی و به شیک نیزایی
یه کی په یکارو و یه کی فیدایی
یه کی موجاهید و یه کی ره‌هایی
یه ک ته‌نگ نه زره و ناسیونالیسته
یه کیش جهان بینی سوسیالیسته
تا قمی هه وادار بو خیربی توده
یه کیش وه کومن، پوچ و بی‌هوده
یعنی:

یکی دموکرات و یکی کمونیست است

یکی تروتسکیست و یکی مائوئیست است
یکی کومله و یکی هوادار اسلامی هاست
بخشی از آنها سیاسی و بخشی نظامی هستند
یکی پیکار و یکی فدایی خلق
یکی مجاهد و یکی رهایی است
یکی تنگ نظر ناسیونالیست است
و یکی هم جهان بینی اش سوسیالیستی است
گروهی هوادار حزب توده
یکی هم مثل من، پوچ و بیهوده

این تصویری از فعالیت احزاب مسلح مختلف است که بر پیچیدگی‌ها افزودند، به این معنا که با توجه به موقعیت استراتژیک و جغرافیایی و کوهستانی کردستان به عنوان ابراری یا منطقه‌ای که بتوانند خواسته‌هایشان را در آن بیان کنند حضور می‌یابند و هزینه‌هایی را به مردم منطقه تحمیل کرده و پیچیدگی‌ها را بیشتر می‌کنند. در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۴ مرحوم مهندس مهدی بازرگان مطلبی دارد در ارتباط با بحث‌هایی که در مورد ماهیت جمهوری اسلامی در حال شکل گرفتن بوده است. وی می‌گوید: "من چند روز قبل نامه‌ای از اهل تسنن دریافت کردم با ذکر این که به هیچ وجه من الوجوه ما تجزیه طلب و دشمن شیعه نیستیم. ما خودمان را جدا از برادران شیعه نمی‌دانیم، همچنین گفته شده بود که در قانون اساسی جدید نویسد که مذهب مملکت شیعه اثنی عشری است، بنویسد مذهب مملکت اسلام است. حالا من خودم هم به لحاظ عقیدتی موافق نیستم، ولی حرف منطقی است. به آنها جواب دادیم، ما هم نظریاتشان را منتقل کردیم به شورای عالی طرح‌های انقلاب که مطالعه کنند و این نظر را بپسندند و انشاءالله رأی بیاورند."

■ لطفاً در مورد پیوستن افسران اخراجی ارتش در احزاب کرد، چنانچه قبلاً اشاره کردید، توضیح بدهید.

□ نکته بعدی حضور افسران اخراجی ایران است که در نشریه ساندی تایمز لندن ۸۸/۱۱/۲۹ به این صورت درج می‌شود: "می‌بینید که دسته‌های بیست‌تایی از افسران اخراجی ایران که از تیررس جوخه اعدام امام خمینی گریخته‌اند، به طرفداری از کردها می‌جنگند و آنها از امیدهایشان سخن می‌گویند که چگونه سرانجام ارتش ایران از نیروهای ضدخمینی طرفداری خواهد کرد."

■ تا چه اندازه نشریات و مطبوعات خارجی و غربی در این تحولات و پیچیدگی‌ها مؤثر بودند؟

□ بایستی در این حوزه به نقش نشریات غربی هم اشاره داشت که در تحولاتی که در منطقه رخ داد بی‌تأثیر نبودند. اولاً به هر حال افکار عمومی مردم را مطبوعات و نشریات و رادیوها می‌سازند، بخصوص که به خاطر سانسور شدید مطبوعات در فرآیند ۵۷، رویکرد مردم به رادیوهای خارجی، بی‌بی‌سی و... زیاد شد طبیعتاً این رویکرد در مواقع بحرانی، گسترش پیدا می‌کند. خوب نشریات غربی و پژوهشگران به هر حال محققین غربی نوعی نگاه را منتقل می‌کردند که موجبات نگرانی حکومت را ایجاد می‌کرد.

مثلاً در نشریه "آبزرواتور" فرانسه در تاریخ ۸۱/۳/۲ آمده است: "در ایران بیش از ۶ میلیون کرد زندگی می‌کنند که غالباً خواهان خودمختاری هستند، بیشتر آنها در حزب دموکرات کردستان ایران عضویت دارند." این اطلاعات درست نیست، چون بیشتر کردهای ایران یعنی کردهای کرمانشاه و ایلام، اصلاً عضو نبودند، کردهای کردستان با این همه تعدد احزاب، کومله، مفتی زاده و دیگران هواداری جریانات متعدد را به عهده داشتند.

ساندرا مکی در "میدل ایست این ساید" در تاریخ ۱۹۹۵/۵/۱ می‌نویسد "کردها خواستار چیزی بیشتر از خودگردانی هستند، آنها بیشتر خواهان استقلال هستند. گرچه بیشتر آنها سنی هستند، اما مذهب را به عنوان عاملی در مقابل محور زیستی آنها یعنی ناسیونالیسم کرد عامل فرعی می‌دانند؛ کردها سه قرن است که با حکومت در حال جنگ‌اند."

نمونه‌ای دیگر؛ هرزبر تیموریان، گوینده معروف رادیو بی بی سی است که در ۸۱/۱۲/۵ در تایمز انگلستان می‌نویسد: "صلاح‌الدین‌های جدید، ایران را به ستوه آورده‌اند، آمدن رادیو و تلویزیون و هلی کوپترهای جنگی، اوضاع و احوال را برای مردمی که حمله اسکندر، چنگیزخان و تیمورلنگ تأثیری بر آنها نگذاشته بود، تغییر داد و برای نخستین بار در مدت سه هزارسال، بقای کردها در معرض خطر قرار گرفت."

این هم چندان درست نیست و با واقعیت نمی‌خواند. در تاریخ ۸۹/۸/۲۸ در "اکونومیست" انگلستان چنین می‌آید: "کردهای ایرانی نظیر دیگر اقلیت‌های ایرانی آماده و منتظرند تا در بحبوحه بی‌ثباتی و رکود کشور، خودمختاری به دست آورند، برانگیختن عواطف در هر دو طرف می‌تواند به شورش‌هایی که وقوع آن به طور زودرس اعلام شده است، جامه حقیقت ببوشاند."

دودیکان در نشریه "کرویدلاس" که به زبان ایتالیایی منتشر می‌شود گفته: "من حدود یک ماه را با این قوم در حال انقراض گذرانیدم، گرچه رادیو تهران می‌گوید همه چیز آرام است، ولی هر شب پاسداران کشته می‌شوند." (گرچه این مربوط به رویدادهای سال‌های بعدی است)، ولی به طور کلی این دیدگاهی است که برخی مطبوعات غربی منتقل می‌کنند. که طبیعتاً حساسیت‌هایی در مورد رژیم انقلابی دارند و می‌خواهند به نوعی بر رژیم تأثیر بگذارند.

و از طرفی این فعالیت‌ها دست به دست هم می‌دهند، فعالیت احزاب، نشریات غربی، ماجرای نقده، ماجرای سندج که موجب می‌شود در تهران روز به روز تندروها قدرتمند شوند. آن روزها قدرتمند شدن تندروها در حاکمیت ایران طبیعتاً به نفع حل معادله کردستان نبود، چیزی که متأسفانه احزاب کرد در آن مقطع تاریخی از درک آن عاجز ماندند و این که چگونه ادامه فشار آنان و تندروهای آنها، زمینه را برای حذف افراد با حسن نیتی چون بازرگان، فروهر و سحابی‌ها بیشتر فراهم کرده و قدرت مانور تندرویان حکومت را تقویت کرد. به طوری که کم‌کم این ذهنیت عمومی شود که حل مسئله در کردستان نیاز به اسلحه و نیروی نظامی و هر چه زمان می‌گذرد، دولت مرکزی قدرتمندتر شده، نقش عناصر میانه‌رو همچون طالقانی‌ها و فروهرها کم‌رنگ شده و زمینه برای به صدا درآمدن

طبل جنگ در مرکز کشور قوت می‌یابد، دارد.

برخی از دلسوزان کرد هم متأسفانه قربانی این درگیری‌ها شدند کسی مثل مفتی زاده که حق به گردن مردم کردستان و کشور داشت، هم از سوی گروه‌های تند کمونیست مورد فشار قرار گرفت و هم از سوی حکومت.

مفتی زاده در کتابش "درباره کردستان" در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۲ می‌نویسد: "خدایا تو شاهد باش که از هیچ اقدام مسالمت‌آمیزی به خاطر دین تو و به خاطر بندگان تو دریغ نورزیدم." این نشان می‌دهد که وی چقدر آماده بوده تا از انقلاب دفاع کند. ولی متأسفانه هم جریان‌های قوم‌گرایی کرد و هم حکومت مرکزی و هم کمونیست‌ها بر او فشار وارد می‌کنند. او می‌نویسد: "خدایا تو خود می‌دانی که تا چه اندازه خون و جان جوانان وطن در نظرم عزیز بوده و تا چه اندازه کوشیده‌ام که از ریختن این خون‌های عزیز جلوگیری کنم."

نمی‌دانم چنین کلامی بر زبان یا قلم رهبران احزاب کرد، اصولاً در ایران و یا در هیچ دوره تاریخی جاری شده است یا خیر؟ و اگر شده، من خبر ندارم. مفتی زاده می‌گوید: "من تا چند ماه پس از انقلاب در قالب نامه‌ها و سخنرانی‌ها (نیز در مقدمه کتاب خود در سال ۵۷) بر دو مطلب تکیه داشتم یکی این که حرکت حکومت‌ها به سوی دیکتاتوری تدریجی است. مطلب دوم این که انحصارطلبی در قدرت، خطرناک‌ترین عامل تفرق است."

در ۷ اسفند ۵۷ مفتی زاده در روزنامه کیهان خواهان رسمیت گویش‌های محلی می‌شود و می‌گوید: "زبان کردی و دیگر گویش‌های ملت‌های مسلمان ایران که قبلاً لهجه توصیف شده‌اند، همانند زبان فارسی رسمیت خواهند یافت و از این پس می‌توان در مدارس و مراجع رسمی، محلی به آن تکلم کرد و نوشت و براساس توافق‌هایی که با امام خمینی به عمل آمده است، تمام ملت‌های مسلمان ایرانی، آزاد خواهند بود که ویژگی‌های قومی خود را احیا کنند، لباس محلی بپوشند یا به زبان مادری خود تکلم کنند."

مفتی زاده در بحث‌های قومی، می‌خواهد حکومت موضع خود را نشان بدهد. او می‌گوید "موضع حکومت انقلابی و اسلامی چگونه است؟" می‌گوید: "این قالب‌ها عبارتند از ۱) ستم ملی ۲) ستم مذهبی ۳) ستم طبقاتی و حکومت بایستی اینها را از بین ببرد و نگذارد این ستم‌ها به مردم فشار وارد کنند."

مفتی زاده باز هم در جای دیگر می‌گوید: "گرفتاری ما هم بسیار سنگین بود. مردم ما به علت محرومیت‌ها و ستم‌های فراوانی که در تاریخ چندین قرن شاهنشاهی تحمل کرده بودند، بسیار حساس و تحریک‌پذیر بودند و این ملت ستم‌کشیده را مابین دو طرف گرفتار می‌دیدیم؛ یک‌سو حکومت جدید بود با همه ناآگاهی‌ها و ضعف‌ها و نفوذ عناصر ناصالح در آن و از سوی دیگر گروه‌های فریبگر ضدین و ضدخلق، اما در مورد این گروه‌ها که در دشمنی با اسلام و سلطه‌جویی و قدرت‌پرستی وحدت‌جهت داشتند، یقین داشتم که اگر میدان بیابند و بر منطقه مسلط شوند، خفقان و ویرانی و بدبختی‌ای بر آن مردم تحمیل می‌کنند که حتی در دوران پهلوی ندیده باشند."

■ گروه‌های کرد را کمونیست می‌گوید؟

□ بله، می‌گوید: "و با این تعیین تکلیف، می‌خواستیم که به هر قیمتی شده از به قدرت رسیدن این قدرت پرستان و مسلط شدنشان بر سرنوشت مردم جلوگیری و اما در مورد حکومت جدید هم از نفوذ افکار غیرصمیمی از یک‌سو و وجود تعصب مذهبی از سوی دیگر خیر داشتیم". وی می‌گوید: "آمالی که مردم برای انقلاب داشتند". او این آمال و آرزوها را خلاصه می‌کند:

"تساوی حقوق ملی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی همه ملت‌های مسلمان

تساوی سیاسی و قانونی اهل سنت و شیعه

تساوی حقوق اجتماعی و اقتصادی همه افراد."

همه این حرف‌ها ما را ممکن است به اینجا بکشاند. علاوه بر این که درباره خودمختاری، مفتی زاده صحبت‌هایی داشته که شاید هم در دام خواسته‌های قومی تنگ نظرانه افتاده باشد، مفتی زاده با هوشیاری و البته با فشاری که افکار عمومی روی او دارند به قضیه پاسخ می‌دهد:

"محرومیت از عدل و قسط اسلام موجب شده که ملت‌های مسلمان فقط بعضی از حقوق مشروع خود را تحت عنوان خودمختاری جست‌وجو کنند و الا آنچه ملت‌های مسلمان در جامعه اسلامی از آن برخوردارند، مساوات کامل در تمام حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که مفهوم آن نه ظاهر بدون محتوا بالاتر از هر نوع خودمختاری شناخته شده در جهان است، پس با توجه به این حقیقت درخواست حقوقی در قالب خودمختاری واقعاً دون شأن ملت مسلمان است، زیرا اسلام این چنین حقوقی را برای اقلیت‌های عقیدتی به رسمیت می‌شناسد، اما قناعت مردم به عنوان خودمختاری به خاطر نومی‌دی از رسیدن به حقوقی بالاتر است که در اسلام دارند." مفتی زاده در کتاب "درباره کردستان" در صفحه ۴۱ به صراحت می‌گوید: "اگر در ایران، اسلام راستین و عدالت برقرار شود، خودمختاری معنایی ندارد."

به هر حال به قول علی رمزی در سال ۸۲ در الخیار اسپانیا: "چیزی که باعث تأسف می‌باشد، این است که مفتی زاده از کسانی بود که در تمام عمر خود با رژیم شاه مبارزه کرد و یکی از مهم‌ترین پایه‌های انقلاب اسلامی در منطقه کردستان بود و هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید، برای خدمت به آن از هیچ کوششی دریغ نورزید و زمانی که انقلاب اسلامی رنگ شیعی به خود گرفت نامه‌های زیادی برای امام خمینی فرستاد تا او را در مورد این نکته‌ها آگاه سازد. مفتی زاده با همکاری چند تن از علمای اهل سنت، شورای مرکزی سنت را تشکیل داد تا از حقوق اهل سنت در ایران دفاع نماید. وی اهداف و اصول خود را به این شکل بیان کرد: کوشش برای احیای وحدت امت اسلامی و جلوگیری از اختلافات. کوشش برای اتحاد و تنظیم نیروها و امکانات اهل تسنن در ایران. تشکیل کمیته‌های انقلابی در تمامی مناطق سنی‌نشین. تلاش برای محو ستم‌های مذهبی، قومی، طبقاتی از اهل سنت ایران. تأسیس و تقویت مدارس علمی اهل تسنن. نظارت بر تألیف کتاب‌های اسلامی ویژه مدارس رسمی در مناطق اهل سنت. تشکیلات هیئت‌های اسلامی برای تبلیغ در مناطق سنی‌نشین در ایران. انتشار مجله‌ای که اهداف و آرزوهای اهل سنت را منعکس نماید.

کوشش برای جلوگیری از سب و لعن بزرگان اسلام و ...

چیزی که باعث تأسف است، متهم کردن مفتی زاده و یارانش به عنوان عناصر ضدانقلاب، مزدوران آمریکا و کنفرانس طائف می باشد که متأسفانه منجر به دستگیری اش می شود. البته مفتی زاده در ارتباط با رسمیت مذهب شیعه هم نامه های زیادی برای مقامات می نویسد. گرچه برخی روحانیون قدرتمند آن زمان و از جمله آیت الله منتظری، بر شیعی بودن رئیس جمهور تأکید داشتند. آیت الله منتظری در تاریخ ۲ تیر ماه ۱۳۵۸ خواستار تجدید نظر در هشت اصل پیش نویس قانون اساسی شد. از جمله ایشان نسبت به اصل ۷۶، راجع به شرایط رئیس جمهور، تأکید کردند که باید اضافه شود، "چون اکثریت قاطع ملت ایران جعفری مذهب اند بنابراین رئیس جمهور باید جعفری مذهب و دارای حسن سابقه اخلاقی و دینی و کاملاً آشنا به مسائل اسلامی و چه بهتر که مجتهد باشد." البته مفتی زاده نامه نگاری ها و سخنرانی هایی هم می کند، اما متأسفانه به نتیجه نمی رسد.

در اینجا باید توجه کرد که در سندج برخی تندروی های هواداران کاک احمد مفتی زاده در تشدید تنش در منطقه مؤثر بود. در کنار رویکرد حذفی کمونیست ها، گاه هواداران ایشان هم با برخورد جزمی موجب افزایش تنش در منطقه می گردیدند.

آیا احزاب کرد به مسایل و وضعیت جدید پیش آمده بعد از انقلاب ایران آگاهی داشته اند یا نه؟ به عبارتی آیا این احزاب اطلاعات و آگاهی لازم درباره وضعیت کشوری که در آن انقلاب شده، دولت و نظام قبلی از هم پاشیده و نظام جدیدی سر کار آمده داشته اند. آیا دولت موقت و جدید در هر کشوری که در این شرایط قرار بگیرد و خصوصاً ایران اوایل انقلاب، را جست و جو کرده اند؟ و به آن با دیده عقل و تأمل نگریسته اند؟ و اگر آگاهی نداشته اند، عدم آگاهی آنها چه تأثیری بر آینده احزاب کرد داشته است؟

□ به نظر من در شرایط بحران انقلاب، باید هم گروه های کرد و هم فعالان سیاسی کشور، به نوعی روند تحولات اجتماعی - سیاسی کشور را جدی تر تعقیب می کردند. تجربیات انقلاب های دیگر نشان می دهد آن طور که بریتون هم در کتاب "کالبدشکافی چهار انقلاب" می گوید، معمولاً بعد از هر انقلابی ابتدا میانه روها به قدرت می رسند، بعد از فروپاشی، ساختار پیشین و نظم پیشین، جانشین می شوند. در نتیجه آن انضباط و هماهنگی بین ارکان قدرت به حداقل ممکن می رسد و دیگر آن انضباطی که قبل از انقلاب در قالب احزاب داشتند نمی توانند پیش بگیرند چرا که نهادهای پیشین فروپاشیده اند و نهادمند شدن نظم جدید نیازمند زمان است.

کتاب "کالبدشکافی چهار انقلاب" به نظر من یکی از منابع بسیار جدی است که قطعاً هر محققى که بخواهد درباره انقلاب ها پژوهش کند، باید آن را مطالعه کند. مرحوم مهندس بازرگان در پایان کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" اشاره می کند که من بعد از این که کتابم را تمام کرده بودم این کتاب به دستم رسید، و گر نه کتابم را براساس آن سامان می دادم. بریتون در این کتاب به صورت جدی سعی می کند انقلابات و روند

حرکت آنها را با مقایسه چهار انقلاب آمریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه سنخ شناسی کند و نشان دهد که در دوره های انقلاب، ابتدا میانه روها به قدرت می رسند و پس از میانه روها به دلیل نابسامانی ها جنگ ها و شورش های داخلی و احياناً تحمیل جنگ و عامل خارجی، زمینه برای به قدرت رسیدن تندروها یا عصر وحشت (به قول آقای بریتون) آماده می شود.

بریتون بر این باور است که: "در انقلاب های مورد بررسی ما میانه روها، به ویژه در کوشش برای سرکوب سازمان های دشمن، با بازدارنده هایی روبه رو بودند و این شامل همه انقلاب هایی می شود که به نام آزادی برپا شده اند. از همین رو میانه روها خود را ناگزیر از نگاهداشت بعضی از حقوق دشمنان شان می بینند. به ویژه حق آزادی گفتار، اجتماعات، احزاب و مطبوعات."

اما همین که میانه روها به قدرت برسند (به قول بریتون) به زودی با دشمنان مسلح روبه رو می شوند و خودشان را درگیر جنگ داخلی یا خارجی یا هر دوی آن می بینند. بریتون می گوید: "در همه انقلاب های مورد بررسی ما، حکومت قانونی - یعنی میانه روها - خود را نه تنها در برابر احزاب و افراد دشمن قوی یافته بودند (حادثه ای که ممکن است بر سر هر حکومتی بیاید) بلکه خود را با یک حکومت رقیب که سازمان یافته تر بود و کادر بهتری داشت و از آن فرمانبرداری می شد، روبه رو می دیدند. این حکومت رقیب البته غیرقانونی بود، اما رهبران و پیروان آن از همان آغاز، هدف جانشینی حکومت قانونی را در سر داشتند. آنها غالباً خودشان را صرفاً مکمل حکومت قانونی می پنداشتند و یا شاید می خواستند آن را در یک مسیر انقلابی نگاه دارند. با این همه این مخالفان حکومت قانونی صرفاً منتقد یا مخالف نبودند، بلکه به هر روی یک حکومت رقیب به شمار می رفتند. در یک بحران انقلابی معین اینان به گونه ای طبیعی و آسان جای حکومت شکست خورده را می گیرند. این جریان در واقع پیش از برداشته شدن نخستین گام های انقلاب در دوران رژیم های پیشین کارش را آغاز می کند."

به عبارت دیگر بریتون معتقد است که تندروها اصولاً قبل از پیروزی انقلاب خودشان کم کم دارند صف بندی می کنند و نظم در بینشان شکل می گیرد و همین که میانه روها به قدرت می رسند، آنها خود یک "دولت در دولت" می شوند.

"میانه روها در هر یک از جوامع مورد بررسی ما، دیر یا زود با وظیفه اداره جنگ روبه رو گشته اند و ثابت کرده اند که رهبران جنگی خوبی نیستند. واقعیت امر آشکار است. میانه روها نمی توانند در جنگ پیروز شوند، چون بی گمان پای بندی میانه روها به نگاهداشت آزادی های فردی، یکی از عوامل شکست است. شما نمی توانید با رعایت جدی آزادی، برابری و برادری، جنگی را سازمان دهید، ضرورت یک دولت متمرکز و نیرومند برای پیشبرد جنگ، بی گمان یکی از دلایل شکست میانه روهاست."

این نکات از منظر بریتون نکات حائز اهمیتی است. چیزی که احزاب کشور ما متأسفانه از درک آن عاجز بودند. به عبارت دیگر، شاید لازم بود مرحوم بازرگان تا پایان عمر دولت موقت (یعنی در میانه آبان ۵۸) همواره

بر حضور هیأت حسن نیت در کردستان اصرار می‌ورزید. شاید جالب باشد بدانیم که دو روز قبل از اعلام استعفای دولت موقت، یعنی در آن بحرانی که دولت موقت خودش را با بحران مواجه می‌دید که عملاً زمام مملکت را به دست گرفته و از ماه‌ها قبل با استعفای وزیر خارجه دولت در اعتراض به این روند - یعنی آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی که خودش هم کرد بود - عملاً دولت خودش را در چالش با موانع موجود می‌بیند. متأسفانه احزاب مسلح، به خصوص احزاب چپ، چریک‌ها، حتی حزب دموکرات و بقیه احزاب متوجه این وضعیت نیستند این حسن نیت تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که دو روز قبل از استعفای دولت موقت، یعنی تا آخرین ساعات عمر دولت موقت، آنها بر ادامه کار هیأت حسن نیت اصرار می‌ورزند، به نحوی که حتی وقتی دولت موقت استعفا می‌کند. نمایندگان هیأت حسن نیت یعنی مرحوم فروهر، مهندس عزت‌الله سبحانی و مهندس صباغیان در مناطق کردنشین حضور دارند و این اصرار آنها را بر پی گیری مسائل مردم نشان می‌دهد که متأسفانه احزاب کرد و غیر کرد خصوصاً کومله و دیگر احزاب مسلح از درک این تحولات عاجز بودند، به خصوص که زمان در حال گذر بود و تدریجاً به سرعت در کشور در حال سامان یافتن و ندای جنگ و بر طبل جنگ کوبیدن روز به روز در کشور عمق بیشتری پیدا می‌کرد. خصوصاً که جنازه‌های سربازان و پاسدارانی که در مناطق کردنشین قربانی شده بودند به تهران و شهرستان‌ها برمی‌گشت. در تهران ده‌ها هزار نفر و گاه صدها هزار نفر در این تشییع جنازه شهیدان کردستان شرکت می‌کردند و زمینه برای قدرتمند شدن تدریجاً فراهم می‌شد.

بعد از درگیری‌های پاره و عزیمت دکتر چمران به همراه نیروهای سپاه (که تازه شکل گرفته‌اند) به پاره، باز هم دولت موقت پیگیر حسن نیت است. علی‌رغم این که فردای جریان پاره اطلاعیه‌ای از طرف آیت‌الله خمینی منتشر می‌شود و فردای آن روز در ارتباط با بحران سندج هم هشدار می‌دهد می‌شود (که البته بعدها و خصوصاً خود مرحوم بازرگان در همان کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" و خاطراتشان انتقاد دارند به این وضعیت که هنوز سندج در بحران آنچنانی نبود و نیازی به این فرمان و دخالت ارتش و نیروهای نظامی در سندج نبود) ولی به هر حال باز هم بعد از این فرمان، دولت موقت پیگیر مذاکره و برخورد مسالمت‌آمیز با قضیه است.

■ رحلت آیت‌الله طالقانی چه تأثیری در کردستان گذاشت؟

□ حادثه تلخ دیگری که به نظر من بر این روند تأثیر جدی گذاشته، درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی است. بی‌گمان آیت‌الله طالقانی با توجه به ویژگی‌های شخصی و نوع نگاه و بینش و البته با توجه به ارتباطی که از پیش با بعضی از زندانیان کرد داشتند، طبیعتاً پل ارتباطی بودند بین حکومت و کردها. متأسفانه با درگذشت ایشان این خلأ به شدت حس می‌شود.

خاطرم هست که دو روز قبل از فوت آیت‌الله طالقانی در آخرین خطبه نماز جمعه، ایشان به کردستان اشاره جدی داشتند و به صراحت گفتند که ما در رژیم قبل در هر زندانی بودیم معمولاً کردها و ترک‌ها در آن زندان‌ها بودند و به این طریق می‌خواست به مردم بگویند که مردم کرد، به خصوص نخبه‌های کرد در جریان انقلاب نقش داشته‌اند. چرا که به قول مرحوم

بازرگان، مطبوعات آن روز در جهت تقویت تندروی‌ها و انقلابی‌گری که مرسوم آن روز بود و انتقاد از دولت موقت عمل می‌کردند و تصویری خاص از کردستان ارائه کرده بودند. مرحوم بازرگان در سفری به اصفهان این را بیان می‌کند و می‌گوید: "تصویر یک منطقه جنگ‌زده که در آن افراد بی‌گناه کشته می‌شوند و خونریزی ادامه دارد، که گرچه اینها بوده، اما فقط در کردستان نبوده است. این نکات موجب می‌شود که یک تصویر وارونه از مناطق کردنشین به بیرون منتقل بشود. البته مخالفت با دولت موقت بی‌گمان در اینجا بی‌تأثیر نیست."

■ **نباید نادیده گرفت که جو طوری بالا گرفت که حتی مرحوم طالقانی در نماز جمعه گفت اگر لازم باشد من و امام خمینی پشت تانک می‌نشینیم، می‌رویم کردستان.**

□ بله، البته مرحوم طالقانی از همان ابتدا نسبت به بعضی از چپ‌روی‌ها انتقاد داشتند. در اولین سفر ایشان (فروردین ۵۸) به سندج وقتی که یکی از به اصطلاح مسئولین احزاب تازه پا گرفته در منطقه کردستان به نام کمانگر، با آیت‌الله طالقانی صحبت می‌کند.

آیت‌الله طالقانی در آنجا به کمانگر می‌گوید که "تو چه کاره‌ای؟" کمانگر می‌گوید: که "من یکی از مسئولین احزاب هستم." آیت‌الله طالقانی در آنجا نوار ضبطی را روشن می‌کند و می‌گوید "این صدای توست که داری مردم را به جنگ و درگیری و... تحریک می‌کنی" و به تندی به ایشان پرخاش می‌کند. آن موقع رادیو تلویزیون سندج در اختیار این گروه بود و به اصطلاح جریان‌ات مذهبی شهر که بعدها در انتخابات شورای شهر سندج رأی اول را به خود اختصاص می‌دهند. این جریان‌ات معترض حضور کمونیست‌های تند در سندج بودند. خصوصاً گروهی که بعدها به نام کومله معروف می‌شود و چریک‌های فدایی خلق و دیگر گروه‌های چپ. در آنجا هم آیت‌الله طالقانی موضع تندی به آن چپ‌روی‌ها داشته‌اند و این مسبوق به سابقه است. بله، آیت‌الله طالقانی در پایان عمرشان هم به شدت از این چپ‌روی‌ها گلایه مند بودند.

■ **حتی پس از ماجرای نقده و پیش‌بینی‌های دلسوزانه که به واقعیت هم پیوست، آیا احزاب کرد انعطافی نشان ندادند؟**

□ به نظر می‌آید که بعد از ماجرای نقده، کم‌کم باید احزاب کرد متوجه می‌شدند که ادامه این روند (به خصوص دست به اسلحه بردن) عواقب وخیمی برای منطقه در پی خواهد داشت. بعد از جریان نقده، برای اولین بار از تهران به مناطق کردنشین پاسدار اعزام می‌شود و این زمینه حضور بعدی نیروهای مسلح مرکز، که از مناطق اعزام می‌شوند به مناطق کردنشین تقویت می‌کند.

به عبارت دیگر، تا آن دوران که ماجرای نقده شکل نگرفته بود، همواره پیام حزب دموکرات و قاسملو و بعدها عبدالدین حسینی و دیگران این بود که ما اجازه نمی‌دهیم پادگان مهاجم مجدداً فعال بشود و همچنین دیگر مناطق. به نحوی که غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: "در سال ۱۳۵۸ وقتی نمایندگان لشکر ۶۴ به مهاجمان برگشتند و درخواست کردند که پادگان آنجا علی‌رغم این که خلع سلاح شده، صرفاً برای حفظ آبروی ارتش، اجازه بدهند در آن فضا مهندسی ارتش، مجدداً ساختمانی را بازسازی بکنند

و نیروی مسلحی داخلی نیاید، قاسملو به شدت مخالفت می‌کند و می‌گوید: "من به هیچ وجه اجازه نخواهم داد که مجدداً نیروهای ارتشی پایشان به اینجا باز شود." این، ضمن این که بی‌اعتمادی را در حکومت مرکزی تقویت می‌کند، نیت و اهداف حزب دموکرات را هم نشان می‌دهد. البته هم‌زمان این زمینه را می‌توان در صحبت‌های قاسملو مشاهده کرد، که تأکید می‌کند بر این که می‌بایستی ارتشی که نیروهای شاهنشاهی و نیروهای رژیم پیشین در آن بسیار قدرتمند هستند، منحل شود و ارتش خلقی شکل بگیرد.

البته بعدها ارتش خلقی به نام سپاه پاسداران شکل می‌گیرد، اما لزوماً مورد نظر قاسملو نیست. حتی در سال‌های بعد درگیری، نظر قاسملو این است که از حضور ارتشی‌ها راضی است، تا شاید این پاسداران انقلاب که وارد کردستان شده‌اند خارج بشوند. این هم از اشتباهات استراتژیک دیگری است که متأسفانه جریان قاسملو و بقیه احزاب کرد متوجه آن نمی‌شوند.

■ آیا ارتش را به سپاه ترجیح می‌دادند؟

(ابتدا نه، ابتدا یعنی در سال ۵۸، اوایل سال ۵۸ و اواخر سال ۵۷، نظرشان این بود که ارتش باید از منطقه برود. حتی در جریان نقده، وقتی عده‌ای آمدند و اعلام کردند "آنهايي که به سمت مردم کرد شلیک کردند نیروهای مجاهد بودند یا نیروهای مردمی؟" قاسملو با صراحت در مصاحبه‌ای اعلام می‌کند که "کسانی که به سمت مردم نقده شلیک کردند، ارتشی‌هایی بودند که از هلی‌کوپتر استفاده می‌کردند." البته به همراه نیروهای آقای حسینی که بعداً به عنوان امام جمعه و نماینده آیت‌الله خمینی در ارومیه معرفی می‌شوند.

من فکر می‌کنم که یکی از زمینه‌های جدی بعدی بحران در کردستان از این مسئله نشأت می‌گیرد که احزاب کرد در مواجهه با شرایط نوین آماده نیستند. به عبارت دیگر از آنجایی که طی دو دهه آخر عمر حکومت پهلوی و عملاً بعد از سال ۲۵ که جریان قاضی محمد سرکوب می‌شود یا بخش عمده فعالین کرد به زندان می‌روند یا اکثر آنها از ایران فرار می‌کنند و در عراق ساکن می‌شوند، نسبت به اوضاع ایران تحلیل‌چندان روشنی نداشتند. نسبت به اوضاع منطقه کردنشین ایران و نیز کل کشور. همین که انقلاب پیروز می‌شود، اینها بدون داشتن یک برنامه مدون وارد کشور می‌شوند.

غنی بلوریان در خاطراتش اشاره می‌کند که حزب دموکرات به دلیل نداشتن فرصت و عدم توجه به مبارزه سیاسی و تشکیلاتی یا بی‌ایمانی به این نوع مبارزه، نتوانست روشنفکران باسواد را به سوی خود جلب نماید و در آنها ایمان و اعتماد ایجاد کند. اگر اکنون نیز به شکل و قالب حزب نگاه کنیم، می‌بینیم که حزب به غیر از روستاییان مسلح نتوانسته روشنفکران انقلابی آگاه سیاسی را جذب نماید و این نیرو نمی‌تواند موجب موجودیت یک حزب سیاسی مثل حزب دموکرات (که ادعای رهبری جنبش خلق کرد را می‌نماید) بشود. به عبارت دیگر، بدون داشتن یک خط‌مشی روشن و استراتژی مشخص، حزب دموکرات وارد کشور می‌شود و همین نداشتن برنامه و به صورت روزمره تصمیم گرفتن، متأسفانه خود منشأ بحران‌هایی می‌شود. وقتی آقای قاسملو و بلوریان با آیت‌الله خمینی و بعد با آقای

بازرگان ملاقات می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که در فراندوم جمهوری اسلامی در ۱۰ فروردین ۵۸ شرکت کنند. بعد برمی‌گردند به مهاباد و دفتر سیاسی حزب هم تصمیم می‌گیرد که در انتخابات شرکت کنند، اما شیخ‌عزالدین حسینی بیانی‌های داده و انتخابات را تحریم می‌کند، اینجا باز هم قاسملو به دلیل نداشتن یک استراتژی جامع، تحت تأثیر شیخ‌عزالدین انتخابات را تحریم می‌کند.

■ موضع احزاب کرد نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب چه بود؟

□ در انتخابات ریاست جمهوری هم به همین ترتیب، بعد از این که هیئت حسن‌نیت بعد از بحران پاوه و اعلام جنگ در ماجرای پاوه و سنندج و فرمان آیت‌الله خمینی مبنی بر حضور نیروهای نظامی در منطقه کردستان و وقتی که در زمستان ۵۸، انتخابات ریاست جمهوری مطرح می‌شود، حزب دموکرات، باز هم ناتوان از درک شرایط ایران، انتخابات پرشکوه را تحریم می‌کند. اما بعدها که بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود، با بنی‌صدر مذاکره می‌کنند. غنی بلوریان اشاره می‌کند که یکی دیگر از اشتباهات ما تحریم انتخابات ریاست جمهوری بود که عملاً نتوانستیم از فرصت استفاده کنیم.

آقای بلوریان می‌نویسد: "ما به دنبال موضع‌گیری مجاهدین، کومله و شیخ‌عزالدین بودیم، هر چند برای ما روشن بود که ابوالحسن بنی‌صدر مورد اعتماد آیت‌الله خمینی است و با پشتیبانی آیت‌الله خمینی در انتخابات برنده خواهد شد و احتمال دارد برخی از مشکلات کردستان در آینده به دست او حل شود. با این همه، انتخابات را تحریم نمودیم و اعلام نمودیم مردم کردستان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکنند."

بلوریان ادامه می‌دهد: "جالب اینجاست که بنی‌صدر یازده میلیون رأی می‌آورد. این بار تازه ما متوجه شدیم که به راستی اشتباه کردیم و می‌بایست برای جلب نظر آیت‌الله خمینی و بنی‌صدر و بقیه مسئولان ایران در انتخابات شرکت می‌کردیم."

البته حزب دموکرات از تحریم قبلی درس نگرفت. به عبارت دیگر، در جریان انتخابات فراندوم جمهوری اسلامی و زمان اعلام تحریم، غنی بلوریان به اشتباه در خاطراتش می‌نویسد: "وقتی ما انتخابات را تحریم کردیم حدود چند هزار نفر از مردم سنندج به جمهوری اسلامی رأی منفی دادند." آمارها نشان می‌دهند که دقیقاً عکس نظر آقای بلوریان در انتخابات ۱۲ فروردین ۵۸ در ارتباط با فراندوم جمهوری اسلامی، از مجموع ۲۴ هزار نفر شرکت‌کننده انتخابات بوکان، ۲۳ هزار نفر به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. ۲۵۳/۹۳۰ نفر در کرمانشاه، ۴۶/۴۷۲ نفر در مریوان در حالی که فقط ۲۸ نفر رأی منفی بوده. در قروه ۴۷/۲۲۸ نفر رأی مثبت، البته در مهاباد بعداً صندوق‌های رأی جمع‌آوری می‌شود، ولی ۲۳/۵۶۹ نفر که رأی‌گیری شده بود، رأی مثبت دادند. در بانه ۱۱/۳۹۳ نفر، در سنندج ۱۰۱/۶۱۸ نفر که رقم بالایی است، هزار و چند نفر منفی در سنندج به خصوص با حضور قدرتمند جریان مفتی‌زاده و مذهبی‌ها در واقع به حساب نمی‌آید.

در سقر ۳۴/۰۰۰ نفر و در پاوه ۵۳/۰۰۰ نفر رأی مثبت دادند و بدون

درک این مسئله که مردم کردستان با وجود تحریم انتخابات توسط حزب دموکرات، کومله و شیخ‌عزالدین در ۱۰ فروردین ۵۸، به این میزان مشارکت کردند، انتخابات بعدی را تحریم می‌کنند و متأسفانه متوجه اشتباه استراتژیک خودشان نمی‌شوند. ضمن آن که هیچ‌گاه (و حتی تاکنون) تکثر فرهنگی، زبانی، مذهبی و سیاسی مردم کرد برای احزاب کردستان قابل درک نبوده است.

■ شما کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب را مطرح کردید و این که انقلاب ابتدا به دست میانه‌روها می‌افتد و بعد تندروها. فکر نمی‌کنید قضاوت نابجایی درباره تندروها کرده، چرا که به اصطلاح تندروهای ایران محرک انقلاب بودند آنها انقلاب را به ثمر رساندند و جانبازی کردند، منتها آقای بریتون و جنابعالی یک عامل را در نظر نگرفته‌اید و آن عامل دست‌های مرموز در جهان سوم و به خصوص کشورهای نفت خیز است. که در این مورد باید به تحلیل دکتر مصدق از ایران اشاره کرد. پس از انقلاب دیده شد، عنصرهایی به ساواک گزارش می‌دادند، بعدها چپ‌ترین عناصر در کردستان و گنبد و جزو تندروترین‌ها شدند. بختیار مطرح کرد که اگر ما نباشیم، ایران، ایرانستان می‌شود، بعداً ما فهمیدیم خط مصوب ساواک و ضداطلاعات ارتش این بوده است که اگر شاه برود، کردستان، خوزستان و بلوچستان و گنبد را جدا کنند تا مردم با سلام و صلوات به بازگشت شاه تن بدهند. بریتون در این کتاب رادیکال‌ها را منتهم می‌کند، در حالی که رادیکال‌ها آدم‌های عدالت‌طلب و آزادیخواهی بودند، محرک انقلاب بودند و وسوسه‌های راست افراطی یا عناصر مرموز بود که در قالب تندروی در آمد. در دهم فروردین مردم یک ساز می‌زنند، هماهنگ عمل می‌کنند. قبل از انقلاب خودتان گفتید مردم کردستان بدون اجازه حزب دموکرات در انقلاب شرکت کردند و شهید دادند. اما چرا باز رفرا ندوم ریاست جمهوری را تحریم می‌کنند؟ این اصلاً با عقل و منطق مطابقت ندارد به نظر می‌رسد اینجا جای یک حلقه مفقوده خالی است، آن هم دست‌های مرموز است که آقای بریتون به آن اشاره نمی‌کند. بحق جای دکتر مصدق خالی است.

□ البته من شخصاً معتقدم که بایستی رادیکال‌ها (به معنای عدالت‌طلب‌ها) را از تندروهایی که خواهان دستیابی به قدرت بودند، جدا کرد.

یکی از مقامات روحانی که بعداً در کردستان منشأ سؤالات زیادی می‌شود، آقای خلخالی است که به هر حال به فرمان آیت‌الله خمینی بعد از ماجرای مه‌باد به کرمانشاه اعزام می‌شوند و بعداً به سنج می‌آیند و آن اعدام‌ها صورت می‌گیرد که البته خود ایشان اخیراً در خاطراتشان از آن اعدام‌ها دفاع کردند و در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی تأکید کردند که اگر به عقب برگردند، باز هم حاضرند آن اعدام‌ها را داشته باشند. وی پیش از انقلاب به بانه تبعید شده بود.

اگر بخواهیم بگوییم که چطور تندروی در کردستان نمود پیدا می‌کند، می‌شود به سر تیترو روزنامه‌های آن روز اشاره کرد. بعد از ماجرای پاره و

سنندج و بعد از دستور امام خمینی به نیروهای نظامی برای ورود به سنندج، اشاره می‌کنم به تیترو روز ۳۰ مرداد ماه ۱۳۵۸ روزنامه کیهان؛ شما ببینید از این تیترو چه معنایی برمی‌آید "خلخالی از امروز محاکمات را آغاز کرد... ۹ نفر دیگر امروز تیرباران شدند... تشییع جنازه صدهزار نفری... آماده‌باش کامل ارتش... محاکمه و تیرباران عاملان حوادث کردستان... پاسدارانی را که سر بردند... افسر لشکر ۶۴ در درگیری با افراد مسلح حزب دموکرات کشته شد." این فضا، فضای جنگ است که نیروهای به اصطلاح تندرو چندان هم قدرتمند نبودند.

این نشان می‌دهد که این حرکات، یعنی دست به اسلحه بردن، به علاوه یک مقدار بی‌اعتمادی حکومت به گروه‌های کرد، چرا که گروه‌های کرد با مسئله تمامیت ارضی با ابهام برخورد می‌کردند. به عنوان نمونه، قاسملو در سال‌های بعدی در یکی از نشریات اتریش به نام پروفیل در ۸۷/۵/۱ در پاسخ آنچه درباره خودمختاری پرسیده می‌شود می‌گوید: "ما به خاطر کسب خودمختاری در ایران می‌جنگیم، ولی برای تشکیل یک دولت مستقل برای کردها، می‌بایستی نسل‌های آینده اقدام کنند." یعنی در لابه‌لای این صحبت‌ها از تشکیل یک دولت مستقل کرد و از هم پاشیده شدن تمامیت ارضی کشور حمایت می‌شود که طبیعتاً بی‌اعتمادی را نزد حکومت مرکزی نسبت به خواسته‌های آنها زیاد می‌کند. کم‌این که در ۵۸/۲/۲۷ از سوی نخست‌وزیر بخشنامه‌ای صادر می‌شود و مرحوم بازرگان تأکید می‌کند که خودمختاری با حق تعیین سرنوشت فرق دارد. در آن بخشنامه تأکید شده است؛ حق تعیین سرنوشت به معنای اعطای استقلال و حاکمیت کامل است. یعنی در آن روزها رسم بر این بود وقتی که نخبگان کرد مثل عزالدین حسینی، قاسملو و دیگران صحبت می‌کردند، خواهان حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد بودند و بعداً در مطبوعات هم منتشر می‌شد. دولت موقت به سرعت موضع می‌گیرد و در این بخشنامه می‌گوید: "حق تعیین سرنوشت به معنای اعطای استقلال و حاکمیت کامل است برای مللی که تحت سلطه استعمار خارجی هستند و در راه‌هایی وابستگی کشور از دست استعمارگر به کار برده می‌شود. در حالی که اصطلاح خودمختاری به معنای حق محدودی است که به مردم داده می‌شود تا بدون گسستن پیوندهای خود از سرزمین اصلی در آن قسمت از سرزمین که ساکن هستند، از برخی از اختیارات اعم از مالی و اداری و فرهنگی و غیره برخوردار گردند." این بخشنامه در کیهان تا تاریخ ۵۸/۲/۲۷ در صفحه اول منتشر می‌شود. این وضعیت و به کار بردن ادبیات خاص مرکزگریزی توسط احزاب مستقر در منطقه، بی‌اعتمادی را در بین حکومت و احزاب کرد تقویت می‌کند و حکومت نگران تمامیت ارضی است.

■ دیگر عوامل چه بودند؟

□ نکته بعدی که نگرانی‌ها را تشدید می‌کند، اختلافاتی است که بین حکومت ایران و عراق در حال شکل‌گیری و تشدید است. ما بایستی این را در بررسی مسائل کردستان آن روز، در نظر بگیریم. افزون بر تحولات مناطق کردنشین، باید به تحولات تمامیت نظام سیاسی در عرصه جهانی و در عرصه داخلی هم اشاره داشته باشیم.

در همان ماه‌های اول سال ۵۸ ما شاهد بروز برخی اعتراضات نسبت به

حقوق شیعیان در عراق هستیم. آیت‌الله صدر دستگیر می‌شود. در حول و حوش ۲۰ یا ۲۲ خرداد سال ۵۸ روزنامه‌های ایران به سرعت واکنش نشان می‌دهند و مقامات کشور می‌گویند آیت‌الله صدر که به‌نشانه اعتراض در منزل خودش متحصن می‌شود و به هر حال با توجه به نزدیکی‌هایی که بین آیت‌الله صدر و روحانیون شیعه در ایران بوده، طبیعتاً حکومت نسبت به آن دستگیری اعتراض می‌کند و در این حوزه است که به نظر می‌آید عراقی‌ها هم بدشان نمی‌آید با توجه به نظرات حکومت ایران نسبت به شیعیان عراق، با احزاب کرد ایران پیوند بخورند.

حضور عراقی‌ها در مناطق کردنشین به دو بخش تقسیم می‌شود. از یک‌سو گروه‌هایی مثل طالبانی یا پیشمرگان حزب شیوعی (مثل ابو جمیل) یا حزب سوسیالیست کردستان عراق در مناطق کردستان حضور داشتند. از سوی دیگر غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد که در حول و حوش خالی شدن و به اصطلاح خروج نیروهای حزب دموکرات از مهاباد (روزهای میانی شهریور ۵۸) قاسملو که متوجه می‌شود باید کم کم مهاباد را خالی کند و طبیعتاً نیاز به کمک دارد، اعلام می‌کند که می‌خواهیم با بحث مذاکره کنیم. اینجا جلال طالبانی و غنی بلوریان مخالفت می‌کنند. بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: "من خطاب به قاسملو گفتم: بگذار حرف دلم را بگویم، من بیش از تمام دوستانم با بحث دشمن هستم و تو خودت آگاه‌تر از من هستی و می‌دانی که رژیم بعث عراق و صدام چه بلایی بر سر برادران کرد ما در عراق آورده‌اند. پس از کشتن حدود دو سه هزار نفر کرد و تخریب حدود ۶۰۰۰ روستا و کوچانیدن صدهزار نفر و آواره کردن بیش از دویست هزار نفر به ایران و کشورهای دیگر، تو چگونه به چنین دشمن خونخواری متکی می‌شوی؟" قاسملو در پاسخ می‌گوید: "سیاست این چیزها را نمی‌داند." غنی بلوریان می‌گوید: "به همین دلیل مردان باتجربه می‌گویند که سیاست کثیف است." قاسملو در جواب می‌گوید: "راست است راست است و راست گفته‌اند."

البته صحت و سقم مطالب بلوریان مشخص نیست. گرچه وقایع بعدی مناطق کردنشین و موضع قاسملو در برابر مبارزان شیمیایی حلبچه توسط حکومت عراق این ادعا را اثبات می‌کند. اما بلوریان بعدها در بخش بعدی صحبت‌هایش می‌گوید که وقتی آیت‌الله کرمانی به عنوان نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله خمینی در پایان سال ۱۳۵۸ به کردستان می‌آید. هنگام مذاکره، به قاسملو می‌گوید: "یکی از دلایلی که ما نمی‌توانیم به توافق برسیم این است که به هم بی‌اعتمادیم. همان نکته‌ای که من قبلاً به آن اشاره کردم. به نظر ما خواست شما به علت بی‌اعتمادی به نتیجه نرسیده است." کرمانی به این تیم به اصطلاح بلوریان و قاسملو گفته بود: "اگر اعتماد وجود داشته باشد، به اعتقاد من هیچ مانع و مشکلی نمی‌تواند جلوی توافق ما را بگیرد. از آنجا که من نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله خمینی هستم، هر چه بگویم سخن رهبر است. وی خطاب به اعضای حزب دموکرات می‌گوید: "من بر این اعتقاد هستم که شما وابسته به رژیم عراق هستید و اسلحه و پول و حتی سوخت از عراق می‌گیرید. ما عکس قسمتی از وسایلی را که شما از عراق گرفته‌اید داریم. ما این عکس‌ها را با هواپیما گرفته‌ایم و غیر از آن اطلاعات دیگری هم داریم که نمی‌توانید آنها را حاشا

کنید و خوب می‌دانید که رژیم عراق شما را علیه جمهوری اسلامی تحریم می‌کند. به همین دلیل ما به شما اعتماد نداریم و فکر می‌کنیم شما خواسته‌های خود را مطرح نمی‌کنید، بلکه برنامه رژیم عراق را در کشور خودتان که ایران است اجرا می‌کنید. با توجه به این، ما چگونه می‌توانیم به حزب دموکرات اعتماد کنیم؟"

البته کرمانی پیشنهادی هم ارائه می‌دهد که بلوریان معتقد است این بخش از صحبت‌های کرمانی در خاطراتی که بعدها با عنوان "نیم سده مبارزه" توسط دبیرکل فعلی حزب دموکرات - حسن زاده - به نگارش در آمده از قلم افتاده است. کرمانی می‌گوید: "عدم توافق ما برمی‌گردد به نداشتن اعتماد به شما، برای این که حکومت جمهوری اسلامی به شما اعتماد کند (حالا با توجه به این که بین حکومت جمهوری اسلامی و بعضی‌ها در عراق کم کم اصطکاک به وجود می‌آید، کرمانی اینجا برای این که هم اعتماد به وجود بیاید و هم این که نگرانی‌های مرزی‌شان کم شود، پیشنهاد به آنها می‌دهد) و بداند به راستی شما ایرانی هستید و خواسته‌های خاص خودتان را مطرح می‌کنید و تحت نفوذ رژیم عراق نیستید، پیشنهادی به شما می‌کنم، اگر شما این پیشنهاد را با قبول کنید ما مطمئن می‌شویم که شما یک حزب مستقل هستید و خودتان تصمیم می‌گیرید و به بغداد وابسته نیستید (بلوریان می‌گوید کرمانی پس از یک تنفس کوتاه گفت): به شما پیشنهاد می‌کنم به مدت یک سال، مسئولیت حفظ و حراست از مرزهای ایران که الآن در دست خود شماست به عهده بگیرید و این مرزها را از حمله بیگانگان و نفوذ دارودسته دشمن به داخل خاک ایران حفظ کنید و همه نیروهای مسلح خود را آماده دفاع از کشور خودتان کنید، حکومت جمهوری نیازهای شما به اسلحه را تأمین می‌کند و هیچ خواسته‌هایتان را تعهد می‌کند. خودتان بگویید به چه چیزی نیاز دارید، هیچ نیروی ارتشی به غیر از تعدادی که در منطقه است به اینجا اعزام نخواهد شد. آنها نیز اجازه نخواهند داشت که در امور داخلی شما دخالت کنند، پذیرش این پیشنهاد از جانب شما موجب اطمینان ما به شما خواهد شد. اگر پس از گذشت این یک سال، ما اکثریت خواسته‌های شما را اجرا نکردیم و تعهدات خودمان را عملی نکردیم، شما می‌توانید لوله سلاح‌هایی را که خودمان به شما داده‌ایم به طرف ما بگیرید. شما هیچ وقت نگران این نباشید که رژیم عراق برای همیشه از شما روی برگرداند، او برای رسیدن به اهداف خود به شما نیازمند است. باز هم علیه ما از شما پشتیبانی خواهد کرد و شما نیز رژیم عراق را از دست نخواهید داد و دیگر خودتان می‌دانید چه جوابی بدهید. اگر پیشنهادهای مرا قبول نکنید، خیلی سخت است که به توافق برسیم."

بلوریان می‌گوید: "البته من موافق بودم." در آن جلسه عبدالله حسن زاده مخالفت می‌کند و می‌گوید اول باید جمهوری اسلامی خواسته‌های ما را تأمین کند و می‌گوید: "اگر ما این پیشنهاد را قبول کنیم، مردم کردستان به ما می‌گویند "جاش" بلوریان می‌نویسد: "با شنیدن این حرف من عصبانی شدم و خواستم بگویم چرا با وابسته شدن به رژیم عراق و اسلحه و پول گرفتن از این دشمن خونخوار و دیکتاتور کرد "جاش" نمی‌شویم، ولی جلوی خود را گرفتیم و به جای آن گفتیم آقا ملا عبدالله! مگر

به گفته خودمان ۹۵ درصد مردم با ما نیستند. همان طور که خودمان می‌گوییم گوش به حرف ما نمی‌دهند. پس چطور به ما می‌گویند جاش؟" به راستی کدام یک از این حرف‌ها درست است.

قاسملو در پاسخ گفت: "هدف آیت‌الله کرمانی این بود که ما پل‌های پشت سر خود را خراب کنیم." ملا عبدالله از این دیدگاه، با پیشنهاد مخالفت کرد. یعنی قاسملو هم اینجا از پیشنهاد مخالفت عبدالله حسن زاده دفاع می‌کند.

■ ما در جای جای تاریخ، ملاحظه می‌کنیم که پس از تغییر حکومت و انقلاب، جنگ داخلی پیش می‌آید و مردم مرزهای کشور مزبور و یا قوم‌ها شروع می‌کنند به ادعای استقلال یا قدرت طلبی. حزب دموکرات ایران هم در مقطع انقلاب مدعی خودمختاری یا استقلال است. این وضعیت شاید سه حالت داشته باشد؛ یکی این که کشورهای همسایه بخواهند از این فرصت سوءاستفاده کنند و بخواهند بخشی را به خاک خودشان اضافه کنند یا دست کشورهای بزرگ تر و استعمارگر در کار است و یا خود این افراد و رهبر این احزاب خودشان قدرت طلب هستند و به فکر مردم و قومیت و یا استقلال واقعی و خودمختاری واقعی نیستند. به نظر شما کدام مورد در ایران واقعی‌تر است؟

□ به نظر من تقلیل دادن به یکی از این موارد نظر کارشناسانه‌ای نباشد به عبارت دیگر، در آن برهه خاص از تاریخ عوامل زیادی دست به دست هم می‌دهند تا این وضعیت را به وجود بیاورند. من از این طرف اشاره کردم به قدرت گرفتن تندروها و همچنین احزاب کرد، چون وقتی هیئت حسن نیت در آبان سال ۵۸ به بعد شروع می‌کند به صحبت کردن با حزب دموکرات و یا مرحوم مفتی زاده با دولت مذاکره می‌کند، کومله و تندروهای کرد، اینها را خیانت به آرمان کرد تلقی می‌کنند. از یک طرف فشار کمونیست‌های تندرو و از طرفی فشار افکار عمومی روی اینهاست. فشار شیخ‌عزالدین حسینی و کومله نیز هست. این نکته باید حائز اهمیت باشد. نکته دوم رقابت‌های منطقه‌ای است. به هر حال نمی‌شود از این گذشت که دولت عراق بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی و نگرانی جمهوری اسلامی نسبت به وضع شیعه‌ها هم می‌خواهد از حربه کردها تا اندازه‌ای توازن را به نفع خودش حفظ کند. نکته سوم، حضور گروه‌های کرد عراقی در مناطق کردنشین ایران است. بلوریان هم در خاطراتش می‌گوید: "شواهدی هم هست. بسیاری از کردهای منطقه در خاطرشان هست که نیروهای جلال طالبانی و کمونیست‌ها و سوسیالیست‌هایی که در عراق فعالیت داشتند، در مناطق ایران حضور داشتند و مسلح بودند و به نوبه خود آتش‌بار معرکه می‌شوند. گرچه آقای خلخالی در مصاحبه‌ای در آن وقت بعد از ماجرای پاره، معلوم نیست به چه دلیل سعی می‌کند حضور آنها را انکار کند، در حالی که چمران و دیگران بر حضور نیروهای طالبانی تأکید دارند. واقعیت قضیه این است که حضور آنها بر این اعمال فشار اثرگذار بوده است. از آن طرف تندروی‌هایی هم در داخل کشور صورت گرفت، در جریان نرده همین حضور تیم آیت‌الله حسینی و دیگران فشاری که به مردم وارد می‌شود و یک طرف قضیه است، قاسملو نیز آن طور که منابع کردی می‌گویند، خود

قاسملو و غنی بلوریان هم به آن اشاره می‌کنند، در یک دوره‌ای کارمند عراق بوده، و در سمت کارشناس اقتصادی انجام وظیفه می‌کرد. غنی بلوریان رابطه قاسملو با عراقی‌ها را مشکوک می‌داند. در سال‌های پایانی حضور قاسملو در عراق، وقتی قاسملو از عراق اخراج می‌شود، بلوریان می‌گوید: "البته با وجود نزدیکی قاسملو به عراق، ممکن است که بنا به قول برخی از نزدیکان قاسملو، وی برای کشور بلوک شرق هم جاسوسی کرده باشد." من نمی‌خواهم بگویم کدام یک از اینها درست یا غلط است. صحت و سقم آنها را به آشکارشدن اطلاعات و اسناد واگذار می‌کنیم.

■ به خاطر همسرش؟

□ بله، همسرش یهودی و اهل کشور چک بود. بلوریان تأکید می‌کند که یهودی بودن همسر قاسملو هیچ‌گاه باعث نشد که به او اتهام وابستگی به صهیونیسم یا اسرائیل زده شود. ولی همه اینها نوعاً به هر حال قاسملو را گاهی در مظان اتهام قرار داده است. مسئله بعدی ماجرای کنگره چهارم است. بعد از کنگره اول که در زمان قاضی محمد در کردستان ایران برگزار شده، کنگره چهارم تنها کنگره‌ای است که تمام اعضای آن در کردستان ایران حاضر می‌شوند.

■ فقط کردهای ایران؟

□ بله، کردهای ایران اعضای حزب دموکرات. در کنگره چهارم نکاتی تصویب می‌شود از جمله رهبری آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی، حفظ تمامیت ارضی و نکاتی این گونه مورد تأیید حزب قرار می‌گیرد. اما غنی بلوریان می‌گوید: "معلوم نیست چطور می‌شود بعد از این که آقای حسن زاده طی مسافرتی که قرار بود تا نزدیکی‌های مرز عراق برود، از آنجا به کرکوک برده می‌شود و خواسته‌هایی از طرف بعث به او منتقل می‌شود که بایستی حزب آنها را اجرا کند." آقای بلوریان درباره پیشنهادهای مطرح شده معتقد است که به نوعی وابستگی ما را به بعث تقویت می‌کرد.

در کنگره چهارم تصویب می‌شود که:

- ۱) حزب دموکرات از جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌کند.
- ۲) حزب دموکرات آیت‌الله خمینی را رهبر جمهوری اسلامی می‌داند.
- ۳) حزب دموکرات از مرزهای ایران در کردستان حفاظت می‌کند (منظور این که علیه حزب بعث مبارزه می‌کند).
- ۴) حزب دموکرات علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند.
- ۵) حزب دموکرات خواهان دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است.

به این طریق حزب در تاریخ سوم بهمن ۱۳۵۸ با حضور ۳۱۰ نفر از نمایندگان، کنگره چهارم را برگزار کرد که پنج روز طول کشید و پس از کنگره اول به رهبری قاضی محمد، کنگره چهارم، دومین کنگره حزب بود که به طور آشکار در داخل کشور تشکیل شد. کنگره چهارم حزب دموکرات با اکثریت آرا پنج ماده فوق را تصویب می‌کند. اما بلوریان می‌گوید: "من نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد که آقای حسن زاده وقتی که نامه را پیش دفتر اعضای سیاسی می‌آورد، ما دچار بهت و حیرت می‌شویم."

■ یعنی وقتی به کرکوک می‌رود؟

□ بله، وقتی از کرکوک برگشته. البته قرار نبوده به کرکوک بروم، ظاهراً قرار بوده به حاج عمران بروم. اما از آنجا هلی کوپترهای عراقی ایشان را تا کرکوک هم می‌برند. مواردی هم که حزب بعث از حسن زاده درخواست کردند که با نگرانی آن را برای دفتر اعضای سیاسی (به قول بلوریان) آورده، این است که رژیم عراق این چند مورد را برای دکتر قاسملو فرستاد که حزب آنها را تصویب کند. بلوریان می‌گوید چون من این متن را به دست نیاوردم فقط از روی حافظه می‌گویم. شاید از نظر کلمه با متن اصلی نوشته بعث، اختلاف داشته باشد، اما از نظر محتوا و معنا تغییری در آنها نیست:

۱) باید دو تن از افسران ما (یعنی افسران بعثی) برای رساندن کمک و تحویل پول و لوازم جنگی پیش شما باشند، از آن طرف باید دونفر از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکرات ایران پیش ما باشند (یعنی پیش بعثی‌ها) تا در صورت لزوم مورد مشورت قرار گیرند.

۲) حزب دموکرات لازم است اطلاعات خودش را درباره نیروهای ارتش ایران که به مرزهای ما نزدیک می‌شوند یا پادگان‌های مرزی منتقل می‌شوند، به ما بدهد و آمار سرباز و نوع اسلحه و تعداد آن را برای ما مشخص کند.

۳) لازم است ما را از مشخصات هواپیماها و هلی کوپترهای ایران مطلع سازند و بگویند که تجهیزات آنها از کدام کشور تأمین می‌شود.

۴) حزب دموکرات باید شعار سرنگونی رژیم آخوندی را اعلام کند.

۵) حزب دموکرات باید جلوی کردهای شمال را بگیرد و اجازه ندهد آنها به عراق نزدیک شوند و از خاک ایران استفاده کرده و با حکومت عراق بجنگند (منظور بقایای نیروهای ملامصطفی بارزانی است که با نام رهبری موقت یا قیاده موقت در منطقه حضور داشتند).

۶) حزب دموکرات باید چگونگی رابطه رژیم ایران با کشورهای دیگر را برای ما روشن کند و نام کشورهایی که ایران از آنها اسلحه تهیه می‌کند به ما بگوید و نوع اسلحه‌ها را نیز مشخص کند.

اینجاست که در حزب دموکرات انشعاب به وجود می‌آید. یعنی کسانی که به کنگره چهارمی‌ها معروفند، غنی بلوریان، فاروق کیخسروی، خانم فوزیه قاضی دختر قاضی محمد. اینها برای اولین بار نسبت به این روند اعتراض می‌کنند. آقای بلوریان می‌گوید: "پس از این که ملاعبدالله از قرائت هفت ماده ننگین فارغ شد، گفتم پذیرفتن این مواد یا هر یک از آنها به منزله خودفروشی به رژیم عراق است و من آن را خیانت می‌دانم." ضمناً سرنوشت آن ۵ ماده کنگره چهارم چه می‌شود؟ چون آن کنگره اصلی‌ترین بخش حزب است که حزب آن را تصویب کرده و حالا اینجا دیگر کنگره نیست، دفتر سیاسی است و ما موظف به اجرای نظرات کنگره هستیم. آن مواردی که در جلب توافق با مسئولان تهران به تصویب رسیده چه می‌شود؟ ناسلامتی تازه با بنی‌صدر و نمایندگان حکومت و دو تن از آیت‌الله‌های اعزامی (امام) خمینی جلسه داشته‌ایم. "دو تن از آیت‌الله‌های اعزامی آیت‌الله خمینی به مهاباد آمدند. نخست آیت‌الله اشراقی (داماد امام) و بعد آیت‌الله کرمانی. ما باید به تعقیب و پیگیری طرح ۵ ماده‌ای خودمان و حرف‌های آیت‌الله کرمانی بپردازیم و تلاش کنیم خواسته‌هایمان را بر جمهوری اسلامی تحمیل کنیم. نه این که پیشنهاد رژیم بعث را قبول کنیم؛

زیرا تصویب پیشنهادهای رژیم بعث به معنای ابطال مصوبات کنگره چهارم است. متأسفانه پس از صحبت‌های ملاعبدالله رفقا هفت ماده را تصویب کردند و من جلسه را ترک کردم." بعد از این کم‌کم تیم کنگره چهارم از قاسملو جدا می‌شوند در همان زمان جعفر کروی و برادرش به دستور قاسملو به قول غنی بلوریان جلوی چشم مادر و خواهرشان در حیاط منزلشان کشته می‌شوند. اینان از کردهای اعضای کنگره چهارم بودند که با رویه جدید حزب مخالفت می‌کنند.

■ اینها تأیید شده یا جزو خاطرات است؟

□ بله، اینها تأیید شده است. مهندس فاروق کیخسروی که در سندنج زندگی می‌کند و فعال است، همراه یازده عضو دیگر کنگره دستگیر می‌شود و از یک سال تا سه سال و نیم در زندان حزب دموکرات به رهبری قاسملو می‌ماند و سپس اینان برای این که به دست جمهوری اسلامی اعدام بشوند، فاروق کیخسروی و پنج نفر از آنها را به نزدیکی پایگاه حکومت می‌برند و در یکی از روستاهای سردشت توسط یک نفر بازاری از اهالی سردشت، آقای کیخسروی را به سپاه پاسداران سردشت تحویل می‌دهند. بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: "وقتی که رحیم سیف قاضی و محمد امین سراجی به عنوان نمایندگان کنگره چهارم پیش رفسنجانی می‌آیند برای پیگیری وعده کرمانی می‌گوید: "رفقای حزب دموکرات، جناح قاسملو که فهمیدند ما با حکومت مخصوصاً با رفسنجانی تماس گرفتیم و قول بررسی از او گرفتیم، برای این که حکومت را عصبانی کنند و اجازه توافق به ما و آنها ندهند، توطئه جنگ داخلی مهاباد را ریختند. جنگ بی نتیجه‌ای شد که ۱۱ روز طول کشید و صدها نفر از انسان‌های بی‌گناه در آن کشته شدند و خسارت سنگینی به مردم وارد شد. کسی ندانست چرا قاسملو این جنگ را به راه انداخت و چه طور شد که آنها در جنگ مهاباد مداخله کردند. هنوز نیز کسی نیست از آنها بپرسد چرا پیشمرگ‌ها را به داخل شهر فرستادید تا در پشت بام و حیاط خانه‌ها سنگر بگیرند و موجب گلوله باران و توپ باران از سوی نیروهای دشمن (منظور جمهوری اسلامی) بشوند."

بلوریان می‌نویسد: "در اینجا دیگر عملاً جدایی به اوج خودش می‌رسد." و در پایان این بحث هم می‌پرسد که با بمباران هوایی هواپیماهای صدام حسین نیز هزاران نفر در تمامی شهرها و روستاهای کردستان از ایلام تا ارومیه، خانه‌هایشان ویران شد و حتی شهر سردشت مورد بمباران شیمیایی قرار گرفت (اوایل جنگ) و هزاران نفر مجروح شدند و تعداد زیادی نیز کشته شدند. آیا جبهه جنگ بین ایران و عراق (مربوط می‌شود به سال‌های بعد) در آن زمان در کردستان ایران بود که صدام این جنایت‌ها را در آنجا مرتکب شد؟ حزب دموکرات دکتر قاسملو چرا حتی یک بار نیز به طور آشکار علیه رفتار صدام موضع نگرفتند؟ و نگفتند ما می‌خواهیم این مردم را آزاد کنیم و شما چرا به بهانه جنگ با رژیم اسلامی آنها را می‌کشید و شهرهایشان را ویران می‌کنید؟ پس از افروخته شدن آتش جنگ مهاباد بلوریان می‌نویسد: "اینجا پایان رابطه ما با جمهوری اسلامی است. دیگر رژیم نسبت به خواسته‌های ما پشت کرد و ستاره بخت کنگره چهارم خاموش شد." در جایی دیگر می‌نویسد: "وقتی سه ماهه اول ۸۰، (شروع جنگ) را به یاد می‌آوریم همان زمانی که حزب

دموکرات می‌خواست مهاباد را ترک کند، قاسملو در یک سخنرانی در چارچاق مهاباد اعلام کرد اوست که بزرگ ماست. شوروی در پشت سر ماست. به هر حال می‌خواهد بگوید که نگاه به بیرون بود، ضمن این که به خواسته‌های کنگره چهارم هم خیانت شد. به این دلیل اینها را از حزب اخراج می‌کنند، تعدادی هم کشته می‌شوند و سرانجام کنگره چهارم برچیده می‌شود. غنی بلوریان به کوه‌ها پناه می‌برد و از آنجا با برخی از اعضای حزب توده از جمله گلاویز ارتباط پیدا می‌کند و بعداً به حزب توده می‌پیوندد و به شوروی می‌رود و بعدها از حزب توده جدا می‌شود و در اروپا ساکن می‌شود. اما با این جدایی و انشعاب عملاً حزب دموکرات به خواسته‌های کنگره چهارم پشت می‌کند و به شدت به رژیم عراق نزدیک می‌شود.

■ در این زمان، وابستگی حزب دموکرات ایران به بعضی‌ها بوده یا به احزاب کرد عراق و اگر بوده، بعضی‌ها یا کردهای عراق، از جای دیگری خط می‌گرفتند؟

□ بحث نفوذ کمونیست و ارزش‌های کمونیستی در بین احزاب کرد چیزی نیست که بشود از آن گذشت. به عنوان نمونه به یکی از حرف‌های قاسملو اشاره کنم که قاسملو در مورد هدف‌های حزب گفت: "هدف ما ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است و معتقدیم که استثمار انسان از انسان باید از بین برود." به عبارت دیگر، نگاه سوسیالیستی است. تحت تأثیر ادبیات چپ است. قاسملو تحصیل کرده کشورهای اروپای شرقی و چپ است و خود قاسملو در جایی دیگر در کتاب "کرد و کردستان" ص ۳۳۱ می‌نویسد: "تأمین خودمختاری تنها از طریق سوسیالیزم امکان پذیر است و سوسیالیزم تنها راه حل قطعی و کامل مسئله ملی است. سوسیالیزم می‌تواند همه مسائل سیاسی، ملی و اقتصادی کرد را با هم پاسخگو باشد." البته ما نیابستی ماجرای کردستان را فقط به حزب دموکرات تقلیل ندهیم. به هر حال احزاب دیگر هم بودند که اهمیت داشتند و تفکر چپ داشتند. یک نگاه به شوروی و نگاهی هم به چین داشتند. دوم به خاطر دسترسی به اسلحه یا دلایلی دیگر با بعضی‌ها رابطه داشتند، کمالین که بعداً بلوریان وقتی خود قاسملو به طور آشکار به این مسئله اشاره می‌کنند. ضمن این که در آن مقطع خاص، حزب دموکرات با گروه بارزانی درگیر بودند. ما در جایی دیگر اشاره کردیم که بارزانی‌ها برای نزدیکی با سیا و شاه تعدادی از اعضای حزب دموکرات را کشتند و با گروه طالبانی (با آن گرایش‌های سوسیالیستی‌اش) رابطه بدی داشتند. اکنون هم این‌گونه است حتی نگاه سوسیالیستی بر قومیت غلبه دارد.

■ آیا دولت موقت، آقای یونسی را به خاطر گرایش‌های سابق کمونیستی‌اش و در نتیجه آرام‌سازی گروه‌های چپ انتخاب کرد و یا به دلیل گرایش‌های حقوق بشری بعدی‌اش یا به دلیل کرد بودنش و یا به هر سه دلیل؟

□ در زمان انتخاب یونسی یعنی بعد از اولین نماز جمعه‌ای که توسط آیت‌الله منتظری بعد از آیت‌الله طالقانی اقامه می‌شود، ایشان در تاریخ ۵۸/۸/۲ می‌گویند: "ما به دولت از اول گفتیم که استاندار کردستان کمونیست است، ولی استاندار که هیچ، فرماندار مهاباد را هم یک نفر کمونیست قرار دادند و کوتاهی شد." یعنی مشخص است که، بخشی از

حکومت نظیر آیت‌الله منتظری و حتی برخی از فعالان مذهبی کرد در کردستان نسبت به این مسئله معترض بودند. گروه‌های چپ کردستان، حتی حرکت هیئت حسن نیت را محکوم می‌کرد و جالب است که حتی فروهر در ۵۸/۵/۱۷ بعد از جنگ پاوه و درگیری‌های مهاباد و ماجرای سقز و سنندج در بانه می‌گوید: "اگر اسلحه‌ها در کردستان از صدا یافتند، همه دشواری‌ها حل خواهد شد، من بارها در تهران گفته‌ام امروز نه برای خوشایند شما بلکه به عنوان یک حقیقت تکرار می‌کنم. هر قطره خونی که از پیکر یک کرد می‌رود و هر قطره خونی که از پیکر ایرانی می‌رود، همه و همه، چه خون پیشمرگ باشد، چه خون سرباز باشد، چه پاسدار، از خون فرزندان این مرز و بوم می‌رود و مایه شادی دشمنان است." یعنی هیئت حسن نیت، با این حسن نیت به منطقه آمدند، اما نگاه کنید که واکنش کمونیست‌های تند منطقه مثلاً اتحادیه کمونیست‌های ایران چگونه است. در ۵۸/۸/۱ بیانیه می‌دهند که: "البته کسی فراموش نمی‌کند همین آقای فروهر صلح طلب، کسی بود که بیش از همه بر کشتار در کردستان اصرار می‌کرد و در همان اولین روز هجوم مغول وار ارتش و پاسداران به کردستان، سیاه‌جامگان مزدور او زودتر به آنجا رسیدند و حزب سیاسی نیز چند روز پس از آن، با این خدمت فخر می‌فروخت. آقای بازرگان و وزیر صلح و جنگ به خوبی از اوضاع مطلع هستند و اگر آقای صباغیان مزدوران را... و آنها را تیرنه می‌کند و دم از راه مسالمت‌آمیز می‌زند، مثل همه هم‌دسته‌هایش بی‌شرمانه دروغ می‌گوید. این همان کسی است که در ۱۵ مهر شیپور حمله به دهات و کوه‌ها را بلند کرد، همان کسی که می‌گفت برای سرکوب روستاها هجوم برند و کافی نیست که در شهرها مستقر شوند. این عقاب جنگ طلب، امروز ژست کبوتر صلح را می‌گیرد. سکوت بازرگان که به معنای تأیید کشتارهاست. یورش‌های پاسداران تحت رهبری چمران و شاکر، عوام‌فریبی صباغیان درباره راه مسالمت‌آمیز، ژست‌های صلح‌طلبانه سردسته سیاه‌جامگان (فروهر) و سیر و سیاحت و پخش اعلامیه از هلی‌کوپتر نماینده امام چه در میان‌نشان تضادهایی بر سر چگونگی سرکوب مردم کردستان وجود داشته باشد یا نداشته باشد، همه با هم می‌خواهند در جهت حفظ ظاهر و ادامه کشتار و جنایت در کردستان، همراه با فریب خلق‌های ایران و ساکت نگه داشتن توده در دیگر نقاط، به صلح مجازی اینها، دل خوش کنند و نظاره‌گر کشتار برادران کرد خود باشند. این حزب دموکرات وابسته نیست که در محاصره است، این مردم قهرمان مهابادند که امروز بدون سوخت و غذا زیر آتش تیربار و خمپاره‌های پاسداران جمهوری اسلامی‌اند."

دانش‌آموزان پیشگام در رابطه با اعزام هیئت حسن نیت در ۵۸/۸/۳ می‌گویند: "ولی دیدید که چگونه جنبش مقاومت خلق کرد، این جلادان را که اکنون هیئت حسن نیت کردستان اعزام می‌کنند به عقب نشانده. تا دیروز شخصیت‌های سیاسی و مذهبی خلق کرد را شیطان می‌خواندند. امروز مذبحخانه نوا می‌دهند رهبران مورد قبول خلق کرد، برای ما قابل احترام‌اند. اینها همه نشانه پیکار حق طلبانه مردم کرد است."

یا در همین حول و حوش، خانه‌هایی در سنندج مثل خانه آقای قادرمرزی و دیگران را منفجر می‌کنند. در همین راستا، تندروی‌های چپ‌رقیب حزب

دموکرات را هم نیاستی از نظر دور داشت.

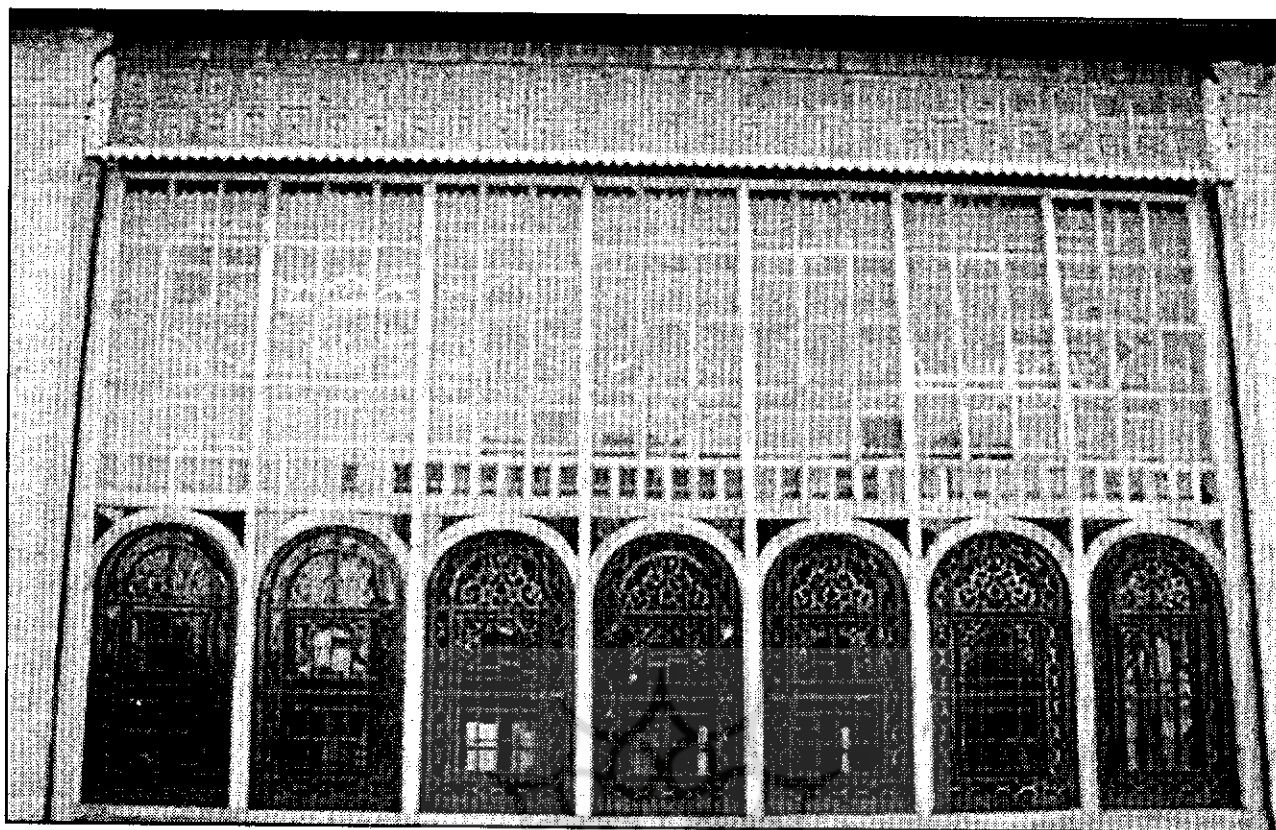
به عنوان نمونه گروه هوادار کومله در بهمن ۵۸ در کتابچه‌ای به نام "سیاست حزب توده در کردستان"، با افتخار، شکست اقدامات هیئت ویژه دولت در کردستان را ناشی از اقدامات خود می‌داند! "هنگامی که بر اثر رشد آگاهی خلق کرد و هوشیاری نیروهای سیاسی کردستان، اقدامات هیئت ویژه دولت در کردستان به نتیجه‌ای نمی‌رسد." و گروه کومله در نشریه شورش، شماره ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ که ارگان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) بود در صفحه ۲۰ تأکید می‌کند که رادیکال کردن اوضاع کردستان، دستاورد حرکت آنهاست. جالب است در این حول و حوش که کردستان در دست این گروه‌هاست، حتی اعتراض خود مردم کردستان بلند می‌شود. به چند نمونه اشاره می‌کنم (به دلیل آن اختلافات درونی به لحاظ ایدئولوژی، فرهنگی و...) مدیرکل رادیو تلویزیون کردستان در ۵۸/۵/۸ استعفا می‌دهد (تازه این قبل از درگیری پاره است). آقای نقشبندی که اهل منطقه بوده، می‌گوید: "چون من نمی‌توانم آلت دست گروه‌های مختلف باشم و بی‌طرفی را حفظ کنم، استعفا می‌دهم. در شب گذشته به چشم خود کتک کاری همکاران را ناظر بودم... دیگر اشتغال در چنین محیط نامانی برای اینجانب غیر قابل تحمل است." می‌خواهم بگویم در آن بلبشو چیزی جای خودش نیست و دولت هم بالاخره نمی‌داند طرف مذاکره اش کیست، حزب دموکرات است، قاسملو است، عزالدین حسینی است، کومله است یا دیگران؟

یا مثلاً فرهنگیان مسلمان مریوان (انجمن اسلامی) در اعتراض به مطالب ۵۸/۳/۷ شماره ۵ نشریه بیکار بیانیه‌ای می‌دهند که نکات جالبی دارد: "هر کس بگوید که مسلمانم از نظر این منافقان، جاش است یا ساواکی، یا خودفروش. اما هر کس با هر سابقه‌ای ساواکی باشد، رستاخیزی باشد، کرد فروش باشد، فتودال باشد، قاتل و جنایتکار باشد، همین که از آنها طرفداری کند، مثل این است که آب توبه بر سرش بریزند. نه تنها پاک و بی‌گناه می‌شود بلکه مبارز، مترقی و انقلابی خواهد شد. تازگی‌ها گویا تعلیمات پارتیزانی راه انداخته‌اند، چون حنایشان در نزد مردم آگاه شهر رنگی ندارد. دست گدایی به سوی روستاییان دراز می‌کنند و از آنها می‌خواهند علیه دشمنان خیالی مسلح شوند."

همه اینها نشان می‌دهد بلبشو در منطقه حاکم است. کمالین که بعداً هم حزب دموکرات شروع می‌کند به گشتن روستاها و از مردم کمک گرفتن و وادار کردن کشاورزان خصوصاً در منطقه پاره که بین ۵ تا ۱۰ درصد سود محصولانشان را به آنها اختصاص بدهند که این همه به نگرانی‌ها بیشتر دامن می‌زند. رویکرد به عراق را هم باید اضافه کرد. غنی بلوریان می‌نویسد: "در اواخر تابستان ۵۸ من در روستا بودم که خیر آوردن مهاباد اشغال شده و ملا شیخ عزالدین حسینی آمده است. شیخ عزالدین قبلاً قاسملو و یارانش را متهم می‌کرد که نوکر بعث‌اند. این بود که وقتی وارد سنندج می‌شود بلوریان به همراه ملا عبدالله حسن‌زاده، اجازه ورود به عبدالله حسن‌زاده را نمی‌دهند که دخالت کند. در آن ماجرای حسن‌نیت که آقایان رفسنجانی و بهشتی و طالقانی به سنندج آمدند، نمی‌گذارند مشارکت کنند، می‌گویند اینها بعثی‌اند و با بارزانی همراه بوده‌اند. بلوریان

می‌نویسد: "من و چند تن از رفقا به استقبال شیخ عزالدین رفتیم، نامبرده قبل از سلام و احوالپرسی گفت: "کاک غنی، حال دیگر نه تنها باید از عراق اسلحه بگیریم، بلکه باید دست‌نیاز به سوی ترکیه و ناتو هم دراز کنیم." من در دلم به گفته شیخ عزالدین خندیدم. نامبرده با کومله برای فریب مردم اعلام می‌کردند و می‌گفتند حزب دموکرات نوکر بعث عراق است. آنها از تباطؤ حزب دموکرات و بعث عراق را بد می‌دانستند، در حالی که شیخ نه تنها نظرش در مورد بعث عوض می‌شود بلکه در جهت ایجاد رابطه با ناتو و ترکیه هم تلاش می‌کند. البته بعداً براساس بیانیه‌ای که یکی از اعضای دفتر شیخ عزالدین منتشر کرد، گفته می‌شود نامبرده به نام رهبر جنبش سیاسی - مذهبی کردستان، پول زیادی از عربستان سعودی هم گرفته و به سامان وضع زندگی خصوصی خود رسانده است (یعنی شیخ عزالدین)."

یکی از عجایب آن دوران این است که شیخ عزالدین حسینی که خودش را رهبر مذهبی کردستان می‌دانست، مورد حمایت کومله تندرو کمونیست دوآتشه قرار داشت. در حالی که مفتی‌زاده مذهبی مورد هجوم همین تندروهای کمونیست بود. با این ویژگی‌ها مسائل کردستان پیچیده‌تر می‌شود، کمالین که بحث مذهب هم بر این اوضاع افزوده می‌شود. یکی از خواسته‌های کردها این بود که در قانون اساسی، "اسلام" به جای "مذهب شیعه" آورده شود. از جمله مرحوم مفتی‌زاده که می‌گوید یکی از خواسته‌های اهل سنت این است که وقتی اسلام مطرح است، تسنن و تشیع مساوی‌اند و اقلیت و اکثریت در دین واحد مطرح نیست. اما باید این را در نظر داشت که از یک طرف آیت‌الله منتظری قبلاً استدلالاتی در روزنامه کیهان کردند و نظرشان را در باره رسمیت مذهب شیعه بیان کردند و بعدها چند تن از علما و طلاب اصفهان نزد آیت‌الله شریعتمداری می‌روند و از ایشان می‌خواهند که حتماً شیعه اثنی‌عشری در قانون اساسی وارد بشود. وی می‌گوید: "نظر ما هم از اول همین بود. با توجه به اکثریت ملت ایران که شیعه اثنی‌عشری هستند، لازم است در قانون اساسی، دین رسمی اسلام و مذهب شیعه باشد." شریعتمداری گفت: "چند ماه پیش که پیش‌نویس قانون اساسی را آورده بودند، ضمن تذکر بر حاشیه در چند مورد این مسائل حساس و اساسی را هم متذکر شدم." البته در کیهان در تاریخ ۵۸/۴/۷ می‌خوانیم که روحانیون اصفهان، مذهب رسمی در قانون اساسی را مورد پشتیبانی و تأیید قرار دادند، چنانچه دیگران هم در این حوزه نظر دادند. البته بعدها دکتر ابراهیم یزدی طی حکمی از طرف آیت‌الله خمینی مأمور رسیدگی به شکایات رسیده از استان‌های کشور می‌شود در گفت‌وگویی که با مولوی عبدالعزیز در بلوچستان داشته، آقای عبدالعزیز به ایشان می‌گوید که بحث و اعتراض ما به اصل دوازدهم قانون اساسی، مربوط به مذهب رسمی کشور است. دکتر یزدی می‌گوید وقتی این مطلب را برای امام نوشتم، (۸) ایشان فرمودند که مسئله‌ای نیست و پاسخ مکتوبشان این بود: "ترمیم این اصل و بعضی اصول دیگر که در متمم قانون اساسی توشه می‌شود و تصویب آن در صلاحیت ملت است، به فرزندم گذاشته می‌شود. از نظر اینجانب بلا مانع است." (۹) این در حالی است که درخواست آیت‌الله منتظری این بود که بحث رسمیت مذهب شیعه از اصولی باشد که در ادامه‌اش آورده شود که "این اصل تا ابد اهل لازم الاجراست و قابل تغییر نیست."



■ پس از شروع جنگ تحمیلی، در مهرماه ۱۳۵۹ وضعیت کردستان به چه صورت درآمد؟

□ البته بعدها رابطه جمهوری اسلامی و صدام هم به جنگ تبدیل می‌شود و طبیعتاً جنگ برای طرفین زیان‌هایی را در بر دارد. اما حزب دموکرات به رابطه خودش با حزب بعث ادامه می‌دهد. قاسملو در یکی از مصاحبه‌هایش با روزنامه آبزروتور فرانسه (۸۱/۳/۲) می‌گوید: "عراق همچون سایر کشورها کمکش را به ما پیشنهاد کرد. اما ما فقط پیشنهادهای محدود را با احتیاط کامل می‌پذیریم، از آن جهت که به هیچ‌کس وابستگی نداشته باشیم." در سال‌های بعد قاسملو می‌گوید: "صدام به ما وابسته است ما باعث شده‌ایم تا بیست هزار یا شاید هم دویست هزار سرباز ایرانی در جبهه کمتر علیه صدام وارد جنگ بشوند! چون آن سربازها در کردستان مستقر شده‌اند. عملاً توان نظامی جمهوری اسلامی پایین آمده و امروزه ما از تضاد میان دولت‌ها به نفع خودمان استفاده می‌کنیم." البته به این رابطه و نزدیکی صدام و گروه قاسملو انتقاد می‌شود. در حالی که در همان زمان جنگ هم، دولت عراق به کشتار کردهای عراق و بمباران کردستان ایران ادامه می‌دهد. خیلی همراهی نمی‌کند و اشاره نمی‌کند که چه تعداد از کردهای عراق و ایران در این کشتارها از بین می‌روند. وقتی ماجرای حلیجه اتفاق می‌افتد، آقای قاسملو در مصاحبه با کل العرب (در تاریخ ۱۹۸۸/۳/۱۷ حمله شیمیایی به حلیجه رخ داده)، تعداد زیادی از مردم آنجا تلف شده‌اند. بعد از تقریباً هفت ماه از بحران، هنوز قاسملو حاضر نیست بپذیرد که علیه کردها در عراق از بمب شیمیایی استفاده شده است. سؤال می‌شود رادیو بی‌بی‌سی از

قول شما گفت که عراق از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرده است. قاسملو می‌گوید: "بنده این خبر را تکذیب نموده‌ام. هنگامی که از من درباره کاربرد سلاح‌های شیمیایی سؤال شد، پاسخ دادم کاربرد سلاح‌های شیمیایی را به‌طور کامل مطالعه می‌نمایم و بعد از مطالعه گزارش‌های هیئت اعزامی سازمان ملل متحد به شمال عراق، هیچ‌گونه نشانه‌ای دال بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی مشاهده نکردم و نظر به این که ما فاصله بسیار نزدیکی با منطقه درگیری‌ها داریم، اثری از این سلاح‌ها مشاهده ننموده‌ایم." این در حالی است که هفت ماه از آن فاجعه وحشتناک انسانی که ۵۰۰۰ نفر کرد در آن کشته شدند می‌گذرد و ادامه می‌دهد: "من نمی‌توانم درباره چیزی که ندیده‌ام اظهار نظر کنم، ولی به رأی‌العین دیدم که رژیم ایران دو بار از سلاح‌های شیمیایی علیه کردها استفاده کرد. بار اول در ۱۹۸۲ و بار دوم در ۱۹۸۷ روزی که حزب ما تأسیس شد، آنها با تمام قوا مقرر اصلی ما را مورد هجوم قرار دادند و از سلاح‌های شیمیایی علیه ما استفاده کردند. شاید گزارش بی‌بی‌سی اشتباه باشد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا فقط بی‌بی‌سی گزارش را منتشر کرده؟" به نظر بنده این روش، روش مذبوحانه‌ای است. ما با عراق روابط دوستانه‌ای داریم. آنها می‌خواهند روابط ما را خدشه‌دار کنند. من نمی‌خواهم کسی را متهم کنم، ولی برخی از گروه‌های کرد عراقی مفهوم و اهمیت جنگ بین ایران و عراق را درک نمی‌کنند، ما به آنها بیشتر نزدیک بودیم و می‌دانستیم اگر عراق در جنگ پیروز شود، به نفع کردها تمام خواهد شد و چنانچه ایران بر عراق پیروز شود، سلاح خود را به طرف کردها نشانه‌گیری خواهد کرد." و اشاره هم می‌کند: "امروز وضع اقتصادی کردها بدتر از زمان شاه است و آن

موقع وضع بهتری داشتند، ولی در شرایط کنونی رژیم فعلی در مسائل شخصی افراد دخالت می‌کند. به‌طور مثال اگر بخواهی گوشت بخری و نیاز روزمره خود را برآورده سازی، باید قبلاً از ملایان اجازه بگیری، چیزی که در دنیا سابقه ندارد. البته بنده به‌عنوان یک کرد با این مسئله برخورد نکرده‌ام که برای خریدن گوشت باید از کسی اجازه بگیرم. این حرف‌های قاسملو مبالغه به نظر می‌آید. شاید برای فرار از بحث جنگ شیمیایی عراق است. در جایی دیگر هم قاسملو با "الدستور" مصاحبه می‌کند و می‌گوید: "وضع کرده‌ای عراقی خیلی بهتر از کردهای ایرانی است. در حالی که مقامات ایرانی اجازه نمی‌دهند کردهای محلی کشور به زبان خود تکلم کنند، کردهای عراقی از زبان و فرهنگ خود بهره گرفته و از مطبوعات و رسانه‌های تبلیغاتی، مدارس و وسایل ابراز هویت قومی برخوردار می‌شوند." این درست بعد از کشتار در حلبچه و نابودی هزاران روستای کرد در عراق است. در حالی که این اطلاعات غلطی است که کردها در ایران حق تکلم و نوشتار ندارند. اگرچه در ایران رسمیت آموزش در مدارس تصویب نشده است. باز هم قاسملو بعد از پذیرش قطعنامه در همان مصاحبه (۸۸ / ۱۰۳) می‌گوید: "اولین قانون در دنیا که موجودیت ملت کرد را با این صراحت به رسمیت می‌شناسد، قانون عراق است. تفاوت‌های زیادی بین عراق و ایران وجود دارد. بر چه اساس می‌توانیم با رژیم ایران گفت‌وگو نماییم؛ رژیمی که موجودیت ملت کرد را به رسمیت نمی‌شناسد. تا آنجایی که من اطلاع دارم، رهبران عراق، مشکلات کردها را به خوبی درک می‌کنند و این یک امر اساسی برای توافق بین طرفین است. عراق تنها کشوری است که زمینه مذاکره و تفاهم با کردها را فراهم ساخته است." این نشان می‌دهد که متأسفانه در این رابطه برای قاسملو منافع کردها مورد نظر نیست، بلکه منافع حزبی مورد نظر است. بعدها قاسملو در مذاکره با بخشی از فرستادگان جمهوری اسلامی به طرز مشکوکی کشته می‌شود و بعدها هم در دادگاه میکونوس آلمان، مقامات جمهوری اسلامی ایران متهم به ترور رهبر بعدی حزب دموکرات (شرفکندی) می‌شوند.

■ در تمامی این روابط و مسائل اوایل انقلاب و دوران‌های بعدی، مسئله قومیت در مقابل سوسیالیسم شوروی رنگ می‌بازد و گاهی دومی بر اولی غلبه دارد، گاهی هم فقط عامل، عامل قدرت است و هیچ کدام از اینها هدف نیست. علاوه بر اینها نباید عامل دست‌های مرموز در جهان سوم را هم از نظر دور داشت. به نظر شما کدام یک از این عوامل در مسائل به‌وجود آمده برای کردها بر دیگر برتری داشته است؟ و دیگر این که شما دولت موقت را طور دیگری به تصویر کشیدند اما اوضاع طوری شد که آقای طالقانی صلح طلب در خطبه‌ها گفت: "اگر اوضاع برنگردد، من و آقای خمینی سوار تانک می‌شویم، می‌رویم کردستان." دکتر چمران که خود معاون بازرگان و وزیر دفاع او بود، رفت و با کردها جنگ چریکی راه انداخت. تا آنجا که در نشریات آن موقع به‌عنوان سرکوبگر از طرف گروه‌ها شناخته می‌شد. مرحوم بازرگان نیز بعد از این که تشییع جنازه‌ها زیاد شد و زیر فشار مردم و جناح‌های مختلف سپاه به آنجا اعزام شد، حرکت امام را به بلدوز تشبیه کرد و تأیید هم کرد.

□ یک جامعه‌شناس آلمانی به نام روبرت میشل، اوایل قرن حاضر بحث جالبی درباره احزاب اقتدارگرا در کتابش به نام "جامعه‌شناسی احزاب"، مطرح می‌کند. نظر او به بحث‌های ماکس وبر درباره دیوانسالاری یا بوروکراسی بسیار نزدیک است. وبر بیان می‌کند که دیوانسالاری عقلایی چه‌طور انسان را پیش پای خودش قربانی می‌کند. همان که چارلی چاپلین در فیلم "عصرجدیدش" به تصویر می‌کشد. میشل درباره احزاب سوسیالیست آلمان آن وقت هم این نظر را دارد و می‌گوید: "چه‌طور حزبی که برای یک هدف مشخص به‌وجود می‌آید، بعدها که حزب شکل می‌گیرد، خود حزب هدف می‌شود و هدف اصلی از بین می‌رود؛ یعنی بقای حزب بر هر امری حتی اهداف اولیه حزب مقدم می‌شود. تا آنجا که حزب اعضای خودش را هم قربانی می‌کند. من این نظرات را با نظرات مرتون، جامعه‌شناس برجسته ساخت‌گرایی آمریکایی تلفیق می‌کنم. او نیز بحثی دارد درباره انحرافات اجتماعی یا پاتولوژی اجتماعی. در آنجا وقتی انحرافات یا آسیب‌های اجتماعی را تقسیم‌بندی می‌کند، یک گروه از منحرفین را در ارتباط با وسیله و هدف تعریف می‌کند و مثلاً می‌گوید: "نوگرا منحرف است. کاری به ارزش گذاری خوب و بد ندارد. هنجارشکن است. نوگرا کسی است که وسایل جامعه را قبول ندارد، اما هدف را قبول دارد. طغیانگر کسی است که نه وسایل را قبول دارد، نه اهداف را." یک گروه از منحرفین را کسانی می‌داند که وسیله برایشان هدف می‌شود. مرحوم شریعتی مثالی دارد و می‌گوید کسی سوار اتوبوس بسیار زیبایی می‌شود و می‌خواهد به سمت تهران برود، اما آن قدر به او خوش می‌گذرد که تهران یادش می‌رود و دوباره برمی‌گردد سر جای اول، یعنی راه برایش هدف می‌شود. متأسفانه در شکل‌گیری احزاب سیاسی ایران و احزاب مسلح، خصوصاً احزاب کرد، ما با این دغدغه روبه‌رو هستیم که رهبران حزب از چنان تقدس و الوهیتی برخوردار می‌شوند که غیرقابل نقد می‌شوند و به خاطر بقای حزب، گاهی حتی اهداف حزب هم فراموش می‌شود. مثلاً یکی از اولین خواسته‌ها و مرامنامه کومله ژک و بعداً حزب دموکرات این بود که به هیچ‌کس دیگری خیانت نکنند. اما در ماجرای حلبچه، چون حزب باید بماند و ماندنش ناشی از کمک‌های حزب بعث عراق است به‌راحتی از این مسئله دهشتناک که وجدان بشریت را در جای جای دنیا به شرم واداشت می‌گذرد. یا در ماجرای کنگره چهارم حاضر می‌شود اعضای پیشین حزب خودش را بکشد تا حزب بماند. این است آن انحرافی که ساختار حزبی به‌سان بلدوزی خودش را بر اعضا، اهداف و استراتژی حزب تحمیل می‌کند. حتی بعدها در مذاکره با جمهوری اسلامی قاسملو متهم می‌شود که چرا بدون این که نظر اعضای دفتر سیاسی حزب را بداند، مذاکره می‌کند. متأسفانه احزابی که به اسلحه روی می‌آورند، چون ضریب ریسک‌شان بالا می‌رود، مجبورند در فضای پر از رعب و خطر باقی بمانند. اینجاست که وسایل و راه به قول مرتون هدف می‌شود و اهداف قربانی می‌شوند و حتی گاهی در جریان احزاب کرد، سوسیالیسم هم قربانی می‌شود. حتی اخیراً گفته می‌شود در جریان تهدیدهای آمریکا علیه ایران، مقامات حزب دموکرات طی ماه‌های اخیر ملاقاتی در یکی از شهرهای اروپایی با آمریکایی‌ها در جهت همکاری داشتند. که این مطلب در مناطق

کردنشین هم انعکاس داشته است. حزب دموکرات اینجا گویا منافع ملی مردم ایران، سوسیالیسم و حتی سرنوشت کردها را گروهی گذارد تا از رهگذر حمایت آمریکا به نوایی برسد. یعنی این احزاب هنوز از گذشته عبرت نگرفته اند. یک بار کومله ژ-ک امتیاز نفت شمال را در برابر نفت جنوب که انگلیسی‌ها داشتند، می‌خواست تا شوروی‌ها بی‌نصیب نباشند. در حالی که آن موقع کم‌کم زمزمه ملی شدن نفت توسط مرحوم دکتر محمد مصدق و یارانش مطرح می‌شد. در ازای این خوش خدمتی شوروی‌ها چه کردند؟ آنها را تنها گذاشتند تا قاضی محمد توسط حکومت شاه اعدام شود! در سال ۵۷ و ۵۸ نیروهای ملی-مذهبی همچون مرحوم بازرگان و هیئت حسن نیت به واسطه اقدامات مصالحه‌جویانه برای کاهش خوتریزی‌ها، متهم به سازشکاری شدند اما احزاب کردی را لیبرال نامیدند و زمینه تضعیف آنها را فراهم کردند. بعد از او دیدند که چه معامله‌ای با احزاب کرد شد و در این اوضاع و احوال که افکار عمومی ایران و جهان نگران از دخالت‌های آمریکاست، باز زمزمه همراهی با آمریکایی‌ها مطرح می‌شود! گویا قرار نیست هیچ وقت آقایان، گذشته را چراغ راه آینده بدانند!

بحث اینجاست که در کنار دست‌های مرموز، هدف شدن حزب و در نتیجه گاه ناتوانی در درک شرایط جدید در روند جدایی‌ها و تنش مؤثر بوده است. به عنوان نمونه اینها برای نفت شمال بیانیه می‌دادند به جای این که بگویند باید کل نفت ایران ملی شود. در جریان ۵۷ این همه فروهر و دیگران دخالت می‌کنند. صباغیان که وزیر کشور است، در ماجرای استعفای بازرگان و دولت موقت، دیگر وزیر کشور نیست. یعنی دغدغه قدرت ندارند، ولی همین صباغیان حاضر است برای مذاکره با دموکرات به کردستان برود، در حالی که دیگری دارد جانشینش می‌شود و این نشان می‌دهد که آن احزاب درکی از شرایط جدید نداشتند که گروه‌های دیگری سر کار می‌آیند و ممکن است با برخورد‌های جدی روبه‌رو شوند. این است که من به جای تقلیل به یکی از عواملی که برشمردید می‌خواهم بگویم ساختار حزب، خودش را بر بدنه و اهداف حزب تحمیل می‌کند.

برای تأیید مطلبی که در مورد صحبت‌های آقای طالقانی و آقای بازرگان در ارتباط با حمله به کردستان گفتید، اشاره می‌کنم به چند رویداد تاریخی وقتی که جنگ سنج پیش می‌آید و هیئت حسن نیت به آنجا می‌روند در حضور نماینده آیت‌الله خمینی و نماینده کردها عزالدین حسینی و بلوریان چند بار می‌آیند و می‌روند، کار به جایی می‌رسد که وزیر کشور دولت موقت، از مقامات دفاع و ارتش می‌خواهد که پروازها قطع شوند. قرنی پاسخ می‌دهد که من گرچه برای آیت‌الله طالقانی و به حاج‌سیدجوادی احترام قائلم، اما چون از طرف آیت‌الله خمینی منصوب شده‌ام، حاضر نیستم کوتاه بیایم. بعد از چند روز که اینها برمی‌گردند، قرنی توسط مهندس بازرگان از کار برکنار می‌شود. نکته دوم این که وقتی بار دوم در مهاباد به اصطلاح بحث مذاکره پیش می‌آید نیروهای ارتش می‌خواهند وارد شهر نشوند. بازرگان می‌گوید وقتی پادگان مهاباد هم غارت شد، ما علی‌رغم آن، به مذاکره ادامه دادیم. کمالین که آیت‌الله طالقانی در آخرین خطبه، باز هم خواهان ادامه مذاکره است جالب این که حتی وقتی حزب دموکرات، در پایان مرداد سال ۱۳۵۸ منحل اعلام می‌شود، بعد از آن باز

هم اعضای دولت موقت پیش آیت‌الله خمینی می‌روند و هیئت حسن نیت برمی‌گردد و با همین رهبران حزب دموکرات مذاکره می‌کنند. کریم حسامی، بلوریان و حتی قاسملو در انتخابات مجلس شرکت می‌کنند. گرچه بلوریان در مهاباد رأی می‌آورد و به هر حال انتخابات را ابطال می‌کنند و نمی‌گذارند بلوریان به مجلس بیاید. اینها نشان می‌دهد که به هر حال دولت آن وقت در پی مذاکره و حل مسالمت‌آمیز بود. اما به دلیل تندروی چپ‌های بسیار افراطی در کردستان و تندروی‌هایی که تهران متعاقب آن داشت جو بحرانی می‌شود. طبیعتاً در جاهایی به خصوص بعد از کشته شدن تعدادی سرباز و پاسدار در سردشت و پاوه و... دولت موقت موضعی دیگر به خود می‌گیرد. بعد چمران را هم برخی از گروه‌های سیاسی مسلح، متهم به سرکوبگری می‌کنند. گرچه خود چمران (در کتابی که سال گذشته در مورد مسائل کردستان، مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها و خاطرات و یادداشت‌هایشان چاپ شده) به تشریح آن مسائل می‌پردازد. اما این به آن معنا نیست که دیدگاه دولت موقت تنها در چمران خلاصه می‌شود.

■ **مرحوم بازرگان هم قاطعیت در حل مسائل کردستان را تأیید می‌کرده است.** تیمسار شاکر رئیس ستاد منصوب ایشان بود که او هم حتی سرکوب با فاتتوم را راه حل می‌دانست. در خاطرات فردوست آمده است مهندس بازرگان آمده نزد من و گفته: 'چهار نفر را برای فرمانده نیروی هوایی، زمینی و دریایی و ریاست ستاد معرفی کن.' چهار نفری را که فردوست گفت، مرحوم بازرگان به امام معرفی می‌کند و در روزنامه هم اعلام می‌شود. اما خاطرات فردوست در چهار سال آخر حیات بازرگان منتشر شده بود. مرحوم بازرگان آن را تکذیب نکرد.

□ بعد از فتوای آیت‌الله خمینی بود که بدین مضمون اعلام شد 'برای سنج نیم ساعت و برای پاوه یک روز وقت داد. اگر نیروی هوایی و زمینی و کل نیروهای مسلح وارد عمل نشوند، مسئولان آن نیروها باید پاسخگو باشند.'

■ **می‌خواستیم بگویم مهندس بازرگان آنچه فردوست پیشنهاد می‌کند، انجام می‌دهد. آیا دست‌های مرموز در کل این جریان‌ها نقشی نداشته‌اند؟**

□ **به هر حال خاطرات فردوست تحت شرایط ویژه‌ای نوشته شده است...**

■ **اما خود کتاب در زمان حیات مهندس بازرگان چاپ شده است و امکان تکذیب آن وجود داشته است.**

□ **به هر حال من در این مورد صحبت خاصی ندارم. ولی تأکید می‌کنم تا روز آخر عمر دولت موقت، مرحوم بازرگان و وابستگان او از مذاکره و مصالحه به عنوان راه مشروع حل مسئله کردستان چشم‌پوشیدند و بر آن پای فشردند. اگرچه در مجموع، اعضای دولت موقت و احزاب وابسته به دولت مثل نهضت‌آزادی در گفتمان قبل از انقلاب خود هیچ‌گاه اقوام ایرانی و کردها را بخشی از گفتمان خود به حساب نیاوردند. این خلأ بعدها در تصمیمات روزمره مبتنی بر وضع و شرایط و نه یک استراتژی مشخص و کار کارشناسی اثر گذاشت و به نظر می‌آید و نظرات مرحوم بازرگان شاید بیشتر ناشی از شرایط باشد تا مبتنی بر کار مطالعاتی گروه‌های پژوهشی و یا کارشناسی.**

■ **با توجه به عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی کشورهای جهان سوم**

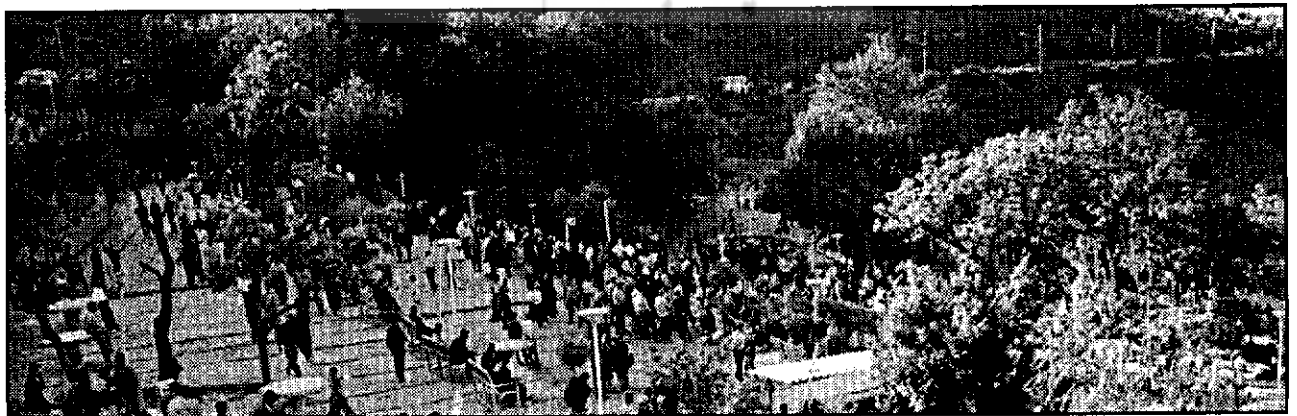
که در مقطعی اتفاق افتاده و اجازه نداده که روند خارج شدن از بافت قومی، قبیله‌ای و وارد شدن به روند فردیت به طور صحیح و در مسیر مشخص خود، جریان یابد. خصوصاً این که در دوران مصدق آزادی‌هایی داده می‌شود و روشنفکرها شروع به فعالیت می‌کنند اما با کودتای ۲۸ مرداد بیشتر آنها سرخورده شده یا کناره‌گیری می‌کنند. مسیری که باید ادامه پیدا کند دچار وقفه‌ای طولانی می‌شود و بعد از آن بسیاری از مسایل مثل اندیشه کمونیزم وقتی وارد ایران می‌شود چون با رشد اجتماعی، فرهنگی، فکری مردم همراه نبود و به یکباره وارد شده، مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند. حتی رهبران احزاب هم دچار دوگانگی هستند و توانسته‌اند تعارض موجود را حل کنند و به تحولی در بستر آن دست یابند و با آرمان اصلی، چارچوب جدیدی به جای چارچوب‌های قبلی بسازند. در حال حاضر به نظر شما با توجه به عقب‌ماندگی خصوصاً فرهنگی که ایجاد شده و باید حتماً جبران شود برای همگام شدن با مردم دنیا از نظر فکری و مسائل و مباحث فرهنگی، با توجه به بحث امروزی جهانی شدن که در آن آرمان‌های قومی و وطن‌خواهی و مرزها و... رنگ باخته، چه راهکارهایی می‌توان به مردم برای حل این عقب‌ماندگی و درک شرایط فعلی جهان و رشد افکار توده مردم ارائه داد؟

□ من جمع‌بندی خودم را ارائه می‌کنم و در نهایت پاسخ شما را هم خواهیم داد. خالد توکلی صاحب‌نظر کرد، معتقد است: "اگر حضور مقتدرانه و دور از منطق تفنگ در میان مردم و احزاب سیاسی، شیوع اندیشه‌های رادیکال چپ، دخالت احزاب شکست خورده و بی‌پایگاه کشور، خامی و بی‌تجربگی احزاب سیاسی و سوداهای نسنجیده مبتنی بر راهبرد همانندسازی توأم با سرکوب افرادی از حاکمیت که با چهره‌ای برافروخته، تر و خشک را با هم نسوزانده بودند، شاید اکنون قسمت عظیمی از معضل کردها در ایران حل شده بود."

من شخصاً معتقدم بی‌ثباتی مناطق کردنشین در ایران، بعد از ظهور دولت به‌ظاهر مدرن در ایران، یعنی بعد از رضاخان تاکنون تحت‌تأثیر متغیرهای ویژه‌ای است که دوران مرحله دوم بی‌ثباتی را به لحاظ تئوریک می‌تواند برای ما تشریح کند. به عبارت دیگر طرح خواسته‌های قومی و سیاسی شدن قومیت کرد بعد از دوران رضاشاه، به چند عامل برمی‌گردد. نخست اعمال تبعیض‌های مذهبی و زبانی در حاکمیت، یعنی تأکید بر همسان‌سازی فرهنگی اجتماعی کردها یعنی بیشتر سعی در همسان‌سازی داشته تا یک رویکرد علمی-فرهنگی

و آموزشی، شکاف اجتماعی به جای مانده از دوران صفویه، مجاورت و نزدیکی مکانی کردستان شمالی با قوم آذری و رقابت آنها به لحاظ زبانی و مذهب، دخالت قدرت‌های خارجی و قدرت‌های بزرگ، ظهور ایدئولوژی مارکسیستی - سوسیالیستی، شکل‌گیری احزاب کرد در ایران، شکل‌گیری احزاب کرد و جنبش‌های قوم‌گرای کرد در عراق و ترکیه که در شکل‌گیری احزاب کرد در ایران اثر می‌گذارد. تفاوت قائل نشدن بین وضعیت اجتماعی کردها در ایران با کردها در عراق و ترکیه (کردهای ایرانی از ابتدا ایرانی بوده‌اند، درحالی‌که کردهای آن مناطق متعلق به آنجا نبوده‌اند). تفاوت مرزهای سیاسی با مرزهای قومی (مرزنشینی). آشنایی با مفاهیم مدرن تحت‌تأثیر شهرنشینی و بالارفتن میزان سواد، تمرکز قدرت در حکومت، نفی نهادهای سنتی و اقتدار محلی که به دنبال گسترش شهرنشینی خواسته‌های قومی را به دنبال خود دارد. رقابت ایران در طول این سده با همسایگانش (خصوصاً با همسایه دائم در حال اصطکاکش یعنی عراق).

اینها زمینه سیاسی شدن قومیت کرد را تقویت کرده و آن را از شکل عشیرهای خارج و وارد بحران می‌کند. البته در دوران محمدرضا از شهریور ۱۳۲۰، هر وقت دولت مرکزی با خلأ قدرت روبه‌رو بوده و تمرکز حاکمیت و اقتدار کم شده یا وجه دموکراتیک دولت افزایش یافته، به دنبال آن ما شاهد درگیری و ناامنی بودیم و متأسفانه همان‌طور که اشاره کردم، ناامنی، بی‌اعتمادی را در کنار آسیب‌های فراوانی به مردم منطقه به همراه داشته است. بر این اساس به نظر می‌آید تا روزی که منطق اسلحه در میان کردها جاری است، قاعدتاً حداقل در ایران آمیدی به حل معضل کرد نیست. وقت آن رسیده که احزاب کرد با بازنگری در گذشته، شجاعانه مسئولیت اشتباهات خود را بپذیرند و به همین ترتیب حکومت‌ها و احزاب هم با اعلام نفی اسلحه در ساختار حزبی‌شان و محکوم کردن روی آوردن به اسلحه، زمینه بازسازی خودشان را فراهم کنند. البته در کنار این قاعدتاً عقیم ماندن تلاش صدساله دولت‌ها در جهت همسان‌سازی فرهنگی، بایستی چشمانداز را در مقابل دولت‌ها قرار بدهد که نمی‌توان با تفنگ، زور و نه با هیچ رویکرد دیگری مردم را به شکل کنسروی به لحاظ فرهنگی همدست نمود. تفاوت‌های زبانی و مذهبی چیزی نیست که بشود به آسانی از آنها گذشت. به نظر می‌آید ناتوانی گروه‌های کرد و نیز دولت‌ها در پذیرش اصل رسمیت تفاوت‌ها و البته ییچیدگی‌های فرهنگی مناطق کردنشین (به لحاظ زبانی و مذهبی و آداب و سنن و رسوم که احزاب کرد هم از درک این



تفاوت‌ها متأسفانه تاکنون ناتوان مانده‌اند که هیچ‌گاه رسمیتی به این تفاوت‌ها داده نشده است عامل بعدی این بحران است. با پذیرش این اصل امروزی در دنیا و در روابط اجتماعی که فردیت و احترام به حقوق شهروندی در سرلوحه برنامه احزاب و حکومت‌ها قرار بگیرد، طبیعتاً ما بسیاری از بحران‌ها را که تاکنون با آنها دست به گریبان بوده‌ایم حل خواهیم کرد. درباره مسئله مهم جهانی شدن باید گفت که، معلوم نیست نفی تفاوت‌های قومی و حتی مرزها به چه شکلی خواهد بود و من اینجا متأسف خواهیم بود. به قول گیدنز جامعه‌شناس برجسته معاصر و تافلر فیلسوف برجسته آمریکایی "دنیای مدرن در دل خود حاوی یک تناقض است." در عین حال که همسان‌سازی فرهنگی شکل جهانی به خود می‌گیرد، ولی به نظر می‌آید در پایان قرن بیستم، درگیری‌های قومی نسبت به تمامی ادوار تاریخ به لحاظ کمیت و کیفیت، ابعاد بسیار خطرناکی در دنیا به خود گرفته است. ما با این تناقض روبه‌رو هستیم، از یک سو جهانی شدن، از سوی دیگر چالش‌های فزاینده قومی. لزوماً جهانی شدن به معنای نفی این خواسته‌ها نبوده، بلکه با گسترش رسانه‌های جمعی و استفاده جریان‌های قومی از این رسانه‌ها خواسته‌های قومی ابعادی جدیدتر و جدی‌تر پیدا کرده است.

به همین لحاظ من فکر می‌کنم احزاب کرد ایرانی باید به این نکته برسند که سرنوشت آنها با سرنوشت عراق و ترکیه کاملاً متفاوت است. پیوستگی نژادی و قومی و زبانی و مذهبی و فرهنگی آنها با مردم ایران بسی بیشتر از پیوستگی کردهای عراق و ترکیه با آن دو کشور است. در جایی که مردم کرد در ترکیه و عراق برای رسمیت نوروز مبارزه می‌کنند.

■ در عراق هم؟

□ در عراق هم بوده، اما امروزه دیگر معنا ندارد، چون دیگر دولتی در شمال عراق وجود ندارد. به نظر می‌آید این نگاه نوستالژیک گونه به گذشته با واقعیت‌های تاریخی موجود در منطقه همخوانی نداشته باشد و ما کردها باید این را در نظر داشته باشیم، افزون بر آن که با نگاه ایدئولوژیک چپ بعید به نظر می‌آید که بتوان برای مسائل کردستان راه‌حلی جست‌وجو کرد. این به معنای نفی عدالت اجتماعی هم نیست. قاعدتاً احزاب کرد هم نشان دادند که گرچه شعارشان شعار چپ و سوسیالیستی بوده، اما در عمل هیچ‌گاه سوسیالیستی عمل نکردند، هم در ساختار حزبی شان، هم در ارتباط با دورانی که توانسته‌اند بخشی از منطقه را در دست داشته باشند. اما روی هم رفته به نظر من آن نگاه ارتدوکس مارکسیستی با نگاه سوسیالیستی، با آن تلقی‌ای که در مناطق کردنشین غلبه داشته، پاسخگوی مسائل نخواهد بود. ضمن آن که باید اضافه نمود در ایران هم هیچ‌گاه اراده معطوف به تغییر در زمینه حقوق مردم کرد نمود مداوم نداشته (به جز دوران‌های کوتاه) یعنی حکومت مرکزی نخست با نگاه کارشناسی بهره گرفته از آراء جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، عالمان علم سیاست به سراغ فهم مسائل مبتلا به ما در کردستان نرفته است. دوم آن که در مورد کردها با روزمرگی عمل کرده است. سوم آن که استراتژی "ایران برای ایرانیان" در کردستان هنوز با فاصله زیادی روبه‌روست. اعتمادسازی، بالا بردن مشارکت مردم در دستیابی به حقوقشان، استفاده از نخبگان کرد - خصوصاً کردهای اهل سنت - در ساختار قدرت، توجه به کاستی‌ها و مشکلات مردم کرد و تلاش در جهت رفع آنها می‌تواند مقدمه‌ای برای حل قضیه باشد. اما متأسفانه تا این وضعیت فاصله بسیار زیاد هست. شما هنوز شاهد هستید که در ایام خاص مذهبی، همانند ایام قاطمیه

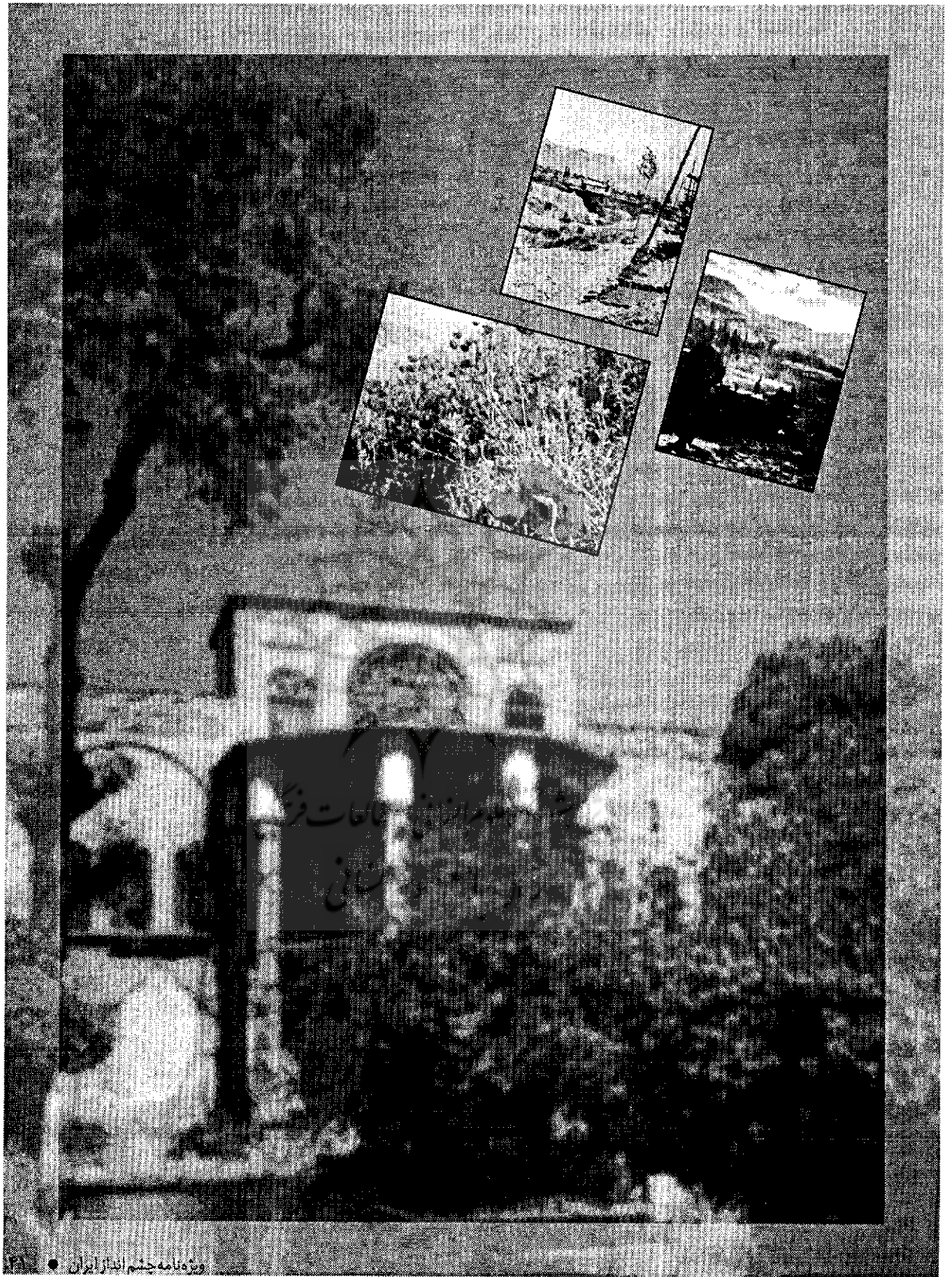
از رسانه ملی چگونه با بزرگان اهل سنت برخورد می‌شود و یا برای انتخاب یک استاندار کرد سنی مذهب چه مواعی بر جسته می‌شود؟ آیا این روند در راستای منافع ملی است؟ یا در راستای وحدت مسلمین؟ عدم استفاده از نخبگان کرد سنی مذهب در پست‌هایی همچون مدیرکل دستگاه‌های فرهنگی، دانشگاه، استانداری و... چگونه توجیه می‌شود؟ تا ما در جهت حل این مسئله ساده و پیش‌پا افتاده حرکت نکنیم، نمی‌توان چشم‌انداز بهتری از اوضاع را ترسیم کرد. اگرچه در دولت آقای خاتمی گام‌هایی مثبت برداشته شده، اما کافی نیست.

در این صدسال اخیر فرصت‌های زیادی از دست رفت - چه برای کردها و چه برای دولت مرکزی - و هزینه‌های هنگفتی به لحاظ انسانی، اقتصادی و فرهنگی بر مردم تحمیل شد. اکنون وقت آن رسیده است که با عبرت از گذشته به خود آییم. مردم ایران و طبعاً مردم کرد که بخشی از ایرانیان را تشکیل می‌دهند، چشم‌انتظار راه‌های نو، گام‌های نو و آینده‌تازه هستند. امیدوارم این آمال انسانی برای ما در دسترس باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بدلیس منطقه‌ای است در ترکیه امروز و حاکمی داشته است نواده همان شرف‌خان بدلیسی هستند که کردها را از ایران جدا کنند
- ۲- منگورها یک طایفه بزرگ هستند در مناطق کردنشین آذربایجان غربی که البته بعدها این حرکت سرکوب می‌شود، که رهبری این ایل در زمان شیخ عبدالله به عهده شخصی به نام حمزه آقای منگور بود.
- ۳- در کردستان که امروزه به مرکزیت سنندج به استان کردستان معروف است خانواده‌ای به نام خانواده اردلان، زندگی می‌کردند که امارات کرد را منطقه‌ای اداره می‌کردند. وجود امرای اردلان یکی از متغیرهایی است که حاکمیت متمرکزی را بر آن منطقه موجب می‌شود و طبیعتاً خانواده اردلان همراه دولت مرکزی ایران بودند، چه در دولت صفویه، چه در دولت قاجاریه، که این تغییری بسیار اساسی است.
- ۴- کتاب "وحشت در سقز" اخیراً به چاپ رسیده است.
- ۵- انتشارات محمدیه سقز ۱۳۶۸.
- ۶- نگفتند در این تقسیم بخشی از کردستان از ایران جدا شد، در اینجا گویی بیان می‌شود که تقسیم نادرست کردستان بزرگ، داخل مرزهای ایران شده است، در حالی که همیشه داخل مرزهای ایران بودند، بلکه بخشی از آن جدا شد.
- ۷- انتشارات کویر.
- ۸- کتاب "اولین رئیس‌جمهور"، به کوشش آقای مظفر، انتشارات کویر، سال ۷۸، صفحه ۱۲۷.
- ۹- متن نامه آیت‌الله خمینی هم در صحیفه نور، جلد ۷، صفحه ۶۸ آمده است.





سفرنامه
شانی